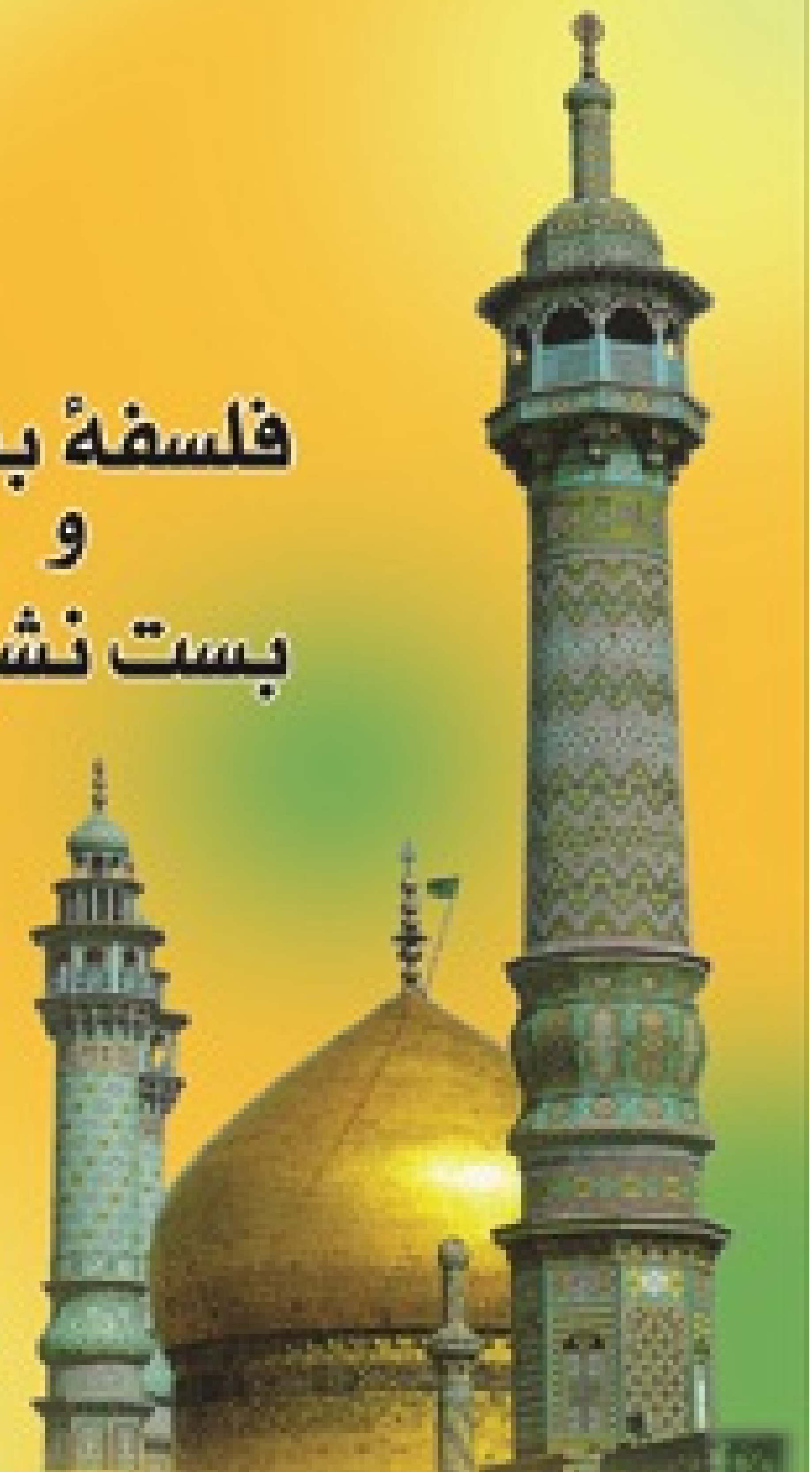
مجموعه آثار کنگره بزرگداشت
حضرت فاطمه معصومه(س)
و مکانت فرهنگی قم
۴۳

فلسفهٔ بست و بست نشینی



غلامعلی عباسی فردویی

بسم الله الرحمن الرحیم

فلسفه بست و بست نشینی

نویسنده:

غلامعلی عباسی فردویی

ناشر چاپی:

زائر- آستانه مقدسه قم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

فلسفه بست و بست نشینی ----- ۹

مشخصات کتاب ----- ۹

اشاره ----- ۹

تقدیم ----- ۱۲

فهرست ----- ۱۴

مقدمه کنگره ----- ۲۱

سرآغاز ----- ۲۵

بست و بست نشینی در لغت ----- ۲۹

فلسفه و سابقه بست نشینی ----- ۳۰

آفاق پناه جویی ----- ۳۳

ارزش اخلاقی - اجتماعی پناه دادن ----- ۳۸

فرهنگ پناه جویی و بست نشینی در اسلام ----- ۵۲

حرمت اماکن قدسی در اسلام ----- ۵۲

کعبه نورانی ترین جلوه عرشی ----- ۵۳

مسجد الحرام ----- ۵۸

مکه ----- ۶۰

حرم ----- ۶۶

امنیت و آرامش در این سرزمین ----- ۶۷

بست و بست نشینی در آیینه فقه ----- ۶۹

حراست از حقوق دیگران ----- ۷۴

پاسداری از اماکن قدسی ----- ۷۷

مدینه یا حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ----- ۸۰

حدود حرم ----- ۸۴

مشاهد ائمه علیهم السلام ---------- ۸۶
اشاره ---------- ۸۶
۱. فضیلت زیارت و مقام شفاعت ---------- ۸۷
۲. فضیلت مکان ---------- ۸۹
۳. مشاهد ائمه علیهم السلام یا حرم امن الهی ---------- ۹۰
۴. مشاهد شریف ائمه علیهم السلام بیوت خداوند ---------- ۹۲
الحاق مشاهد شریف به کعبه و حرم از دیدگاه فقه ---------- ۹۵
فرهنگ و فلسفه بست نشینی در حرم حضرت معصومه علیها السلام ---------- ۹۹
قم و بارگاه فاطمی از منظر ائمه علیهم السلام ---------- ۱۰۰
قم، حرم اهل بیت علیهم السلام ---------- ۱۰۶
قم شهر امامت ---------- ۱۰۸
بیوت ائمه علیهم السلام مرکز پاکی و قداست ---------- ۱۰۸
جلالت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام ---------- ۱۰۹
آغاز رسمیت یافتن بست نشینی در حرم حضرت معصومه علیهاالسلام ---------- ۱۲۲
فرمان کریم خان زند ---------- ۱۲۳
سیر بست نشینی در آستانه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام ---------- ۱۳۰
بست شکنان حرمت شکن ---------- ۱۳۶
۱. حمله به مرکز توحید «بست توحید» ---------- ۱۳۶
۲. حمله به بیت نبوت ---------- ۱۴۰
۳. یورش به خانه علی و فاطمه «بست امامت» ---------- ۱۴۴
۴. بنی امیه و هتک حرمین شریفین ---------- ۱۴۸
یزید و غارت مدینه ---------- ۱۴۹
پیش بینی فاطمه علیها السلام ---------- ۱۵۱
آتش زدن کعبه ---------- ۱۵۳
۶. عبد الله بن زبیر و هتک حرم ---------- ۱۵۶
۷. حجاج و خراب کردن کعبه ---------- ۱۵۹

۸ . متوکل و اهانت به مقدسات ---------- ۱۶۱
۹. قرامطه و اهانت به کعبه معظمه ---------- ۱۶۳
طغیان و اهانت به مقدسات ---------- ۱۶۷
هجوم به مکه معظمه ---------- ۱۶۸
وهابیت و اهانت به مقدسات اسلامی ---------- ۱۷۱
هجوم وهابیان به عتبات مقدس عراق ---------- ۱۷۵
هجوم وهابیون به طائف ---------- ۱۷۶
هجوم وهابیان به مکه معظمه ---------- ۱۷۹
هجوم به مدینه یا پایگاه وحی ---------- ۱۸۳
زمزمی دیگر ---------- ۱۸۵
طغیانی دیگر ---------- ۱۸۸
هجوم به طائف ---------- ۱۸۸
هجوم به مکه مکرّمه ---------- ۱۸۹
هجوم به مدینه منوّره ---------- ۱۸۹
حرمت شکنان قاجار و پهلوی ---------- ۱۹۰
۱. ناصرالدین شاه قاجار ---------- ۱۹۰
۲. رضاخان و حرمت شکنی ---------- ۱۹۱
۳. محمد رضا و حرمت شکنی ---------- ۱۹۶
منافقان و حرمت شکنی ---------- ۱۹۷
یهود و حرمت شکنی ---------- ۲۰۰
حرمت شکنی اشغالگران ---------- ۲۰۱
بست نشینی و تحصن در انقلاب مشروطیت ---------- ۲۰۲
اشاره ---------- ۲۰۲
آغاز نهضت عدالت خواهی ---------- ۲۰۳
بیداد علاء الدوله ---------- ۲۰۴
تحصن در حرم حضرت عبد العظیم ---------- ۲۰۷

هجرت کبری به قم و مقدمات آن ---------- ۲۱۴
هجرت به قم و بست نشینی در بارگاه فاطمه معصومه علیها السلام ---------- ۲۳۴
قم دژ محکم انقلاب ---------- ۲۳۵
تهران پس از هجرت ---------- ۲۳۷
اشاره ---------- ۲۳۷
دریچه وابستگی ---------- ۲۳۸
بازتاب هجرت علما به قم در تبریز ---------- ۲۴۰
قم تجلیگاه پیروزی نهضت ---------- ۲۴۷
حمایت علمای قم از نهضت مشروعه ---------- ۲۵۰
نامه حاج ملاصادق قمی به ناصرالدین شاه ---------- ۲۶۵
عبرت و بیداری ---------- ۲۷۲
هجرت و تحصن آیه الله نجفی در قم ---------- ۲۷۴
فواید و مضرات بست نشینی ---------- ۲۷۶
۱. فواید بست نشینی ---------- ۲۷۶
۲. مضرّات بست نشینی ---------- ۲۷۸
چرا امیر کبیر آیین بست را ممنوع کرد؟ ---------- ۲۹۵
کتابنامه ---------- ۳۰۲
درباره مرکز ---------- ۳۱۴

فلسفه بست و بست نشینی

مشخصات کتاب

سرشناسه : عباسی، غلام علی، ۱۳۳۴-

عنوان و نام پدیدآور : فلسفه بست و بست نشینی : (بست نشینی در حرم حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام)/غلامعلی عباسی فردویی.

مشخصات نشر : قم: آستان مقدسه قم، انتشارات زائر، ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری : هشت،۳۱۱ص.

فروست : کنگره بزرگداشت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام و مکانت فرهنگی قم/ مجموعه آثار؛ ۴۳

شابک : ۱۵۰۰۰ریال:۹۶۴-۸۵۶۷-۳۶-۰

یادداشت : کتاب حاضر به مناسبت برگزاری "کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام و مکانت فرهنگی قم" منتشر شده است.

یادداشت : کتابنامه: ص.[۳۰۰]- ۳۱۱.

موضوع : بست و بست نشینی.

شناسه افزوده : کنگره بزرگداشت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام و مکانت فرهنگی قم(۱۳۸۳: قم)

شناسه افزوده : آستان مقدسه قم. انتشارات زائر

رده بندی کنگره : DSR۵۱۳/ع۱۵ف۸ ۱۳۸۴

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۴

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۴۵۶۸۸

ص: ۱

اشاره

عباسی فردوئی، غلامعلی، ۱۳۳۴_

فلسـفه بست و بست نشـینی (بست نشـینی در حرم حضرت فاطمه معصومه علیها السلام)/ غلامعلی عباسی فردوئی . _ قم: زائر، ۱۳۸۳.

۳۱۱ ص . ISBN:۹۶۴-۸۵۶۷-۳۶-۰

کتابنامه .ص ۳۰۰-۳۱۱؛ همچنین به صورت زیرنویس.

[کنکره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم؛ ۴۳]

۱. بست و بست نشینی. ۲. بست و بست نشینی (قم _ حرم حضرت معصومه علیها السلام)

DSR ۵۱۳ ب ۵ ع ۲

کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم

مجموعه آثار شماره ۴۳

فلسفه بست و بست نشینی

نویسنده: غلامعلی عباسی فردویی

صفحه آرا: محمدعلی محمدی

ناشر: زائر _ آستانه مقدّسه قم

لیتوگرافی: بیان _ قم

چاپخانه: باقری _ قم

نوبت چاپ: اوّل ۱۳۸۴

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

بهاء: ۱۵۰۰ تومان

شابک: ۰-۳۶-۸۵۶۷-۹۶۴

مرکز پخش: قم، میدان شهداء (چهار راه بیمارستان)

تلفن: ۷۷۴۲۵۱۹ ص.پ. ۳۵۹۷-۳۷۱۸۵

ص: ۲

تقدیم

به بهشت بارگاه قدسی حضرت فاطمه معصومه علیها السلام که ملجأ و پناهگاه عموم درماندگان است.

و به پدر و مادرم که بذر محبت به اهل البیت علیهم السلام را در ژرفای جانم افشانده و همیشه دلبسته بست نور و رحمت این بانوی بزرگوار بوده اند.

و به برادر شهیدم علی اکبر رنجبر که به پاس حمایت از مکتب امامت، ولایت و فقاهت جان به ساحت جانان تقدیم، و روح بلندش بر افق ملکوت بدرخشید و به رمز و راز لقاء «عند ربّهم» نائل و به شرف شهادت مفتخر گردید.

نگارنده

ص: ۳

فهرست

مقدمه کنگره... ۱

سرآغاز... ۵

بست و بست نشینی در لغت... ۹

فلسفه و سابقه بست نشینی... ۱۱

آفاق پناه جویی... ۱۳

ارزش اخلاقی - اجتماعی پناه دادن... ۱۸

فرهنگ پناه جویی و بست نشینی در اسلام... ۳۳

حرمت اماکن قدسی در اسلام... ۳۴

کعبه نورانی ترین جلوه عرشی... ۳۵

مسجد الحرام... ۴۰

مکه... ۴۲

حرم... ۴۸

امنیت و آرامش در این سرزمین... ۴۹

بست و بست نشینی در آیینه فقه... ۵۱

حراست از حقوق دیگران... ۵۶

پاسداری از اماکن قدسی... ۵۹

مدینه یا حرم پیامبر خدا۹... ۶۳

حدود حرم... ۶۷

مشاهد ائمه علیهم السلام··· ۷۰

۱. فضیلت زیارت و مقام شفاعت··· ۷۰

۲. فضیلت مکان··· ۷۲

۳. مشاهد ائمه علیهم السلام یا حرم امن الهی··· ۷۴

۴. مشاهد شریف ائمه علیهم السلام بیوت خداوند··· ۷۵

الحاق مشاهد شریف به کعبه و حرم از دیدگاه فقه··· ۷۸

فرهنگ و فلسفه بست نشینی در حرم حضرت معصومه علیها السلام··· ۸۴

قم و بارگاه فاطمی از منظر ائمه علیهم السلام··· ۸۴

قم، حرم اهل بیت علیهم السلام··· ۹۱

قم شهر امامت··· ۹۳

بیوت ائمه علیهم السلام مرکز پاکی و قداست··· ۹۳

جلالت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام··· ۹۴

آغاز رسمیت یافتن بست نشینی در حرم حضرت معصومه علیهاالسلام··· ۱۰۸

فرمان کریم خان زند··· ۱۰۹

سیر بست نشینی در آستانه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام··· ۱۱۶

بست شکنان حرمت شکن··· ۱۲۳

۱. حمله به مرکز توحید «بست توحید»··· ۱۲۳

۲. حمله به بیت نبوت··· ۱۲۷

۳. یورش به خانه علی و فاطمه «بست امامت»··· ۱۳۲

۴. بنی امیه و هتک حرمین شریفین··· ۱۳۶

یزید و غارت مدینه··· ۱۳۷

پیش بینی فاطمه علیها السلام··· ۱۳۹

آتش زدن کعبه··· ۱۴۱

ص: ۶

۶. عبد الله بن زبیر و هتک حرم··· ۱۴۴

۷. حجاج و خراب کردن کعبه··· ۱۴۸

۸. متوکل و اهانت به مقدسات··· ۱۴۹

۹. قرامطه و اهانت به کعبه معظمه··· ۱۵۲

طغیان و اهانت به مقدسات··· ۱۵۷

هجوم به مکه معظمه··· ۱۵۷

وهابیت و اهانت به مقدسات اسلامی··· ۱۶۰

هجوم وهابیان به عتبات مقدس عراق··· ۱۶۵

هجوم وهابیون به طائف··· ۱۶۶

هجوم وهابیان به مکه معظمه··· ۱۶۸

هجوم به مدینه یا پایگاه وحی··· ۱۷۳

زمزمی دیگر··· ۱۷۵

طغیانی دیگر··· ۱۷۸

هجوم به طائف··· ۱۷۸

هجوم به مکه مکرّمه··· ۱۷۹

هجوم به مدینه منوّره··· ۱۷۹

حرمت شکنان قاجار و پهلوی··· ۱۸۰

۱. ناصرالدین شاه قاجار··· ۱۸۰

۲. رضاخان و حرمت شکنی··· ۱۸۱

۳. محمد رضا و حرمت شکنی··· ۱۸۷

منافقان و حرمت شکنی... ۱۸۷

یهود و حرمت شکنی... ۱۹۰

حرمت شکنی اشغالگران... ۱۹۲

ص: ۷

بست نشینی و تحصن در انقلاب مشروطیت··· ۱۹۳

آغاز نهضت عدالت خواهی··· ۱۹۴

بیداد علاء الدوله··· ۱۹۵

تحصن در حرم حضرت عبد العظیم··· ۱۹۸

هجرت کبری به قم و مقدمات آن··· ۲۰۵

هجرت به قم و بست نشینی در بارگاه فاطمه معصومه علیها السلام··· ۲۲۶

قم دژ محکم انقلاب··· ۲۲۸

تهران پس از هجرت··· ۲۳۰

دریچه وابستگی··· ۲۳۱

بازتاب هجرت علما به قم در تبریز··· ۲۳۳

قم تجلیگاه پیروزی نهضت··· ۲۴۰

حمایت علمای قم از نهضت مشروعه··· ۲۴۴

نامه حاج ملاصادق قمی به ناصرالدین شاه··· ۲۵۹

عبرت و بیداری··· ۲۶۸

هجرت و تحصن آیه الله نجفی در قم··· ۲۷۰

فواید و مضرات بست نشینی··· ۲۷۲

۱. فواید بست نشینی··· ۲۷۲

۲. مضرّات بست نشینی··· ۲۷۴

چرا امیر کبیر آیین بست را ممنوع کرد؟··· ۲۹۲

کتابنامه··· ۳۰۰

مقدمه کنگره

حضرت امام صادق علیه السلام:

«حرم ما اهل بیت علیهم السلام، شهر قم است. آنجا بانویی از فرزندانم به نام فاطمه دفن می شود، بهشت بر هر که اورا زیارت کند، واجب می گردد»(۱).

قم که به لقب «حرم اهل بیت علیهم السلام» مفتخر گردید، نه تنها به جهت وجود مردمی است که در آن به حسنِ عبادت و توحید عبادی در قیام و رکوع و سجود شناخته شده اند(۲)، و در آرمان شهر اسلامی گرد حضرت مهدی علیه السلام اجتماع کرده و به یاری آن حضرت قیام خواهند نمود، و نه صرفا به جهت وجود بزرگ ترین حوزه علمی و حدیثی و معرفتی شیعه در آن، بلکه این شهر مفتخر است که چونان صدفی زمینی، گوهر آسمانی و ملکوتی فرزند باب الحوائج الی الله را در بر گرفته و مسجد اولیای الهی گردیده است. اگر در گذشته شهر قم محل محدّثان بزرگ و معبد و سجده گاه فاطمه معصومه علیها السلام بوده، امروزه نیز پرچم دار فرهنگ ناب فقه جعفری علیه السلام و معنویت و عرفان بوده و ضمن تربیت و پرورش یاران امام عصر

ص: ۱

۱- ۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۴۶.

۲- ۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۰۶.

ارواحنا فداه، زائران حضرتش را با معارف بلند دینی میزبانی می کند. آری، «زیبد اگر خاک قم به عرش کند فخر(۱)».

قم، شهری است که بر ولایت و مودّت اهل بیت علیهم السلام پایه گذاری شده و به همین جهت، پایگاهی برای علویان و شیعیان و دژ تسخیرناپذیری علیه ستمگران بوده است و ائمه علیهم السلام با تعبیراتی خاص و بلند از این شهر یاد کرده اند(۲).

از هنگامی که شهر قم مسکن حضرت ستی، فاطمه معصومه علیها السلام گردید، بُعد فرهنگی و معنوی آن در کنار تحوّلات اجتماعی و سیاسی متحوّل و شکوفا شد، و از چنان موقعیتی برخوردار شد که جناب حسین بن روح رضوان الله علیه، از نوّاب اربعه، تأیید محتوای یک کتاب علمی و فقهی را مشروط به نظر مساعد علمای قم نمود(۳). وجود حوزه غنی و بزرگ شیعه، در این شهر و دفاع علمی از اسلام راستین به وسیله تألیف کتابها، اعزام مبلّغان و زادگاه انقلاب اسلامی بودن و... همه و همه به برکت وجود فرزند رسول خدا، کریمه اهل بیت علیهم السلام در این شهر است.

از آنجا که سال ۱۳۸۳ ه .ش. با یک هزار و دویست و پنجاهمین سالگرد ولادت آن حضرت، و نیز با پایان تجدید طلاکاری گنبد مطهر ــ که در زیبایی کم نظیر و بلکه بی نظیر است ــ مقارن شده، به منظور معرفی بیشتر آن حضرت و تبیین جایگاه ویژه شهر قم در ترویج فرهنگ تشیّع، به دستور تولیت عظمای آستانه مقدّسه، حضرت آیه الله

۱- ۱. دیوان امام خمینی، ص ۲۵۷.

۲- ۲. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۷.

۳- ۳. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۴۰.

مسعودی دام عزه «کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم» شروع به فعالیت نمود. و در چهار موضوع ذیل:

الف. حضرت معصومه علیها السلام و آستانه مقدسه؛

ب. قم و فرهنگ تشیّع؛

ج. حوزه علمیه قم؛

د. انقلاب اسلامی در قم،

با محوریّت آستانه مقدّسه، دهها جلد کتاب در موضوعات فوق که اکثر آنها جنبه تألیف داشته و برخی دیگر جنبه تراثی دارد و توسط محققان تألیف و تصحیح شده، اهتمام ورزیده است.

آثاری که در محورهای فوق تدوین و نگارش یافته تنها قدم کوچکی است که می تواند نقطه شروعی برای تحقیقات گسترده و عمیقی باشد که سزاوار موضوعات یاد شده است.

کتاب «فلسفه بست و بست نشینی» یکی از آثار ارزشمند این کنگره است که به قلم عالمانه جناب حجه الاسلام و المسلمین غلامعلی عباسی تالیف گردیده، این کتاب علاوه بر سابقه بست نشینی و نوع نگاه مسلمانان در طول تاریخ به مکانهای مقدس خود و نیز جایگاه ویژه حرم اهل بیت علیهم السلام در تحولات سیاسی اجتماعی دوران معاصر ایران، از منظر فقهی نیز به مسأله بست نشینی پرداخته و اقوال فقها و ادله فقهی آن را نیز به اختصار مورد بررسی قرار داده لذا مطالعه این کتاب حتی برای فقیهان و آنان که در فقه به تحقیق و کاوش پرداخته اند نیز سودمند است.

در اینجا نهایت تشکر و قدردانی خود را از حجه الاسلام و

المسلمین عباسی نویسنده محترم که چند اثر علمی و ارزشمند برای این کنگره تدوین کرده اند اعلام داشته، همچنین از تولیت آستانه حضرت آیه الله مسعودی، معاون محترم اداری مالی آستانه، جناب آقای فقیه میرزایی نهایت امتنان و سپاس را داریم.

بر خود لازم می دانم که اذعان و اعتقاد قلبی خود را ابراز دارم که اگر توفیقات خدای متعال و عنایات کریمه اهل بیت علیهم السلام نبود، از برداشتن کوچک ترین قدمی در این راه عاجز و ناتوان بودیم.

و ما توفیقی الا بالله، علیه توکلت و الیه انیب.

احمد عابدی

دبیر کنگره

سرآغاز

اَلسّلامُ عَلی اَئِمّهِ الهُدی، وَ مَصابیحِ الدُّجی، وَ اَعْلامِ التُقی، وَ ذَوِی النُهی، وَ اوُلِی الْحِجی و کَهْفِ الوَری(۱)

مسـیر زنـدگی انسانها همراه با فراز و فرودهایی است که تاریـخ بشـر پاره ای از آن رخـدادها را ثبت کرده است. دراین فراز و فرودها چه بسا انسانی که به چالش فرودی گرفتار آمـده و به فرازمنـدی پناه برده است و چاره گرفتاری خود را جسـتجو کرده است.

پیام قرآنی «لیله القدر» مفسّـِر، این فرهنگ است، که قلم تقدیر و سرنوشت انسانها هنگامه های خاص رقم می خورد و نیز تأثیر مکانتهـای شـریف در ارتباط با اسـتجابت دعا و شـفاعت و... موجب آن گردیـده که انسانها در زمانهای خطر و حـذر به چنین مکانتهایی روی آورند.

زمان و مکان نیز در کنار بشـر از فراز و فرود ویژه ای برخوردارنـد به عبارت دیگر اگر فراز را مصداقی از عزت خداوند بدانیم به حکم «فَلِلَّهِ الْعِزَّهُ جَمِیعا » تمام پایگاههای عزت از آن خداست و خداوند پرچمهای عزّت خود را برافراشته کرده است.

۱- ۱. زیارت جامعه.

کعبه و مسجد الحرام اولین پایگاه امن خداوند است و او که خالق هستی است، مکانها و زمانهایی را ارج نهاده و بلند مرتبه گردانیده است. در میان این مکانهای مقدس حرمهای مقدس معصومین علیهم السلام قرار دارند که خداوند آنها را در آفاق معنویت فروزنده ساخته است. پس از آن حرم امامزادگان به ویژه حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام در شهر مقدس قم از رفعت و علوّ مکانتی منحصری برخوردار است که در احادیث بسیاری شأن آن بزرگوار و علوّ مرتبه وی بیان شده است و از دید زمان این مکانت شریف پایگاه و ملجأ پناهجویان و درماندگان بوده است.

موضوع این کتاب، فلسفه بست و بست نشینی و نیز تحلیل این آیین در فرهنگ انسان ساز اسلام است و این مقوله را در نگاه شرع و عقل، تبیین نموده و نیز جایگاه بست نشینی در حرم حضرت معصومه علیهاالسلام مورد بررسی قرار گرفته است.

در پایان نیز فواید و مضرات آن شمرده شده و ناهنجاریهایی را که در این مقوله پدید آمده مورد ارزیابی قرار داده است.

برخی پادشاهان با بدعتی که در این زمینه پدید آوردند زمینه ساز بسیاری از مشکلات فراروی امت مسلمان گردیدند.

به هر حال کتاب فلسفه بست و بست نشینی هم به نقل و تحلیل تاریخ پرداخته و هم مکانت آسمانی حرمهای زمینی را تبیین نموده است که خوانندگان پس از مطالعه آن جایگاه ارزشی اماکن مقدس را درمی یابند.

بنا بر وظیفه اخلاقی بر خود لازم می دانم، از عزیزانی که در تدوین و تألیف این اثر مرا یاری نموده اند، به خصوص از استاد، حجه الاسلام و المسلمین دکتر احمد عابدی دام عزّه و حجه الاسلام و المسلمین آقای

ص: ۶

علی اشرف عبدی و دانشمند گرامی جناب حجه الاسلام آقای اسماعیل محمدی و کتابداران محترم کتابخانه آستانه مقدسه حضرت معصومه علیهاالسلام تقدیر نمایم. و همچنین از جناب آقای محمد صادق رنجبران که در تایپ این اثر کوشش فراوان نمودند صمیمانه تقدیر و تشکر می گردد.

بمنّه و کرمه

۱۶ دی ۱۳۸۳ برابر با ۲۳ ذیقعده ۱۴۲۵ ه. ق.

غلامعلی عباسی فردویی

ص: ۷

بست و بست نشینی در لغت

در آغاز، واژه «بست» را از نظر لغت و ادب ملاحظه نموده، سپس به فروغ این فرهنگ در جامعه و عرف می نگریم.

۱. بست مقام یا مکان مقدس و یا معیّنی است که بست نشین در آنجا و یا در پرتو و پناه آن قرار گرفته و امان می یابد.

دهخدا درباره این واژه می نویسد: «... پناه گاه؛ در این زمان اصطلاح شده مردی که از بیم... یا در مرقد امامزاده پناه برده، بنشیند تا به حقیقت امر او برسند، گویند: بست نشسته.

در بهار عجم نوشته که بر دور مزارات حضرات به فاصله یک گروه کما بیش از جهت منع در آمدن دواب چوب بست کنند، و بر گنهکاری یا دادخواهی که در آن بست آید، کسی مزاحم حال او نمی تواند شد و خدمه مزارات مقدسات به حمایت دادخواه فراهم آمده، داد او از بیدادگر بستانند و به جای چوب بست، زنجیر بست هم کنند.

و به گفته ناظم الاطباء: پناهگاه و جائی که مردم به آن پناه آورده، متحصن شوند؛ محوطه ای که اگر مقصر در آن وارد شود، حکومت به او دست نمی یابد، مثل: مساجد بزرگ و مزارهای مقدس و...».(۱)

۲. بست نشین یا پناهنده کسی است که به انگیزه ای، مانند: داد

۱- ۱. «لغت نامه» علی اکبر دهخدا، واژه بست، صص ۱۷ - ۱۶.

خواهی، فرار از مجازات و...، به کسی و یا مکانی پناهنده می شود.

بست و بست نشینی در شعر و ادب

ادیبان و شعرا در مقام ادب و شعر، بست را حرمت نهاده و چنین ستوده اند:

ناصر خسرو:

خرد از هر خللی بست و زهر غم فرج است خرد از بیم امان است و زهر درد دواست

دیگری سروده:

ز بست عشق اگر عاقلی بیا برون حصار عافیتی نیست بهتر از زنجیر

و دیگری:

برده از دل که خیال بت بد مست مرا که شکسته است ندانم دگر این بست مرا

و دیگری سروده:

گریزگاه دل خسته زلف چون شست است ستم رسیده علاجش نشستن بست است

و به گفته آن یک:

بسته است به مردم سر ره چشم سیاهش خون کرده و در بست نشسته است نگاهش(۱)

فلسفه و سابقه بست نشینی

بست و بست نشینی تحت عناوین گوناگون، سابقه ای بس کهن و دیرینه دارد، گویی سابقه آن به قدمت تاریخ و به سابقه ظهور و تشکیل

۱- ۱. همان.

اجتماعـات و مـدنیّت هر چنـد کوچـک باز می گردد؛ چرا که، حبّ ذات و صـیانت نفس جزء لاینفک وجود انسان است و به حفـظ و حراست جـان و مـال و کلیه تعلّقات خویش پایبنـد و به عقایـد و باورهای خود دل بسـتگی دارد. به این سـبب، طبیعی است که بـاور کنیم انسـان همواره برای حفـظ ارزشـها و نیـل به امیال و مقاصـد خویش و گریز از رویارویی با ضـرر و زیان و دوری جسـتن از پذیرش هر گونه تعدّی و تعرّض، یکی از شـیوه و شـگردها را توسّل و پناه جویی به مقامی یا مکانتی دانسته و آن را به کار برده است. به عبارت دیگر، بست نشـینی به معنای پناه جویی و پناهنده شدن به شخص یا مکان شریف و حفاظت شده، ریشه در فرهنگ انسان دارد و این ایده از عمق جان و فطرت انسان برخاسته است.

انسان ذاتا به منافع خود می اندیشد و به سوی آن می شتابد و نیز از ضرر و زیان خود گریزان است. این انگیزه فطری، انسان را ملزم ساخت تا برای حفظ و بقای خود در ابتدا به غارها پناه برد و سـپس برای خویش خانه بسازد و ابزار و وسایلی که او را در ایـن راسـتا یـاری می رسانـد، پدیـد آورد. او در اوقـات خطر بـه آنچـه او را از خطر مصـون دارد، روی می آورد و ایـن نیـاز و خواسته همه انسانهاست؛ اگر چه در گزینش ملجأ و پناهگاه، گوناگون عمل می کند.

یکی بـه خـدا و حقیقت روی می آورد و پناهنـده می گردد و دیگری به بتکـده و خـدایان دروغین. یکی برای دوری از گزند حادثه طوفان به کوه پناه می برد و می گوید: «سَأوِی اِلَی جَبَلٍ یَعْصِمُنِی مِنَ الْمَآءِ»(۱). و دیگری با نام خـدا بر کشتی نوح علیه السلام سوار می گردد: «وَ قالَ ارْکَبُوا فِیهَا

۱- ۱. سوره هود:۱۱، آیه ۴۳.

بِسْمِ اللّهِ مَجْریهَا وَ مُرْسَیهَا اِنَّ رَبِّی غَفوُرٌ رَحِیمٌ»(۱). به هر روی، انسان موجودی ممکن و قرین فقر و نیاز است. و همیشه به ملجأ و پناه نیازمند است.

با شکل گرفتن جوامع بشری و رشد انسان و بر پایه احتیاجات روز افزون اجتماعی، از دیرباز پدیده «بست نشینی» به صورت یک امر سنّتی و آیین قابل قبول ظاهر گردید تا جایی که از یک حکم قانونی نافذتر جلوه گر شد. با جستجو در تاریخ و جستجوی اشکال مختلف این پدیده ملاحظه می گردد که نه تنها عامّه مردم بلکه قدرتمندان و سلاطین مقتدر و مستبد که پای بند هیچ یک از اصول و قوانین مملکتی و حتی موازین شرعی نبوده اند، عملاً در مقابل این سنت پویا و ریشه دار اجتماعی تسلیم گشته اند و نسبت به دشمنان و یا خیانتکاران به خود یا کشور خویش به پاس آن که خاطی، در پناه بست قرار گرفته است، از خطای او صرفنظر کرده اند. البته در اسلام بست نشینی در اماکن شریف و معیّن دارای احکامی است که آن را بیان خواهیم داشت. بالاتر آن که خود سلاطین در ترغیب و اشاعه این آیین کوشیده اند؛ به گونه ای که به تدریج این پدیده به شکل یک قانون حاکم در جامعه ساری و جاری گشته است.

قدیمی ترین متن مدوّنی که این موضوع، به شکل قانونی در آن متجلّی است و چون منشوری بر مردم عرضه و لازم الاجراء بوده است، مربوط به یهود است. در آن منشور چنین آمده است: «کدام شهر را اولاد اسرائیل برای بست نشینی تعیین کرده بودند؟

ص: ۱۲

۱- ۱. همان، آیه ۴۱.

شش شـهر از شـهرهای لاویان را خداونـد از برای بست تعیین فرمود که شـخص قاتل از دست ولی مقتول به آن ها فرار کند تا حکم صـحیح و رسـیدگی شرعی درباره او به عمل آید. چون حکم صادر می گشت، قاتل را به ولی مقتول می سپردند وگرنه در همان شهر ساکن می شد. قاتل تا دو هزار ذرعی اطراف شهر نیز آزاد بوده و حق رفت و آمد داشت.

اینـک نام شـهرها: قادش در جلیل، شـکیم در کوهسـتان افرائیم، جرون در یهودا و گـذرگاه اردن، ناصـر در دشت، راموت در جلعاد، جولان در باشان. معروف است که اسرائیلیان لفظ بست را بر تخته های بزرگ می نوشتند و بر سر راه های آن شهر می آویختند تا قاتلان به سهولت راه ملجأ را بیابند. ظاهرا این طریقه برای جلب توریست نیز مفید بوده است.(۱)

آفاق پناه جویی

گفته شـد که انسان بالذّات نیازمند به ملجأ و پناهگاهی مطمئن است، بلکه همه پدیده ها به یک نیروی فیّاض علی الاطلاق که حیّ و قیّوم و قادر و عالم و حکیم است، متکی هسـتند و در پیدایش و بقای خویش از آن موجود غنی بالذّات کسب فیض می کنند. و آن فیّاض مهربان مدام این قالبهای تهی را با اِناره نور وجود بر پا داشـته است. چه جذّاب است سروش وحی: «کُلَّ یومٍ هُو فی شأن»(۲).

و به همین مضمون است این گفته:

«اگر آنی کند نازی فرو ریزند قالبها»

ص: ۱۳

۱- ۱. «تاریخچه بست و بست نشینی» عباس خالصی، ص ۴۱.

۲- ۲. سوره الرحمن:۵۵، آیه ۲۹.

بر این محور و پـایه عقلی و منطقی است که پروردگار یگانه و مهربان ملجأ و پناه همه پدیـده هاست و نیز جلوه های عرشـی و قدسـی منسوب به خدا از مطمئن ترین پناهگاهها می باشند؛ خواه مقامات عرشی، چون: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و قرآن و عترت و ذراری پاکشان و یا سایر پیامبران و رسولان الهی ملائکه الله و مدبّران امر، شـهداء و... و یا ایّام و اماکن قدسی که به این جریـان ملکوتی مربوطنـد و جلوه هـایی از فیوضـات رحمـانی می باشـند. از این روست که عموم آدمیان، گاه برای کسـب فیض و دست یابی به مراتب بلنـد کمال، به خـدا و مظاهر مقـدس او پناه می جوینـد و گاه دیگر برای فرار از رخدادهای تلخ و حوادث طبیعی و غیر طبیعی برای رفع خطر به آنهـا التجأ می جوینـد. در ادیان الهی این مسأله بسـیار روشن است و در شـریعت یهود ایـام الله مخصوص و امـاکن مقدسـی بود که مردم برای کسب فیوضـات رحمانی و یا فرار از بلیّات و آفات به آن پناه می جستند.

حضرت موسی علیه السلام رسالت نور افروز خود را از مکانتی شریف و مقدس آغاز کرد؛ مگر نه این است که از همان لحظه آغازین رسالت ـ که فروغ حقیقت از شجره سبز و در بقعه مبارک بر دیدگانش جاری شد: «فَلَمّا أتیها نُودِیَ مِن شاطِی ءِ الْوادِ الایْمن فی البُقعَهِ المُبارَکهِ مِنَ الشـجَرَهِ اَنْ یا موُسی اِنّی أَنا اللّهُ ربُّ العالَمین»(۱)، مورد خطـاب کریمانه قرار گرفت و به او گفته شـد: «انّی أَنـا رَبُّکَ فَاخْلَع نَعْلَیك انّکَ بِالْوادِ المقـدَّسِ طُویً»(۲)؛ «من پروردگـار تـو هسـتم. کفشـهایت را بیرون آر که تو در سرزمین مقدس طوی هستی». - سخن از مکانت شریف و مقدس

۱- ۱. سوره قصص:۲۸، آیه ۳۰.

۲- ۲. سوره طه:۲۰، آیه ۱۲.

مطرح شد.

باری، موسی علیه السلام با مشاهده آن نور که از درختی سبز فروزنده بوده و حیات و سبزی را نوید می داد، در آن مشرق فروغ الهی لباس رسالت پوشید و در حالی که طنین روح بخش «انّی انَا اللّه» او را در دریای معرفت و عشق الهی غوطه ور ساخته بود، مأمور شد تا حرمت آن مکان مقدس را ارج نهد؛ مکانی که در آن زمان چون عرش الهی بود و تجلی خداوند شش سوی آن را احاطه کرده بود.

او باید با نهایت خضوع و تواضع در این سرزمین گام نهد «و کفشهای خود را از پای بیرون آورد، به پاس احترام این سرزمین، این خاک در این لحظه آسمانی است، محترم و مقدس است و نباید با کفش روی آن گام نهاد، چون در این هنگام این مکان، مقام قرب و حضور و مناجات است. اصولاً این قداست به پاسداشت فروغ حق و تجلّی انوار الهی است، گویی محضر، مقام حضور و شهود است. خداوند به موسی علیه السلام می گوید: تو در حضور منی، پس شرط ادب به جای آر، و کفشت را از پای بیرون آور»(1).

باری، درباره ایام و اماکن قدسی در دین یهود، در سفر خروج کتاب مقدس چنین آمده است: «در هر سال سه مرتبه برای من عید نگاه دار».(2)

و نیز چنین آمده است: «سالی سه مرتبه همه ذکورانت به حضور خداوند «یَهُوَ» خدای اسرائیل حاضر شوند».(3)

بنی اسرائیل در این اعیاد به زیارت اماکن مقدس خود می رفتند و در

۱- ۱. «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۱۴، صص ۱۳۸ - ۱۳۷.

۲- ۲. «کتاب المقدس» عهد عتیق، سفر خروج، باب ۲۴، ص ۱۲۰، فقره ۱۴.

۳- ۳. همان، باب ۳۴، ص ۱۳۹، فقره ۲۳.

آنجا با توسّل و عبادت برای کامیابی خود دعا می کردند و زیانها را از خود دور می ساختند.

در روز استغفار عید «مظال» به کوه سینا می رفتند و در عید «فِصْح» به زیارت بیت المقدس و در عید «اِستِیْر» و عید «باران» به اماکن دیگری می رفتند. یهودیان هر مکان عبادتی را بیت می نامیدند و در زمانهای مختلف به زیارت آن اماکن می شتافتند: «بیت المقدس، بیت ایل، بیت آون، بیت اصل، بیت حور، بیت هاجن، بین لحم، بیت هاشطه و بیوت دیگر» که شمارش آن ها به طول می انجامد و در کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید) ذکر شده اند.

قدس، از اهم اماکن مقدس نزد یهود، و هیکل سلیمان معبد مرکزی یهود بود که حرم حج و قبله نماز آنها در زمان حضرت داود و سلیمان علیهما السلام به شمار آمده است.(۱)

کوه طور برای آنان به مثابه کعبه نزد مسلمانان بود و عده زیادی از یهودیان هر ساله به زیارت این کوه می رفتند و این کوه به صورت یکی از اماکن مقدس یهود بود.(۲)

«بئر الحی» به عنوان چاه مقدس، در نزدیکی شهر الخلیل و معبد «ایل» در نزدیکی نابلس و «هیکل سلیمان» در اورشلیم و کوه «غریزیم» ــ که میان بیت المقدس و نابلس واقع است ــ در نزد آنان مقدس بوده و به آن پناهنده می شده اند.

البته برخی از این اماکن در نزد مسلمانان نیز از شرافت و مکانت

ص: ۱۶

۱- ۱. «میقات حج» ش ۴۰، ص ۵۲.

۲- ۲. همان، ص ۵۵.

آسمانی برخوردار است، نظیر: بیت المقدس و کوه طور که در پرتو آیات قرآن می درخشند و نیز برخی از اماکنی که در پرتو روایات و مفاهیم ادعیه ها از مکانت آسـمانی برخوردارنـد؛ اماکنی که نور خداونـد در آن فروزان است و پیامبران الهی علیهم السلام در آن مواقیت نورباران گشته اند، همانند: قبّه الرمان، ساعیر و فاران و...(۱).

مسـیحیان نیز دارای امـاکن مقـدس بودنـد که بـا پناه بردن به آن اماکن خطرات را از خود دفع می کردنـد و از نزول برکات و فیوضات بر آن اماکن بهره مند می گشتند.

جامعه مسـیحی اماکنی را که یاد و خاطره حضـرت مسیح علیه السلام را تداعی می کرد و از شخص او یا شخصیّت مادرش در رهگذر تاریخ تا به امروز جلوه و نمودی دارد، مقدس شمرده و به آن پناه می جویند؛ که برخی از این اماکن عبارت اند از:

۱. «بیت المقدس» در سرزمین فلسطین جایی که صلیب عیسی بن مریم علیهما السلام قرار دارد.

۲. «کنیسه رومه» رُم در ایتالیا.

۳. «لورد» مکان دیگری است در فرانسه که معتقد هستند که فروغ مریم بر آن مکان تجلّی کرده است.

۴. «کنیسه فاطیما» که معتقد هستند فروغ بانویی بزرگ به نام فاطیما بر آن تجلّی کرده است.(۲)

۵. «کلیسا» به عنوان مرکزی برای مراسم دینی آنان.

ص: ۱۷

---

۱ - ۱. «مصـباح المتهجّد» شـیخ طوسی، چاپ سنگی، ج ۱، صص ۳۷۶ - ۳۷۴؛ «جمال الاسـبوع» علی بن موسی بن جعفر بن... الطاووس، صص ۵۳۸ - ۵۳۳، چاپ سنگی.

۲ - ۲. «میقات حج» ش ۴۰، صص ۴۶ - ۳۸.

و نیز صلیب مقدس که اکثرا تمثالی از آن را به همراه دارند و در مواقع خطر، به آن توسل می جویند.

باری، اصل پناه جویی به جلوه های قدسی در مکتب پیامبران رایج و جاری بوده و تا امروز نیز ادامه دارد.

ارزش اخلاقی – اجتماعی پناه دادن

همان گونه که گفته شد پناه جویی انسان از نیاز و بیچارگی او سرچشمه می گیرد و این نشان گر آن است که مقام یا مکانی که ملجأ قرار می گیرد، از امتیازی معنوی و یا اجتماعی برخوردار است.

و از این بُعد می تواند ملجأ و پناه دیگران قرار بگیرد و جان و مال و شرف و هستی پناهنده را در پناه و بست امنیّت خویش از تعرّض و تجاوز دیگری حفظ نماید و یا آن که به عنوان حامی می تواند حق پناهنده خویش را از بیدادگر مطالبه نماید و یا با وساطت و شفاعت خود از سنگینی جرم او بکاهد.

به هر روی، این اصل به عنوان پدیده ای اخلاقی و اجتماعی نیز در جامعه بشری قابل تحقیق و پژوهش است.

در همه اقوام و ملل این اصل به گونه های مختلفی وجود داشته و در میان عرب پیش از اسلام نیز جلوه هایی از این روش و سنّت به چشم می خورد که نمونه هایی از آن عبارت است از:

۱. حلیف: شخصی با قسم، خود را در پناه دیگری قرار می داد و از یاری او برخوردار می شد. این رسم از اهمیّت و رواج خاصی برخوردار بود و معاهده «حلف الفضول» تابش همین اصل پذیرفته شده بود.

حلف الفضول یا نخستین پیمان جوانمردان برای یاری ستم دیدگان

ص: ۱۸

پیش از اسلام جامعه عرب که نه حکومتی داشت و نه قانون، به راستی پناهگاهی بود برای ستم دیدگان.

این انجمن چنین آغاز شد که عاص بن وائل پدر عمرو بن عاص از مردی کالایی خرید، اما بهای آن را با همه پافشاری و بردباری صاحب کالاـ نمی پرداخت. بناچار فروشنده بر کوه ابوقبیس بالا رفت و استمداد طلبید و دست به دامان جوانمردان دیار خویش گردید.

چند تن در خانه عبد الله بن جدعان گرد آمدند و پیمان بستند و به خدای منتقم سوگند یاد کردند که تا جان در بدن دارند از ستم کش و مظلوم حمایت کنند و تا حق وی را باز نستانند، از پای ننشینند.

این پیمان، حلف الفضول نامیده و در تاریخ ثبت شد؛ یعنی سوگند فضل ها، که هر سه نفر نامشان فضل بود.

آنان حق آن بازرگان را از عاص گرفته، به او پرداختند و نیز پدری را که زورمندی دخترش را از او ربوده بود، دختر را به او باز گرداندند و پاس جوانمردی و پناه دادن را به جای آوردند.

پیش از این پیمان به روزگار اسماعیل پیامبر علیه السلام نیز چنین پیمانی در قبیله «جرهم» بسته شده بود. باری پیمان حلف الفضول بر مبنای سوگند آنان پایدار ماند و پناه بسیاری از ستم دیدگان قرار گرفت.

فضل ها با تکیه بر جوانمردی و شرف از هیچ جان فشانی در این راه کوتاهی نمی کردند؛ به حدی که این پیمان که در ایام جوانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مکّه صورت پذیرفت، همواره مورد تمجید رسول خدا بود و حتی بعد از بعثت نیز آن پیمان را مورد تأیید قرار داد و در این باره فرمود: «در سرای عبدالله بن جدعان با حضور من پیمانی بسته شد که اگر امروز در اسلام مرا به آن پیمان فرا خوانند، به آن پاسخ می گویم. آنها

سوگند یاد کردند که افراد ستمگر را به جای خود بنشانند و نگذارند ستمگری مظلومی را ناراحت گرداند. این پیمان نزد من از شتران سرخ موی ارزنده تر است».(۱)

۲. استلحاق: بدین ترتیب که طایفه ای یا بزرگ قومی اجازه می داد شخصی به نام آن طایفه خوانده شود و در پرتو حمایت آن طایفه زیست نماید. چنین کسی را مولی می نامیدند. اسلام نیز این قانون را پذیرفت.

۳. مواخاه: نمونه بارز دیگری از پناه بردن به یکدیگر و یاری نمودن است که دو نفر با هم مثل دو برادر، یار و یاور هم گشته، یکدیگر را یاری می نمایند که اوج این آیین در اسلام تجلّی کرد.

۴. مولی با عقد و یا حلف: و آن بدین قرار بود که فردی یا قومی با افراد یا اقوام دیگر هم پیمان یا هم قسم می شدند که مولی یا موالی آن ها باشند و تحت الحمایه آنان قرار گیرند.

این روش نیز در اسلام ادامه یافت و اهالی شهرها و دهات به اعراب فاتح پناه می بردند و مولای آنان می شدند؛ بدین شکل که پناهنده یا مولی می گفت: من تا زنده ام، هم پیمان تو هستم و پس از مرگ، ارث من از آن تو باشد. پناه دهنده آن را می پذیرفت و با اجرای این مراسم، پناهنده تحت الحمایه او می شد. پناه دهنده نیز در مقابل، موظف به هر گونه یاری و حمایت از جان و مال و عرض او می شد.

در تاریخ نمونه های بسیاری در این خصوص وجود دارد و از نمونه های بارز آن برمکیان بودند که با همین شیوه، موالی هارون شدند؛

۱- ۱. «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۲۲۴ و ج ۱۴، ص ۱۳۰.

همچنان که بسیاری از ایرانیان با این روش، موالی امیران عرب بودند.

در زمان جاهلیت مردم مسیحی یا یهودی یا زردشتی موالی اعراب می شدند؛ اما قرآن مولی گرفتن یهود و نصارا را منع نمود و اعلام کرد: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الَّذینَ اتَّخَذُوا دینَکُمْ هُزُوًا وَ لَعِبا مِنَ الَّذِینَ اوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ الْکُفّارَ أَولِیاءَ وَ اتَّقُوا اللّهَ اِنْ کُنْتُمْ مُؤمِنینَ»(۱)؛ «ای اهل ایمان دوستی مکنید با آن گروه از اهل کتاب و کافران که دین شما را به بازیچه گرفتند، و از خدا بترسید، اگر به او ایمان آورده اید».

۵. جوار یا حق همسایگی و پناه دادن: این مورد نیز از خصوصیات و صفات برجسته عرب بوده است که همسایه را بسیار گرامی می داشتند و دفاع و حمایت از همسایه را لازم می دانستند و به طور کلی، درباره «جار» واژه هایی را به معنای پناه گرفتن و پناه دادن چون «اجاره ، استجاره، جوار» به کار می بردند و این گونه، جوار و همسایگی را تا سرحد پناه دادن و پناه بردن توسعه دادند.

حق جوار زنها بیش از مردان بود؛ یعنی آن قدر برای زنان احترام قائل بودند که اگر زنی می توانست خود را به خیمه یک زن عرب برساند، همین که دستش به طناب خیمه می خورد و پناه می خواست، مشمول حق جوار می گردید. همچنین اگر یک زن مورد غضب، خود را به زنی می رسانید و زن عرب مقنعه خود را روی او می انداخت، وی از حق جوار برخوردار می شد و از آن لحظه جار آن زن محسوب می شد و کسی نمی توانست آن فراری را دستگیر کند، مانند: زینب دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که شوهر کافر خود «ابو العاص» را پناه داد؛ که از گزند مصونیت

۱- ۱. سوره مائده:۵، آیه ۵۷.

یافت و بعدها مسلمان شد و دوباره شوهر زینب گردید(۱). این حق نیز در اسلام به رسمیت شناخته شده و حرمت همسایه در اسلام بسیار ارج نهاده شده است. به گونه ای که در فرهنگ اسلام، جمله معروف «الجار ثم الدّار» از لسان فاطمه زهرا علیها السلام صادر شد(۲). و نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «پیوسته جبرئیل مرا به همسایه سفارش می کرد؛ به گونه ای که پنداشتم همسایه از همسایه ارث می برد»(۳). و همین مضمون را در روایت دیگر بیان داشته و فرمودند: «خداوند مرا نسبت به همسایه آن چنان سفارش کرد که تصور کردم همسایه از همسایه ارث می برد»(۴).

به هر روی، برای تبیین جایگاه این آیین در میان عرب خوب است به داستان ذیل توجه گردد:

گویند وقتی «اعشی» شاعر، «اسود عنبثی» را مدح گفت و اسود مقدار زیادی جامه و عنبر به او هدیه داد، راه بازگشت اعشی از میان قبیله بنی عامر بود و اعشی از بیم دستبرد آنان نزد «علقمه بن علاثه» آمد و گفت: مرا پناه ده! گفت: دادم. گفت: از جن و انس؟ گفت: آری. اعشی گفت: از مرگ هم؟ گفت: نه، آن را نمی توانم.

اعشی از او روی برگردانید و به سوی عامر بن طفیل رفت و همان مطالب را درخواست نمود و استدعای پناهندگی کرد. عامر به او پناه داد.

اعشی گفت: از مرگ هم؟ پاسخ شنید: آری. اعشی پرسید: چگونه از مرگ پناه می دهی؟ عامر گفت: آن طور که اگر بمیری، دیه تو را به وارثانت بدهم.

۱- ۱. «بحار الانوار» ج ۲۰ ،باب ۲۰، ص ۳۳۹.

۲- ۲. همان، ج ۴۳، باب ۴، ص ۸۱، ح ۳.

۳- ۳. «مستدرک الوسائل» ج ۸، باب ۷۳، ص ۴۲۷.

۴- ۴. «فقه الرضا» منسوب به امام رضا علیه السلام، باب الآداب، ص ۳۹۹.

اعشی گفت: حال دانستم که در پناه تو هستم.(۱) باری، به پاس این مردانگی در پناه دادن به پناه جویان قبیله عامر بن طفیل پس از مرگش تا یک مِیْل اطراف قبرش را علامت گذاری کردند تا سواره یا پیاده یا گله های شتر و گوسفند در آن حدود وارد نشوند و قبر او حریم باشد؛ چرا که عامر در طول زندگی خویش بسیاری را پناه داد.(۲)

این سنت به گونه ای در میان قوم عرب جاری و ساری بود که اگر کسی به منظور پناهندگی به خانه ای می رفت و مالک خانه را نمی دید، گوشه لباسش را به در خانه او می بست و معلوم می شد که او پناهنده است. آن گاه تمام اهل خانه به حمایت و داد خواهی او ملزم می شدند.

گاهی دامنه این آیین حیوانات را نیز در بر می گرفت؛ به طوری که در ادبیات عرب ضرب المثل شده: «احمی من الجراد» که چون ملخها به چادر شخصی پناه می بردند، او به حمایت از آنان برمی خاست و اعلام می کرد تا زمانی که ملخها در محدوده چادر او هستند، کسی حق ندارد آنان را صید کند و اگر کسی به چنین کاری اقدام کند، با او مبارزه خواهد کرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز آیین پناه دادن را ستود. او خود ابتدا در پناه ابوطالب علیه السلام بود(۳) و در پرتو شخصیت و نفوذ و حمایت آن بزرگوار در مقابل تعرض و آزار مشرکان ایستادگی نمود؛ و همچنین حمایت و پشتیبانی حضرت ابوطالب علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مکه و در شعب ابوطالب بود که اسلام را نهادینه ساخت.

۱- ۱. «تاریخچه بست و بست نشینی» دکتر عباس خالصی، ص ۴۹.

۲- ۲. همان، ص ۵۰.

۳- ۳. «مستدرک الوسائل» ج ۲، ص ۴۷۴، باب استحباب مسح رأس الیتیم؛ «بحار الانوار» ج ۳۵، صص ۱۱۷ و ۱۵۷.

«شعب ابوطالب درّه ای است در میان کوه های مکه که در آن خانه های محقّر و سایبانهای مختصری ساخته بودند.(۱) که به عنوان منطقه حفاظت شده به ابوطالب علیه السلام اختصاص داشت».

قدرشناسی پیامبر صلی الله علیه و آله از مطعم بن عدی که زمان بسیار محدودی را در پناه او به سر برد، موجب حیرت است. داستان چنین است: پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله از طائف به سوی مکه بازگشت. خطر در مکه او را سخت تهدید می کرد. و چون یگانه مدافع او، حضرت ابوطالب علیه السلام از این جهان رخت بر بسته بود، احتمال می داد که موقع ورود به مکه از طرف بت پرستان دستگیر و خون او ریخته شود.

آن حضرت تصمیم گرفت چند روزی در نخله به سر برد. او می خواست کسی را از آنجا پیش یکی از سران قریش بفرستد تا برای او امانی بگیرد و در پناه یکی از شخصیتهای مکه وارد زادگاه خود شود، ولی چنین کسی در آنجا پیدا نشد. سپس «نخله» را به عزم «حراء» ترک گفت و در آنجا با یک عرب خزاعی تماس گرفت و از او خواهش کرد که وارد مکه شود و از «مطعم بن عدی» که از شخصیتهای بزرگ مکه بود، برای او امانی درخواست کند. آن مرد خزاعی وارد مکه گردید و تقاضای پیامبر را به مطعم گفت. او با این که مردی بت پرست بود، تقاضای رسول خدا صلی الله علیه و آله را پذیرفت و گفت: محمد یکسره وارد خانه من شود، من و فرزندانم جان او را حفظ می کنیم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شبانه وارد مکه شد. یکسره راه منزل مطعم را پیش گرفت و شب را در آنجا به سر برد.

آفتاب کمی بالا آمد، مطعم عرض کرد: اکنون که شما در پناه ما

۱- ۱. «فروغ ابدیت» آیه الله سبحانی، ج ۱، ص ۳۵۳.

هستید، باید این مطلب را قریش بفهمند. برای اعلام آن لازم است تا مسجد الحرام همراه ما باشید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رأی او را پسندید و آماده حرکت شد، مطعم دستور داد که فرزندانش مسلح شوند و همراه پیامبر وارد مسجد گردند، ورود آنان به مسجد الحرام بسیار جالب توجه بود. ابوجهل که مدتها در کمین رسول خدا بود از دیدن این منظره سخت ناراحت شد و از تعرّض به پیامبر منصرف گشت. مطعم و فرزندان وی نشستند و رسول خدا شروع به طواف کرد و پس از پایان طواف به منزل خود رفت(۱). چیزی نگذشت که پیامبر خدا مکه را به قصد مدینه ترک گفت و تقریبا در نخستین سال هجرت، مطعم در مکه در گذشت و خبر مرگ او، به مدینه رسید. پیامبر یادآور نیکی او شد. حسان بن ثابت، شاعر نامی اسلام به پاس خدمات او اشعاری چند سرود. با آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فقط یک روز در پناه او بود، در مواقع گوناگونی از او یاد کرد؛ حتی در جنگ «بدر» که قریش با دادن تلفات سنگین و اسیران زیاد، شکست خورده به سوی مکه برگشتند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این هنگام به یاد مطعم افتاد و فرمود: «هر گاه مطعم زنده بود و از من تقاضا می کرد که همه اسرا را آزاد کنم و یا به او ببخشم، من تقاضای او را رد نمی کردم».(۲)

باری، فرهنگ پناه دادن نشأت گرفته از روح فتوّت و جوانمردی است. آنان که حرمت پناه را محترم شمرند، چون کوکبی بر آسمان تاریخ می درخشند و فتوّت آنان موجب تمجید و تکریم است.

مسلم بن عقیل سفیر بزرگوار امام حسین علیه السلام بر قلّه این

۱- ۱. «طبقات ابن سعد» ج ۱، صص ۲۱۲ - ۲۱۰ ؛ «البدایه و النهایه» ج ۳، ص ۱۳۷.

۲- ۲. «بحار الانوار» ج ۱۹، باب ۵، صص ۸ - ۷، ح ۵؛ «فروغ ابدیت» آیه الله سبحانی، ج ۱، صص ۳۹۹- ۳۹۸.

عظمت است. او از کشتن دشمن سرسخت خود که تشنه خون او بود، چون در خانه هانی آمده بود، منصرف شد و با آن که هانی صاحب خانه اصرار می ورزید، ولی مسلم از قبول آن امتناع کرد.

هنگامی که از مسلم سؤال شد که چرا از کشتن او امتناع ورزیدی؛ پاسخ داد، به خاطر دو خصلت. یکی این که چون او میهمان هانی بود. و دیگر آن که حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده: «ان الایمان قید الفتک فلا یفتک مؤمن(۱)؛ مؤمن خدعه و ترور نمی کند».

جای بسی مباهات است، که در آن زمان که اروپا با گیوتین مردم را ذبح می کرد؛ و نیز امروز که به طور ناگهانی آمریکا و اروپا با موشکهای خود بنیان نسلها را نابود می سازند؛ اسلام به عنوان مکتبی بزرگ از کشتن ناگهانی منع فرموده و در روایات متعددی این معنا مطرح شده است.(۲)

نمونه دیگر، مردانگی و فتوتی است که سعید شاهک نسبت به فضل بن ربیع انجام داد. پس از شکست امین از مأمون و کشته شدن او، فضل بن ربیع از ترس متواری گشت و هر روز به خانه ای پناه می جست. مأمون سه سال تمام به دنبال او بود و جایزه ای بزرگ برای یافتن او تعیین کرده بود و یکی از سرداران خود به نام سعید شاهک را مأمور یافتن او کرد. فضل که از پنهان ماندن به تنگ آمده بود، از پناهگاه خود بیرون آمد و با تغییر لباس فرار کرد تا آن که به قصری رسید. ساعتی در سایه دیوار آن به استراحت پرداخت و از قضا آن کوشک متعلّق به سعید

۱- ۱. «مقاتل الطالبیین» ابوالفرج اصفهانی، ص ۶۵.

۲- ۲. «موسوعه الامام الجواد علیه السلام» السید الحسینی القزوینی، ج ۲، ص ۳۵۰؛ «نهج السعاده» الشیخ محمودی، ج ۱، ص ۴۱؛ «مکاتیب الرسول» احمدی میانجی، ج ۳، صص ۴۱ _ ۴۰؛ «میزان الحکمه» ج ۳، ص ۲۲۵۰؛ «جواهر الکلام» ج ۱۴، ص ۴۳۶؛ «خلاف» شیخ طوسی، ج ۵، ص ۱۵۷.

شاهک بود. ناگاه سعید با سواران خود رسید و چون او را دید، شناخت و گفت: سبحان الله! من تو را در بصره می جویم، ولی تو اینجا در خانه منی! پس فضل را به خانه خود برد و هنگام خوراک پهلوی او نشست و گفت: نان بخور و اندوه مخور!

فضل گفت: ای سعید! نان مردگان بخورم یا زندگان؟

سعید پاسخ داد: نان زندگان، من تو را به جان امان دادم. از بهر تو بر عقوبت مأمون گردن نهادم و جان خویش در گرو آن قرار دادم. پس از سه شبانه روز که سعید در نهایت جوانمردی از فضل پذیرایی کرد، گفت: تو آزادی و به هر کجا که می خواهی برو، ولی سر راه من نیا!

فضل از خانه سعید بیرون رفت و به خانه بازرگانی که حقوق زیادی بر گردن او داشت، پناه آورد. بازرگان فضل را دست بسته تحویل مأمون داد. مأمون فضل را طلبید و از او خواست که حکایت این سه سال را بگوید. فضل داستان خود را بی کم و کاست برای مأمون نقل کرد، مأمون چون داستان او را شنید، گفت: ای فضل! تو در این سه سال به مجازات خود رسیده ای و تو را آزاد کردم؛ ولی بازرگان حق ناشناس را که به پناه جوی خود خیانت کرد، مجازات نمود و سعید شاهک را که با پناهنده خود به رسم جوانمردی رفتار کرده بود، خلعت و حکومت بصره بخشید و دستور داد اعلام کنند: هر که بر درماندگان و بی پناهان بخشش و نیکوکاری کند، مشمول لطف و عنایت می گردد و هر که ناجوانمردی کند، سزاوار عقوبت و سیاست گردد(۱).

گفته شد که در فرهنگ اسلام پناه دادن مورد تمجید است.

آن حضرت یگانه ملجأ و پناه خود «ابوطالب» را می ستود و

۱- ۱. «تاریخچه بست و بست نشینی» ص ۸۲.

می فرمود: «انا و کافل الیتیم کهاتین فی الجنه(۱)؛ من و کفیل و پناه یتیم، ابو طالب، مانند دو انگشت با هم در بهشت می باشیم».

از دیدگاه حقوقی اسلام نیز حق مسلمان است که به مسلمان دیگر پناه دهد و نیز به کافر و مشرک می تواند پناه دهد.

در قرآن می خوانیم: «وَ اِنْ احدٌ مِنَ الْمُشْرِکین اسْتَجارَکَ فَأَجِرْهُ حَتّی یَسْمَعَ کَلامَ اللّهِ ثُمَّ اَبْلِغْهُ مَأمَنَهُ»(۲)؛ اگر یکی از بت پرستان از تو درخواست پناهندگی کند، به او پناه ده تا سخن خدا را بشنود».

به هر روی، اسلام دین آرامش و امنیت است. کلمه «لا اله الا الله» حصار امنیت و امان است؛ هر که در آن وارد شود، از عذاب خداوند حفظ می گردد. و نیز با گفتن این کلمه، جان و مال و آبروی انسان حرمت می یابد.

اسلام دستور می دهد به مشرک پناه دهید تا او سخن خدا را بشنود، مجال اندیشه و تفکر داشته باشد و آزادانه قبول دین حق بنماید. حتی آیه، بالاتر از مقام پناه دادن را بیان می دارد و می گوید که او را حراست و محافظت کن تا به مأمن و آرامشگاه خود باز گردد.

در منابع شیعه و اهل سنّت نقل شده که یکی از بت پرستان پس از الغای پیمان آنها «انقضای اشهر حُرُم»، به علی علیه السلام گفت: ای فرزند ابوطالب! اگر یک نفر از ما بعد از سپری شدن این چهار ماه، بخواهد پیامبر را ملاقات کند و مسایلی را با او در میان بگذارد و یا سخن خدا را بشنود، آیا در امنیت خواهد بود؟ علی علیه السلام فرمود:

۱- ۱. «بحار الانوار» ج ۳۵، ص ۱۵۷؛ «مستدرک الوسائل» ج ۲، ص ۴۷۸، باب استحباب مسح رأس الیتیم.
۲- ۲. سوره توبه: ۹، آیه ۶.

آری، زیرا خداوند به حکم آیه «و اِن احدٌ من المشرکین....»امان داده است.(۱) این امان برای عموم است و همه می تواننـد از آن استفاده کنند.

پیش از فتح مکه، هنگامی که اردوی نظامی اسلام به نزدیکی مکه رسیده بود و تقریبا مکه در محاصره مسلمانان بود، ابوسفیان بن حرب و حکیم بن حزام برای تحقیق از مکه بیرون آمده، به جستجو پرداختند.

عباس بن عبـد المطلب نیز که از جحفه، ملازم رکاب پیامبر بود، با خود فکر کرد که اگر اردوی اسـلام با مقاومت قریش روبه رو شود، گروه زیادی از قریش کشـته خواهنـد شـد. پس چه بهتر نقشـی را ایفا کند که به نفع دو طرف تمام گردد و قریش را وادار به تسلیم نماید.

او بر استر سـفید پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله سوار شد و شـبانه راه مکه را در پیش گرفت تا محاصـره مکه را به وسـیله سپاه اسـلام به سـمع سـران قریش برساند و آنها را از فزونی سپاه اسلام و روح حماسی آنان آگاه سازد و به آنها گوشزد کند که به جز تسلیم چاره ای ندارند.

او از دور، مذاکره ابوسـفیان و بدیل پیشوای خزاعه را شـنید که به یکدیگر چنین می گفتند: ابوسفیان: من تاکنون آتشی به این فزونی و سپاهی به این فراوانی ندیده ام.

بدیل بن ورقاء: آنان قبیله خزاعه هستند که برای نبرد آماده شده اند.

ابوسفیان: خزاعه کمتر از آنند که چنین آتشی روشن کنند و چنین اردویی را تشکیل دهند.

در این میان، عباس سـخنان آنان را قطع کرد و ابوسـفیان را صدا زد و گفت: ابو حنظله! ابوسفیان فورا صدای عباس را شناخت و گفت:

۱- ۱. «تفسیر نمونه» ج ۷، ص ۲۹۴.

ابوالفضل! (کنیه عباس) چه می گویی؟

عباس گفت: به خدا سوگند این شعله ها و آتشها مربوط به سربازان محمد صلی الله علیه و آله است. سخنان عباس لرزه شدیدی بر اندام ابوسفیان افکند، و در حالی که بدنش می لرزید و دندانهایش به هم می خورد، رو به عباس کرد و گفت: پدر و مادرم فدای تو! چاره چیست؟

گفت: چاره این است که همراه من به ملاقات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیایی و از او امان بخواهی و گرنه جان همه قریش در خطر است. سپس او را بر ترک استر سوار کرد و به جانب اردوی اسلام روانه گردید. او ابوسفیان را از میان توده های آتش انبوه سربازان اسلام عبور داد.

مأموران که عباس و استر مخصوص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را می شناختند، از عبور وی ممانعت نکرده، راه را برای او باز می کردند.

در نیمه راه، چشم عمر به ابوسفیان افتاد و خواست او را در همان جا به قتل برساند، ولی از آنجا که عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به وی امان داده بود، از این فکر منصرف گردید.

سرانجام عباس و ابوسفیان در نزدیکی خیمه آن حضرت از استر پیاده شدند. عباس با کسب اجازه وارد خیمه رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و مناقشه شدیدی میان عباس و عمر در محضر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در گرفت؛ عمر اصرار داشت که ابوسفیان دشمن خداست و باید در همین لحظه کشته شود، ولی عباس می گفت که من او را امان داده ام و او در پناه من است. سرانجام ابوسفیان با ترس اسلام آورد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نه تنها او را نکشت، بلکه او را مقامی داد و به سوی مکه باز گرداند.

آن حضرت فرمود: «ابوسفیان می تواند به مردم اطمینان دهد که هر کسی به محیط مسجد الحرام پناهنده شود و یا سلاح خود به زمین

بگذارد و بی طرفی خود را اعلام کند و یا در خانه اش را ببندد، و یا به خانه ابوسفیان پناه ببرد، جانش در امان و از تعرّض ارتش اسلام محفوظ خواهد ماند».(۱)

همچنین گویند: مردی به نام «سبیع» همراه «عمرو عاص» برای جنگ با رومیان به شام رفته بود. در آنجا با راهنمایی مردی مسیحی شراب خورد و مست شد. خبر به سرفرمانده «ابوعبیده جراح» رسید. لاجرم دستور داد سبیع را حد شرعی زدند و او که از این مجازات سخت ناراحت شده بود، تصمیم گرفت به تلافی، آن مرد مسیحی را مجازات کند و یا بکشد. در این هنگام، عباده بن الصامت که یکی از مسلمانان بود، بر او بانگ زد: هرگز نمی توانی به او آسیبی برسانی؛ او ذمّی و تحت الحمایه اسلام است و مصون از تعرض و تعدی است.

آری، نه تنها مسلمانان در سایه سار اسلام در حصار امان و آرامش اند، بلکه اگر کسی مسلمان نیست، ولی در پرتو دولت اسلام زندگی می کند و فرمانبر احکام «جزیه» است، او نیز جان و مالش محترم است. به هر روی، عناوینی چون: جزیه، استلحاق، مواخاه، موالی، توسل، شفاعت، تحصن، جوار و... نیز بر نوعی پناهندگی و پناه جویی دلالت دارند که به جهت اختصار از آن صرفنظر می گردد.

امروزه نیز این آیین به عنوان یک اصل اخلاقی - اجتماعی پذیرفته شده و بعضی از مکانها برای پناهنده شدن و بست نشینی تعیین گردیده و به عنوان مکانهای حفاظت شده مطرح اند چون پارلمانها و کالجهای

---

۱ - ۱. «سیره ابن هشام» ج ۲، صص ۴۰۴ - ۴۰۰؛ «مجمع البیان» ج ۱۰، صص ۵۵۶ - ۵۵۴؛ «شرح ابن ابی الحدید» ج ۱۷، ص۲۶۸.

علمی و بعضی از مدلها و الگوهای به اصطلاح تمدن و آزادی. امروزه بشر چون گذشته خود احساس کرده که به محلی محترم نیازمند است تا هنگام ضرورت به آن مکان پناه برد.

فرهنگ پناه جویی و بست نشینی در اسلام

افق عالی این فرهنگ همان توکّل، تعبّد و توسلی است که در روح دینی اسلام است و انسان به حکم فطرت و با تعلیم این دین حنیف به یک آفریدگار فیّاض وابسته و دل بسته و در رود عبودیت حق شناور است تا به اقیانوس اُلوهیت حق متصل گردد.

و نیز جلوه های قدسی خداوند چون قرآن و عترت و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله واسطه های این ارتباط و اتصال اند. مسلمان برای کسب فیوضات و نیز رفع بلیّات به این جلوه ها روی می آورد. ایام و لیالی قدسی و اماکن مقدس نیز میقات این ارتباطند. هر مسلمانی با پناه جویی به ایام و لیالیی مبارکه چون لیله القدر و یا مکانهایی چون کعبه و مسجد النّبی و... فیوضات را دریافت می کند و در مقابل حوادث و رخدادهای طبیعی خود را مصون می دارد. البته چون موضوع بحث ما بست نشینی در حرم حضرت معصومه علیها السلام است ناگزیر از بحث کلی پناه جویی صرفنظر کرده و به موضوع مخصوص اماکن مقدس و بست نشینی در آن می پردازیم.

حرمت اماکن قدسی در اسلام

در فرهنگ اسلام اکرام اماکن قدسی ریشه وحیانی دارد و نخستین مکان شریفی که بر قلّه فضیلت و شرافت می درخشد، کعبه و مسجد

الحرام اسـت. سـروش وحی ایـن حقیقـت را چنیـن بیـان می دارد: «إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنّاس لَلَّذی بِبَکّهَ مُبارَکـا و هُـدَیً لِلْعالَمینَ»(۱).

اولین خـانه یگانه پرستی که بر روی زمین ساخته شـد، خانه کعبه است که در سـرزمین مکه بنا گردیـد و همان چشـمه جوشان خیر کثیر و هدایت برای جهانیان است.(۲) برخی از روایات، بنای کعبه را به زمان حضـرت آدم علیه السـلام نسبت می دهند و نیز بیان می دارند که کعبه پیش از حضرت آدم علیه السلام به سه هزار سال موجود بوده است.

امام صادق علیه السـلام می فرمایـد: «پس از آن که آدم علیه السـلام فریضه حـج را انجام داد، جبرئیل به او فرمود: هَنیئا لَکَ یا آدَمُ قَدْ غَفَر لَکَ لَقَدْ طُفْتُ بِهذا الْبَیْتِ قَبْلَکَ بِثَلاثَه آلافِ سـنه(۳)؛ گوارا باد بر تو انجام حـج ای آدم! من این خانه را سه هزار سال پیش از تو طواف کردم».

و در خـبر دیگر در تـبیین وصـف «عـتیق» چنین آمـده است: «این خـانه را عـتیق گفته انـد؛ زیرا طوفـان نوح همه زمین را درهم نوردید، مگر این خانه که در آن طوفان، غرق نگردید»(۴).

کعبه نورانی ترین جلوه عرشی

کعبه اوج قّله قـداست است که در زمین می درخشـد و همـان گـونه که فرشـتگان بر گرد عرش طـواف می کننـد، کعبه نیز در حلقه ای از اکرام و اعزاز طواف می گردد.

ابن عربی می گوید: (البیت مثال للعرش و الطائفون به کالملائکه الحافین

۱- ۱. سوره آل عمران:۳، آیه ۹۶.

۲- ۲. «المیزان» طباطبائی، ج ۳، ص ۳۵۰.

۳- ۳. «علل الشرایع» شیخ صدوق، باب ۱۴۳، ص ۴۰۷، ح ۲.

۴- ۴. همان، باب ۱۴۰، ص ۳۹۹، ح ۵.

حول العرش). «... و لما نسب الله تعالی «البیت» الیه بالاضافه فی قوله لخلیله ابراهیم علیه السلام: «اَنْ طَهِّرا بَیْتِیَ لِلطّائفین و العاکِفینَ وَ الرُّکَّعِ السّجود»؛...جعله نظیرا و مثالاً لعرشه، و جعل الطائفین به من البشر، کالملائکه الحافین من حول العرش».(۱) کعبه را چون عرش دانسته. پس طواف کنندگان آن چون عرشیان، فرشته خصالند.

و نیز ابن عربی می گوید: (قلب ولی الله بیت کریم و حرم عظیم). «و لما جعل الله تعالی قلب عبده بیتا کریما و حرما عظیما،... .».(۲) قلب انسان مؤمن نیز «خانه خدا» است؛ و می گوید: «خداوند دو خانه دارد: خانه ای در بیرون و خانه ای در درون. خانه بیرون کعبه است و خانه درون دل است، و قرآن نیز به این معنا اشاره می فرماید:«وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ یَحُولُ بَیْنَ المَرْءِ وَ قَلبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَیهِ تُحشَرُون»(۳).

البته قلب مؤمن تجلیگاه نور خداست و در حدیث قدسی آمده: «لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن(۴)؛ زمین و آسمان توان بروز و ظهور تجلّیات من را ندارند و این قلب بنده مؤمن من است که می تواند افقی فروزان از انوار من گردد».

به هر حال، این خانه عرشی که فروغش جهانتاب است ،از سنگ سخت «الحجاره الصلبه الزقاء» ساخته شده و ارتفاع آن حدود پانزده متر (۸۵/۱۴) است. طول جهتی که حجر اسماعیل در آن وجود دارد و جهت برابرش «۲۲/۱۰» متر است و طول دو ضلع دیگر آن «۵۸/۱۱» متر است.

۱- ۱. «الفتوحات المکیه» تألیف: محی الدین بن عربی، تحقیق و تقدیم: عثمان یحیی، تصدیر و مراجعه: ابراهیم مدکور، السفر العاشر، باب ۷۲، صص - ۵۱ - ۵۰ - ۴۹ .

۲- ۲. همان، ص ۵۲.

۳- ۳. سوره انفال:۸، آیه ۲۴.

۴- ۴. «بحارالانوار» ج ۵۵، ص ۳۹، ح ۶۱.

زاویه های کعبه نیز تقریبا به سمت جهات اربعه: شمال، جنوب، شرق و غرب است. حجر الاسود در ارتفاع ۵/۱ از زمین قرار گرفته و درِ کعبه دو متر از زمین مطاف ارتفاع دارد و با نردبان بایـد بالا رفت. کعبه از دریا حـدود ۳۰۰ متر ارتفاع دارد. محل کعبه تقریبا در وسط مسجد الحرام است و بیشتر به ضلع شرقی - جنوبی مسجد الحرام نزدیک است تا به دو ضلع دیگر.

اطراف کعبه میـدان مطاف است و این یک دایره مستطیلی است که قطر شـمالی - جنوبی آن ۵۱ متر و قطر شـرقی - غربی آن ۴۱ متر است. دایره مطاف که خارج از مستطیل کعبه است در غرب و جنوب، با فاصله ۵۱ متر و شرق و شمال ۴۱ متر است.(۱)

این خانه با این خصوصیات، چون کوکبی فروزان می درخشد و حرمت آسمانی دارد و در پرتو وحی چنین تابناک است:

۱. قدیمی ترین مکان و مقامی است که مورد تقدیس است: «انَّ اوَّل بَیْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ...»(۲).

۲. خانه پروردگار است: «فَلْیَعْبُدُوا رَبَّ هذَاالْبَیْتِ»(۳).

۳. مکان آن از سوی خداوند معین گردیده است: «وَ إِذْ بَوَّأنا لِإِبْراهیمَ مَکانَ الْبَیْتِ»(۴).

۴. مهد و محور قیام است: «جَعَلَ اللّهُ الکَعْبَهَ الْبَیْتَ الْحَرامَ قِیاما لِلنّاس»(۵).

۵. تجلیگاه آیات روشن خداوند است: «فیهِ آیاتٌ بیِّناتٌ».(۶)

۱- ۱. «آثار اسلامی مکه و مدینه» رسول جعفریان، ص ۶۹.

۲- ۲. سوره آل عمران:۳، آیه ۹۶.

۳- ۳. سوره قریش:۱۰۶، آیه ۲.

۴- ۴. سوره حج:۲۲، آیه ۲۶.

۵- ۵. سوره مائده:۵، آیه ۹۷.

۶- ۶. سوره آل عمران:۳، آیه ۹۶.

۶ . مجاورت با آن، عبادت الهی است: «وَ الْعاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجوُد»(۱).

۷. خانه آزادی و آزادگی است: «وَ الْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ العَتيقِ»(۲).

۸ . مرجع و ملجأ عموم مردم و مركز امن و امان و آرامش است: «وَ إِذْ جَعَلْنا الْبَيْتَ مَثابَةً لِلنّاسِ»(۳).

۹. محور مقدسات است؛ حجرالاسود، مقام ابراهيم، حجر اسماعيل، صفا و مروه در اطرافش می درخشند و نیز ماه های حرام به پاسداشت عظمت این خانه معین شده اند. امام صادق علیه السلام فرمود: «... لَها حرَّمَ الله الاشهر الحُرُم فی کتابه...»(۴).

۱۰. سرچشمه جوشان همه خیرات و برکات است: «لِيَشهَدُوا مَنافَعَ لَهُم...»(۵).

۱۱. ويژه طواف و اعتکاف و نماز است: «لِلطّائِفينَ وَ الْعاكِفينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجوُد»(۶).

۱۲. بیت معمور خداوند و سرچشمه حیات و زندگی است: «وَ الْبَيْتِ الْمَعْمُور»(۷).

۱۳. بر اوج قداست و عظمت فروزنده است و زائرانش را خداوند از تعرّض مصون داشـته است: «وَ لاَ آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرامَ يَبْتَغونَ فَضْلًا مِّنْ رَّبِّهِمْ وَ رِضْوانا...»(۸).

۱- ۱. سوره بقره:۲، آیه ۱۲۵.

۲- ۲. سوره حج:۲۲، آیه ۲۹.

۳- ۳. سوره بقره:۲، آیه ۱۲۵.

۴- ۴. «نورالثقلین» ج ۲، ص ۲۱۵، ح ۱۳۹ ؛ «الحج و العمره فی الکتاب و السنّه» ص ۹۷.

۵- ۵. سوره حج:۲۲، آیه ۲۸.

۶- ۶. سوره بقره:۲، آیه ۱۲۵.

۷- ۷. سوره طور:۵۲، آیه ۴؛ به «المیزان» و «مجمع البیان» ذیل آیه مراجعه شود.

۸- ۸. سوره مائده:۵، آیه ۲.

۱۴. خانه ای مردمی و عمومی است: «مَثابَةً لِلنّاس(۱)»؛ «وُضِعَ لِلنّاس(۲)»؛ «قِيامًا لِلنّاس»(۳).

۱۵. و هر کس در آن داخل شود، در امان است: «وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِنا»(۴).

۱۶. به شکرانه توفیق ساختن کعبه، ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام از خداوند چنین تقاضا کردند:

عملشان را بپذیرد، آن دو را به مقام تسلیم نایل گرداند، مناسک حج را به آنان یاد دهد، توبه آنان را بپذیرد، امّتی فرمانبردار در مقابل دستورات خداوند از نسلشان پدید آورد، پیامبری بزرگ «محمد صلی الله علیه و آله » از میان ایشان با هدف تلاوت آیات الهی برای آنان و تعلیم کتاب و حکمت مبعوث گرداند»(۵).

۱۷. خادمان و خدمت گزاران کعبه، ابراهیم و اسماعیل علیه السلام می باشند: «وَ عَهِدنا اِلى اِبْراهيمَ و اَسْماعِيلَ اَن طَهِّرا...»(۶).

خانه ای که ورود به آن، شناور شدن در رحمت خدا و خروج از آن خروج از گناه است و شخص وارد شونده در باقی مانده عمرش محفوظ می شود و گناهان گذشته او آمرزیده می گردد(۷).

و به قول ابن عربی: «از آنجا که خداوند عرش را محل استوا و تجلیگاه صفت رحمانی خود دانسته و فرموده: «الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ

ص: ۳۷

۱- ۱. سوره بقره:۲، آیه ۱۲۵.

۲- ۲. سوره آل عمران:۳، آیه ۹۶.

۳- ۳. سوره مائده:۵، آیه ۹۷.

۴- ۴. سوره آل عمران:۳، آیه ۹۶.

۵- ۵. سوره بقره:۲، آیات ۱۲۹ - ۱۲۷.

۶- ۶. سوره بقره:۲، آیه ۱۲۵.

۷- ۷. «وسائل الشیعه» ج ۹، ص ۳۷۰.

اسْتَوی»(۱) و فرشتگان را طواف کننـدگان دور عرش قرار داد، کعبه را نیز در زمین به همـان شـیوه و اسـلوب عرش بنـا نهاد تا بندگانش پیرامون آن طواف کنند و در هر طوافی با بوسـیدن حجرالاسود با خدای خود تجدید بیعت نمایند؛ مگر نه این اسـت که حجرالاسود دست خداست: «یَمینُ الله فی ارضِه یُصافح بها خَلقه»(۲).

البته دست خـدا مطلق از هر قیـدی است و همه چیز در دست اوست. از این رو، در همه جا هست و وقتی بخواهـد ظهور یابد و مصـداق پیـدا کند، حجرالاسود مظهر و مصداق آن خواهد بود»(۳). «لذا سـزاوار است که طواف کننده حجرالاسود را ببوسدو وقتی آن را استلام کرد، پیشانی خود را به عنوان سجده بر آن نهد»(۴).

به هر روی، این نقطه پرگار آفرینش، در وصف نگنجد و درباره آن بیش نتوان گفت که همچون آفتاب، نور فیض می افشاند.

مسجد الحرام

فروغ عرشـی کعبه بر مسـجدالحرام تابیـده و آن را نیز ملکوتی ساخته است. کعبه نگین تابناک مسـجد الحرام، و مسـجد الحرام فروغ مکه و مکه بلد امین جهان اسلام است.

مسجد الحرام از هر گونه آلودگی پاک و منزّه است، و:

۱. مشرکان را به آن راهی نیست: «یا اَیُّها الَّذینَ ءامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِکوُنَ نَجَسٌ فَلا یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ...»(۵).

۱- ۱. سوره طه:۲۰، آیه ۵.

۲- ۲. «محجه البیضاء» ج ۲، ص ۱۵۴.

۳- ۳. «فتوحات المکیه» ابن عربی، ج ۱۰، باب ۷۲، فصول ۲۸۷ - ۲۸۵.

۴- ۴. همان، فصل ۳۱۰.

۵- ۵. سوره توبه:۹، آیه ۲۸.

۲. در این مسجد کافران نیز در امنیت و آرامش هستند: «وَ لا تُقاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ حَتّی یُقاتِلُوهُمْ فِیهِ...»(۱)

۳. بستن راه آن بر مردم، گناهی بزرگ است: «إِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرامِ...»(۲).

۴. اخراج افراد با ایمان از آن، گناهش از جنگ در ماههای حرام بیشتر است: «قُلْ قِتَالٌ فِیهِ کَبِیرٌ وَ صَدٌّ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ وَ کُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مَنْهُ أَکْبَرُ عِنْدَ اللّهِ...»(۳).

۵. محور مساوات و نفی هر گونه برتری طلبی است: «وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَلَّذی جَعَلْناهُ لِلنّاسِ سَوَاءً الْعاکِفُ فِیهِ وَ الْبادِ...»(۴).

۶. تولیت و عمارت آن از افتخارات است: «أَجَعَلْتُمْ سِقَایَهَ الْحاجِّ وَ عِمارَهَ الْمَسْجِدِ الْحَرام کَمَنْ امَنَ بِاللّهِ وَ الْیوم الْآخِرِ...»(۵).

۷. مسجد الحرام قداست دارد و یگانه قبله مسلمانان است: «قَدْ نَرَی تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَهً تَرْضیها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ...»(۶).

۸. آغاز معراج پیامبر صلی الله علیه و آله : «سُبْحانَ الَّذِی أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الأَقْصَا الَّذی بَارَکْنا حُوْلَهُ...»(۷).

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «خدای عزّوجلّ کعبه را قبله مسجدالحرام، و مسجد الحرام را قبله اهل حرم و حرم را قبله

ص: ۳۹

۱- ۱. سوره بقره:۲، آیه ۱۹۱.

۲- ۲. سوره حج:۲۲، آیه ۲۵.

۳- ۳. سوره بقره:۲، آیه ۲۱۷.

۴- ۴. سوره حج:۲۲، آیه ۲۵.

۵- ۵. سوره توبه:۹، آیه ۱۹.

۶- ۶. سوره بقره:۲، آیه ۱۴۴.

۷- ۷. سوره اسراء:۱۷، آیه ۱.

اهل زمین قرار داده است».(۱)

نام مسجد الحرام پانزده مرتبه در قرآن تکرار شده و در همه این موارد با صفت «الحرام» که اشاره به حرمت و قداست آن دارد، آمده است.

مکه

مکه بلد امین جهان اسلام است و بر اساس روایات، ام القری است و زمین از این نقطه گسترش یافته است. امام هشتم علیه السلام می فرماید: «و وضع البیت فی وسط الارض لأنّه الموضع الذی من تحته دحیت الارض».(۲) خانه خدا در مرکز زمین قرار داده شده و زمین از این موضع گسترش یافته است.

این شهر بلد امین است؛ چرا که خواست ابراهیم علیه السلام امنیت این شهر بوده است: «وَ إِذْ قَالَ اِبْرٰهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَـٰذا بَلَدا امِنا»(۳).

این شهر محل تولد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بعثت آن بزرگوار است و نیز علی علیه السلام در این شهر و در میان کعبه دیده به جهان گشود.

بدون شک مکانهایی که به شخصیتهای بزرگ انتساب دارند، برجسته و گرامی هستند و مورد توجه عموم مردم قرار می گیرند و در حفظ و حراست از آنها کوشش می شود.

این شهر، محبوبِ پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام بوده است. پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام ترک مکه چنین فرمود: «و الله انّک لخیر ارض الله و احبّها الی الله و لولا انّی اُخرجتُ منک ما خرجتُ»(۴).

۱- ۱. «وسائل الشیعه» ج۳، ابواب القبله، باب ۳، صص ۲۲۱ - ۲۲۰.

۲- ۲. «بحارالانوار» ج ۹۶، ص ۵۷.

۳- ۳. سوره بقره:۲، آیه ۱۲۶.

۴- ۴. «معجم البلدان» ج ۵، ص ۱۸۳؛ «میقات» ش ۴۷، ص ۴۵.

و محبوب ترین سرزمین و بهترین زمین را مکه دانستند. در روایت دیگر چنین فرموده: «مکه حرم الله و حرم رسوله...(۱)؛ مکه حرم خدا و حرم رسول خداست».

امام صادق علیه السلام فرمودند: «احبّ ارض الی الله تعالی مکّه، و ما تربه احب الی الله عزّ و جلّ من تربتها...(۲)؛ محبوب ترین زمین نزد خدا، مکه است. نزد خداوند هیچ خاکی محبوب تر از خاکش و هیچ سنگی گرامی تر از سنگش و هیچ درختی محبوب تر از درخت مکه و هیچ کوهی محبوب تر از کوه هایش و هیچ آبی محبوب تر از آب مکه نیست».

و نیز آن حضرت فرمودند: «مَنْ جاور سنه بمکّه غفر الله له ذنبه و لاهل بیته...(۳)؛ کسی که یک سال مجاور این شهر شد خداوند گناه او و خانواده و فامیل و همسایه و هر کسی که او طلب مغفرت برای او کرده باشد تا نه سال گذشته می آمرزد و تا صد و چهل سال آنان را از هر بدی حفظ می کند».(۴)

تجلّی اعظم در این شهر نمایان شد و پیامبر به مقام نبوّت مبعوث گردید. جبرئیل در این شهر و بر بام حراء با زمزمه «اِقرَأ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَقَ»(۵) مکه را نورباران ساخت. و نزول دفعی قرآن در شب قدر نیز در این شهر رخ داد.

یگانه قبله همه مسلمانان در این شهر است و روزانه پنج نوبت مسلمانان به سوی این مرکز خداشناسی نماز می گذارند و این نقطه

۱- ۱. «مستدرک الوسائل» ج ۱۰، ص ۲۰۷ ؛ «تهذیب الاحکام» طوسی، ج ۶، ص ۳۱.

۲- ۲. «من لا یحضره الفقیه» صدوق، ج ۲، ص ۲۴۳؛ «محجه البیضاء» ج ۲، ص ۱۵۲.

۳- ۳. «من لا یحضره الفقیه» ج ۲، ص ۲۲۷.

۴- ۴. همان.

۵- ۵. سوره علق: ۹۶، آیه ۱.

پرگار آفرینش را تقدیس می کنند.

مکه، سرزمین برگزیده و مورد نظر و توجه پروردگار است. سرزمین عرفان، معنویت، توحید، خاستگاه اسلام و تربت منتخب آفریدگار است. زیارت این دیار، قدم نهادن و رفتن و دیدن و فیض بردن از جاهایی است که مورد عنایت خاص خدا بوده است.

در ارزش زیارت مکه همین بس که ایام پر برکت و سراسر خیر حج، آن قدر سازنده و پر بار و پربهاست که در حدیثی از امام باقر علیه السلام حتی خواب در مکه، چون تلاش و فعالیت در شهرهای دیگر و سجود در مکه، همچون به خون غلطیدن و شهادت در راه خدا به حساب آمده است: «... و النائم بمکّه کالمجتهد فی البُلدانِ و السّاجد بمکّه کالمتشحطّ بدمه فی سبیل الله...».(۱)

ارزش و قداست این خاک به خاطر انتساب به پروردگار است و برگزیدگی این تربت به خاطر معنویات و توحید است.

این مکه است و کعبه. این خاستگاه نور توحید است و «امّ القری». این حجر الاسود است و مقام ابراهیم. این سرزمین «مبارک» و اولین خانه پربرکتی است که برای هدایت مردم قرار داده شده است.

در کعبه، «حجر الاسود» سوگندنامه خدا با بندگان است و دست کشیدن به آن، تجدید عهد با خداوند و بیعت نمودن با اوست.

نگاه کردن به کعبه عبادت است که پیامبر فرموده است: «النّظر الی الکعبه عباده».(۲)

و در حدیث دیگر است که هر کس به کعبه نظر کند تا وقتی که

ص: ۴۲

۱- ۱. «محجه البیضاء» ج ۲، ص ۱۵۳.

۲- ۲. «بحار الانوار» ج ۹۹، ص ۶۰.

نگاهش به کعبه است، برایش حسنه نوشته می شود و سیّئات او محو می گردد: «من نظر الی الکعبه لم یزل یکتب له حسنه و یمحی عنه سیّئه حتی یصرف ببصره».(۱)

وقتی که کعبه یادآور آن همه خلوص و عظمت و ایثار ابراهیم علیه السلام است و سمبل توحید و خداپرستی است، نگاه به آن هم عبادت به حساب می آید؛ چرا که این نگاه هم سازنده و تربیت کننده است، تا نگاه کننده چه کسی باشد و در ورای نگاه، چه احساس و درک و برداشتی نهفته باشد.(۲)

در این سرزمین بعثت و حریم قدسی خدا، که قبله مسلمین و مطاف یکتاپرستان است، بی اجازه نمی توان وارد شد و بی دعوت نمی توان رفت؛ اجازه همان دعوت عام الهی است، و آمادگی برای ورود همان «لبّیک» است. بدون احرام از میقات نمی توان وارد این سرزمین شد. در هر وقت از سال که باشد، هر که و از هر کجا که باشد، برای ورود به این سرزمین مطهر و حریم حرم دوست، باید محرم شد و لبّیک گفت و قدم صدق بر آن نهاد؛ چرا که سر در کوی دوست سپردن و در مطاف حق گردیدن است.(۳)

با پوشیدن جامه احرام، جامه های گناه را باید زمین ریخت و با غسل احرام، گناهان را شستشو کرد و توبه نمود و با احرام بستن، با خدا باید تجدید پیمان نمود. و با گفتن لبّیک از صمیم جان، به ندای دعوت خدا و ابراهیم علیه السلام پاسخ گفت و با ورود به حرم، خود را در حریم

۱- ۱. المحجه البیضاء» ج ۲، ص ۱۵۴.

۲- ۲. «زیارت» جواد محدثی، صص ۳۶ - ۳۳.

۳- ۳. همان، ص ۳۷.

حرمت الهی دید و با سعی و طواف، خود را خدایی ساخت.(۱)

به هر حال، سرزمین مکه سرزمین میعاد است. کعبه و قبله را از نزدیک دیدن است.(۲)

کعبه، یادآور دو بت شکن بزرگ تاریخ است: یکی ابراهیم علیه السلام، قهرمان توحید، که سازنده این بنای کهن توحیدی است، و دیگری علی علیه السلام که در فتح مکه، پای بر دوش پیامبر نهاد و کعبه را از لوث بتها تطهیر نمود.

کعبه، هم مبدأ امامت است [میلاد علی علیه السلام در آن] و هم منتها و فرجام امامت است]تکیه گاه حضرت مهدی (عج) به کعبه هنگام ظهور].

جای پای حضرت ابراهیم علیه السلام در مسجدالحرام است (مقام ابراهیم).

جای قدمهای پیامبر،ائمه و امام زمان علیهم السلام دراین مسجد است.

حجرالاسود را پیامبر و اولیای خدا علیهم السلام بوسیده و بر آن دست کشیده اند.

حج، یادآور حج نیمه تمام امام حسین علیه السلام و عزیمت به شهادت گاه کربلاست.

کعبه، یادآور نزول سوره فیل و نابودی قوم ابرهه در سوء قصد به این خانه است.

مسجد الحرام، ناله های جانسوز زین العابدین علیه السلام را به همراه دارد.

۱- ۱. همان، ص ۳۹.

۲- ۲. همان، ص ۴۰.

مسجدالحرام، جایی است که پیامبر در آنجا نماز خوانده و امامان معصوم در آنجا عبادت خدا کرده اند.

حجرالاسود، تبرّک یافته لمس و مسح و بوسه طیّبین و طاهرین و معصومین علیهم السلام است.

مکه، همه ساله شاهد حضور امام عصر علیه السلام در منی و عرفات است و مشام جان، اگر آشنا به عطر حضور باشد، می تواند به استشمام آن حضور نورانی نایل آید و در هر جا، ردّ پای مهدی علیه السلام را بیابد.(۱)

عمده اعمال حج و عمره در این سرزمین انجام می گیرد. همان گونه که آخرین پیامبر در مکه ظهور کرد و دین اسلام را اعلام نمود، آخرین ولی خدا نیز بر افق کعبه و بر بام این شهر ظاهر خواهد شد و ندای اسلام، انقلاب و دادگستری را به جهان اعلام خواهد کرد. قداست این شهر را آیاتی چون: «وَ هَذَا الْبَلَدِ الأَمِینِ»(۲)؛ «وَ إِذْ قَالَ إِبْرهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ هَـذا بَلَدا ءامِنا»(۳)؛ «لا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ»(۴) و ... تفسیر می نماید.

در قرآن از باب تشریف و تکریم بر این شهر، عنوان مسجد الحرام ارزانی شده است: «ذلِکَ لِمَنْ لَمْ یَکُنْ اَهْلُهُ حاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرام»(۵).

و نیز در آیه: «اِلَّا الَّذینَ عاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرام»(۶) بر فضای اطراف مکه نیز مسجدالحرام اطلاق گردیده است؛ زیرا عهد و صلحی که این آیه بیان می کند، در سرزمین حدیبیه به وقوع پیوست.

ص: ۴۵

۱- ۱. همان، ص ۴۷.

۲- ۲. سوره تین: ۹۵، آیه ۳.

۳- ۳. سوره بقره:۲، آیه ۱۲۶.

۴- ۴. سوره بلد: ۹۰، آیه ۱.

۵- ۵. سوره بقره: ۲، آیه ۱۹۶.

۶- ۶. سوره توبه: ۹، آیه ۷.

حرم

این شهر، با طیف نوری از حرم و حرمت مزیّن گردیده است. حرم سرزمین مقدس و محدوده نسبتا وسیع است که مساحت تقریبی آن از چهار سوی کعبه به اندازه چهار فرسخ شرعی و مجموع مساحت تقریبی آن شانزده فرسخ شرعی می باشد. این محدوده که امروزه شامل شهر مکه و مقداری بیش از آن است طبق روایات اسلامی توسط ابراهیم خلیل علیه السلام و با راهنمایی جبرئیل تعیین و علامت گذاری شده که به عنوان حرم امن الهی شناخته می شود و دارای احکام و آیین ویژه ای است.

با همه کج رویها در عصر جاهلیت این محدوده معین مقدس بوده و حرمت آن را مراعات می کردند: «وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِنا»(۱).

قرآن این محدوده را تقدیس کرده و می فرماید: «اَوَلَمْ یَرَوْا اَنّا جَعَلْنا حَرَما آمِنا».(۲)

قداست، عظمت و معنویت، این سرزمین را لبریز کرده و حرمت الهی بر این سرزمین سایه افکنده است. و زمزمه عارفان چنین است: «یا رب البیت الحرام، یا رب الشهر الحرام، یا رب البلد الحرام، یا رب الرّکن و المقام، یا رب المسجد الحرام، یا رب الحلّ و الحرام»(۳).

همه حرمت و قداست این سرزمین به پاس وجود کعبه، حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نزول قرآن و دیگر جلوه های آسمانی است که این خاک را قدسی ساخته و از این روست که این خطه آسمانی آداب و آیین

۱- ۱. سوره آل عمران:۳، آیه ۹۷.

۲- ۲. سوره عنکبوت:۲۹، آیه ۶۷.

۳- ۳. «مفاتیح الجنان»، دعای جوشن کبیر.

خاصی دارد و باید با لباس احرام و آداب خاص وارد حرم شد. و به کعبه اش بوسه زد و مناسک و مشاعرش را تقدیس و تجلیل نمود.

امنیت و آرامش در این سرزمین

این سرزمین بستر آرامش و امنیت است از این رو «همه در این سرزمین در امان و آرامش اند.

در روایات متعدد به استناد «وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِنا» آمده است که اگر شخصی در خارج حرم مرتکب جنایت یا سرقتی گردید و به حرم پناه آورد، نباید او را دستگیر و حد بر او جاری کرد؛ اما می توان با ایجاد تحریم و ممنوعیتهای اجتماعی و معاملاتی و معیشتی عرصه را بر او تنگ کرد و وی را وادار به خروج از حرم نمود و سپس حد را بر او جاری ساخت».(۱)

«البته اگر کسی حرمت حرم را بشکند و در حرم مرتکب جنایت گردد، براو حد جاری می گردد».(۲)

به هر روی، کعبه بیت المعمور و عرش الهی بر روی زمین و نشانه و مرکز انتشار هدایت دینی بر سراسر جهان است. مسلمانان هر روز پنج نوبت دل به این افق می سپارند و جانشان را لبریز از نور می نمایند و لحظه مرگ و درون قبر نیز به آن جلوه عرشی می نگرند.

در بعضی از ایام این سرزمین عالی ترین مدل و الگوی آرامش و امان است و آن هنگام بر پایی مراسم حج در این سرزمین است.

۱- ۱. همان، ج ۱، ص ۳۷۱، ح ۲۶۸ و ۲۶۹.

۲- ۲. «الحج و العمره فی الکتاب و السنه»، ص ۳۸، ح ۲۶ و ۲۷.

در آن ایـام، مُحْرِم در حـال احرام، کاملاً در حریم و بست ایمنی است. هم او و هم دیگران و حتی جانوران و گیاهان حرم کلاً در، بست بوده، از تعرّض و تعـدی در امان اند. هر گونه تخلّفی از آنان گناه و موجب کفّاره است. این حرمت و امنیت نه یک امر قراردادی و سنّتی است، بلکه حکم الهی است که خانه کعبه و سرزمین حرم را محلی امن و ایمنی قرار داده است.

در قرآن چنین آمده:

۱. «اَوَلَمْ یَرَوْا أَنَّا جَعَلْنا حَرَما امِنا...»(۱).

۲. «اَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَما امِنا...»(۲).

۳. «... وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ امِنا...»(۳).

۴. «وَ إِذْ قَالَ إِبْراهِیم رَبِّ اجْعَلْ هَذا بَلَدا امِنا»(۴).

و آیات دیگر.

باری، در ایام حج اوج امنیت و امان در این سرزمین فروزان است که نمونه آن در هیچ جای جهان دیده نمی شود.

شکار کردن و حتی یاری صـیاد برای مُحرم حرام است. کشـتن جانورانی که به بـدن انسان راه یابنـد، مثل: پشه، مگس، شـپش و... جایز نیست و حتی نقل دادن آنها از جایی که محفوظ است به جایی که موجب سقوط آنان می گردد حرام است. مجروح ساختن خود ولو به قدر کندن مویی، یا جاری کردن خون از بدن، گرفتن ناخن و کشیدن دندان و... بر حاجی حرام است.

۱- ۱. سوره عنکبوت:۲۹، آیه ۶۷.

۲- ۲. سوره قصص:۲۸، آیه ۵۷.

۳- ۳. سوره آل عمران:۳، آیات ۹۷.

۴- ۴. سوره بقره:۲ آیه ۱۲۶.

چرا که خداوند می خواهد عالی ترین مدل امنیت و شهری امن را به نمایش گذارد که همه جانداران اعم از انسان و حیوان و حتی گیاهان در آن از کمترین تعرّض در امان اند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «وحوش و پرندگانی که وارد حرم می شوند، از هر نوع حمله و آزار در امان اند تا این که از آن بیرون آیند». (۱)

بست و بست نشینی در آیینه فقه

با وجود این همه قداست و امنیت و حرمت برای حرم، اسلام دین اعتدال، و قسط است، حتی در عالی ترین مدل امنیت و بست نیز مراعات حقوق دیگران را می نماید. در سال اول هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منشوری را اعلام داشت که ۲۵ ماده از این منشور مربوط به مسلمین و ۲۷ ماده مربوط به پیروان ادیان دیگر بود و در ماده ۱۶ این قانون آمده بود: «قاتل باید مجازات شود؛ هیچ کس حق ندارد قاتل را مورد حمایت قرار دهد». و این بدان معنا بود که اسلام می خواست جلوی سوء استفاده از مسأله پناهندگی و جوار و بست نشینی به ناحق را بگیرد و فرار از مجازات و تأدیب و قصاص را کنترل نماید.

حتی در این موضوع، جلوگیری از سوء استفاده از امنیت و امان حرم و کعبه نیز مراعات گردید با آن که آن سرزمین فروزنده ترین مهد امنیت و امان است، ولی دفاع از حقوق دیگران و حق مردم برتر و بالاتر است. از این روست که حتی در سرزمین امن الهی نیز باید حقوق افراد مراعات گردد و نباید کسی با پناهنده شدن به آن مکان مقدس موجب

۱- ۱. «تفسیر نور الثقلین» ج ۱، ص ۳۷۰، ح ۲۶۷.

تضییع حقوق دیگران گردد؛ لذا با توجه به حرمت و قداست حرم و مراعات حقوق انسانها فقهای ما دو افق گشوده اند:

الف. به پاس حرمت حرم و امنیت آن مکان امن صاحب جواهر در کتاب حدود چنین می فرماید: «و کذا لا یقام مطلقا فی الحرم علی مَن التجأ الیه للاحترام، و لقوله تعالی: و مَنْ دخله کان آمنا»(۱)؛ «شخصی که اجرای حدی از حدود خداوند بر او واجب گردیده است، اگر به حرم پناه برد، به احترام حرم و به خاطر آیه ای که برای داخل حرم امنیت قائل شده است، حد بر او جاری نمی گردد».(۲)

و نیز آن فقیه فرزانه، در کتاب قصاص می فرماید: «و کذا لا ضمان ایضا علی مَنِ اقتص من الملتجئ الی الحرم و ان اثم لعموم آیات الامن و الاجماع، کما عن الخلاف»(۳)، و لقوله صلی الله علیه و آله: «انّ اعتی الناس علی الله القاتل غیر قاتله و القاتل فی الحرم»(۴)؛ «کسی که بر او قصاص است اگر به حرم پناه برد و ولیّ دم او را در حرم به قتل برساند، ضمانی بر عهده این شخص نیست، ولی او گنه کار است. چون در حرم نمی بایست به چنین کاری اقدام می کرد، عموم آیات امن و اجماع بر آن دلالت دارند». و نیز حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که: «گردنکش ترین مردم بر خدا آن کس است که فردی را که قاتل نیست در حرم به قتل برساند و نیز آن که قاتل است او را در حرم به قتل برساند».

و نیز آن فقیه بزرگوار در کتاب دیات فرموده اند: «لا یقتص من الملتجئ الی الحرم فیه(۵)؛ کسی که اجرای قصاص بر او لازم است، اگر به حرم پناه

۱- ۱. «جواهر الکلام» ج ۴۱، ص ۳۴۴.

۲- ۲. همان.

۳- ۳. «جواهر الکلام» ج ۴۲، ص ۲۹۹.

۴- ۴. «مستدرک الوسائل» میرزا حسین نوری، ج ۱۸، کتاب الحدود و الدیات، ص ۲۲۰.

۵- ۵. همان، ج ۴۳، ص ۳۱.

برد، در حرم حکم بر او جاری نمی گردد».

و نیز آن بزرگوار در کتاب الحج فرموده انـد: «من احـدث ما یوجب حدا او تعزیرا او قصاصا و لجاء الی الحرم فیضـیق علیه فی المطعم و المشرب(۱)؛ اگر کسی عملی مرتکب شود که می باید بر او حد یا قصاص و یا تعزیری انجام شود و پناه به حرم برد، در حرم نمی توان بر او حد جاری کرد؛ ولی بر او باید از جهت خوردن و آشامیدن سخت گرفته شود، تا ناگزیر از حرم خارج شود».

به هر روی، به پاس حرمت این مکان قدسـی قاتل و جانی و... اگر به آن پناه آورنـد، در حرم بر آنان اجرای حد نمی گردد. و دلیل آن آیات امن در قرآن(۲) و وجود روایات است و اینک چند روایت:

۱. معاویه بن عمار در حـدیثی چنین روایت می کنـد: «سألت ابا عبـد الله علیه السـلام عن رجل قتل رجلاً فی الحل ثم دخل فی الحرم فقـال لاـ یقتـل و لا یطعم و لا یسـقی و لا یبایع و لا یؤوی حتی یخرج من الحرم فیقام علیه الحـد. قلت فما تقول فی رجل قتل فی الحرم او سرق؟ قال یقام علیه الحد فی الحرم صاغرا لانّه لم یر للحرم حرمه».(۳)

معاویه بن عمار می گوید از امام صادق علیه السلام درباره شخصی که مرتکب قتل گردد و سپس به حرم پناه برد پرسیدم. امام علیه السـلام در پاسخم فرمودند: او کشته نمی گردد ولیکن از نظر خوردن و آشامیدن او را در تنگنا قرار داده و نیز با او معامله نشود و کسی به او پناه ندهد تا ناگزیر از حرم خارج شود و حد بر او جاری گردد. آنگاه

۱- ۱. همان، ج ۲۰، ص ۴۶.
۲- ۲. سوره عنکبوت:۲۹، آیه ۶۷؛ قصص:۲۸، آیه ۵۷؛ آل عمران:۳، آیه ۹۷ ؛ بقره:۲، آیه ۲۲۶ و... .
۳- ۳. «وسائل الشیعه» ج ۹، باب ۱۴، من ابواب مقدمات الطواف، ص ۳۳۷، ح ۱.

می گوید: از امام پرسیدم اگر کسی در حرم شخصی را کشت یا دزدی کرد، با او چه باید کرد؟ امام علیه السلام فرمود: حد بر او در حرم جاری می گردد، برای این که او خود شأن و حرمت حرم را نادیده گرفته است.

۲. و در حسنه حلبی نیز چنین آمده است: «عن الحلبی، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: سألته عن قول الله عزّ و جلّ: «و من دخله کان آمنا»قال: اذا أحدث العبد فی غیر الحرم جنایه ثمّ فرّ الی الحرم لم یسع لاحد أن یأخذه فی الحرم، و لکن یمنع من السوق و لا ـ یبایع و لا ـ یطعم و لا یسقی و لا یکلّم فانّه اذا فعل ذلک یوشک أن یخرج فیؤخذ، و اذا جنی فی الحرم جنایه اقیم علیه الحد فی الحرم لانّه لم یرع للحرم حرمه»(۱).

حلبی می گوید: از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه «و من دخله کان آمنا»پرسیدم. امام فرمود: زمانی که فردی در غیر حرم جنایتی مرتکب گردد، و آنگاه به سوی حرم فرار کند، کسی نمی تواند او را در حرم گرفته و حد بر او جاری کند، ولیکن با او معامله نمی شود. و نیز غذا و آشامیدنی به او ندهند. اگر چنین شود، او به زودی از حرم خارج خواهد شد. و اگر کسی در حرم جنایت کند در حرم حد بر او جاری می شود. برای این که او خود مراعات حرمت حرم را نکرده است.

۳. و در خبر علی بن ابی حمزه چنین آمده است: عن أبی عبد الله علیه السلام قال: «سألته عن قول الله عزّ و جلّ: «و من دخله کان آمنا»قال: ان سرق سارق بغیر مکه او جنی جنایهً علی نفسه ففرّ الی مکّه لم یؤخذ مادام فی الحرم حتی یخرج منه، و لکن یمنع من السوق فلا یبایع و لا یجالس حتی یخرج منه فیؤخذ و ان أحدث فی الحرم ذلک الحدث اخذ فیه»(۲).

۱- ۱. همان، ح ۲.

۲- ۲. همان، ح ۳.

علی بن ابی حمزه می گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد «وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً» سؤال کرد: امام فرمود: اگر دزدی در خارج از مکه دزدی کند یا فردی در خارج از مکه جنایت کند و سپس به مکه پناه برد، در حرم خداوند او در امان است، و لیکن با او معامله نمی شود. و نیز با او معاشرت نمی گردد تا این که از حرم خارج شود و سپس او را گرفته و حد خدا بر او جاری شود. و اگر کسی در حرم مرتکب جنایت شد، او دستگیر گشته و حد بر او جاری می شود.

۴. و نیز در صحیحه هشام چنین آمده: «عن أبی عبد الله علیه السلام فی الرّجل یجنی فی غیر الحرم ثم یلجأ الی الحرم، قال: لا تقام علیه الحد و لا یطعم و لا یسقی و لا یکلّم و لا یبایع فانه اذا فعل به ذلک، یوشک ان یخرج فیقام علیه الحد...»(۱).

هشام از امام صادق علیه السلام نقل می کند، درباره مردی که جنایت می کند در بیرون از حرم و آنگاه به حرم پناه می برد، امام فرمود: حد بر او جاری نمی شود و لیکن از نظر غذا و آشامیدنی در تنگنا قرار می گیرد و نیز با او معامله نمی شود پس وقتی که با او چنین شد به زودی او از حرم خارج خواهد شد؛ آن وقت بر او حدّ جاری می گردد.

۵. قال رسول الله صلی الله علیه و آله : «من قتل قتیلاً و أذنب ذنبا ثمّ لجأ الی الحرم فقد أمن، لا یُقاد فیه ما دام فی الحرم، و لا یؤخذ و لا یؤوی و لا یطعم و لا یسقی و لا یبایع و لا یضیف و لا یضاف»(۲).

به هر روی، مکانت عرشی سرزمین حرم اقتضا می کند که حتی

۱- ۱. «وسائل الشیعه» ج ۱۸، الباب ۳۴ من ابواب مقدمات الحدود، ص ۳۴۶، ح ۱.
۲- ۲. «الحج و العمره فی الکتاب و السنه» ص ۳۷، روایت ۲۳.

قاتـل، جانی و مجرم نیز در آن به طور موقّت در امان باشـد و آیات، روایات و اجماع فقهای اسـلام نیز بر این مطلب دلالت می کند.

حراست از حقوق دیگران

ب. از سوی دیگر، حفظ حقوق دیگران نیز از اهم واجبات اسـلامی است و فقهای بزرگوار ما حق آن را پاس داشته اند. از این رو به دنبـال پاسـداشت اعزاز و اکرام حریم الهی، مرحوم صـاحب جواهر در رابطه با حراست از حقوق مردم و حـدود الهی نیز چنین می فرماید:

۱. در کتاب الدّیات چنین فرموده اند: «ولکن یضیق علیه فی المطعم و المشرب حتی یخرج».(۱)

۲. و نیز آن بزرگوار در کتاب الحدود چنین نگاشته اند: «بل یضیق علیه فی المطعم و المشرب»(۲).

۳. و نیز در کتاب الحج فرموده اند: «ضیق علیه فی المطعم و المشرب حتی یخرج»(۳).

به هر روی، اگر چه به پـاس آن مکـانت عرشـی و حرم امن الهی قاتـل و جـانی موقتـا در امان است، ولی او آزاد نیست و نمی توانـد حقوق دیگران و یا حـدود الهی را پایمال کند، بلکه باید بر او سـخت بگیرند و او را از نظر خوردن و آشامیدن در تنگنا قرار دهند تا ناگزیر از سرزمین حرم خارج گردد و حدود الهی جاری و حقوق دیگران مراعات گردد.

و در عبارتی دیگر، صاحب جواهر چنین فرموده: «بل یطعم و یسقی

۱- ۱. «جواهر الکلام» ج ۴۳، ص ۳۱.

۲- ۲. همان، ج ۴۱، ص ۳۴۴.

۳- ۳. همان، ج ۲۰، ص ۴۷.

ما لا یحتمله مثله عاده او ما یسدالرمق کما عن بعض(۱)؛ بلکه باید به اندازه ای غذا و آب به او بدهند که عادتا برای مانند او قابل تحمّل نیست».

البته باید چنین باشد، چون پیامبر خدا فرمود: «لعنت خدا و عموم فرشتگان و مردم بر کسی که عمل زشتی را مرتکب شود در خارج از حرم و آنگاه به حرم پناه برد. چنین کسی را احدی پناه ندهد، و او را یاری نکند، و نیز او را میهمان نکند، تا مجبور شود از حرم خارج گردد و حد خدا بر او جاری شود».(۲)

و نیز محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می کند، که آن حضرت فرمود: «هر خائفی در حرم در امان است، البته تا آنجایی که حدی بر او واجب نباشد».(۳)

البته اگر کسی حرمت حریم را شکست و در آن سرزمین مقدس جنایت کرد، امنیت از او سلب خواهد شد. در قرآن کریم آمده است: «الشَّهْرُ الْحَرامُ بَالشَّهْرِ الْحَرامِ وَ الْحُرُماتُ قِصاصٌ فَمَنِ اعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدی عَلَیْکُمْ»(۴).

و روایت نیز مفسّر قرآن است: «... و اِنْ جنی فی الحرم جنایةً أقیم علیه الحد فی الحرم فانّه لَمْ یر للحرم حرمةً».(۵)

بر این اساس، فقهای اسلام نیز فتوا داده اند مبنی بر این که: «ولو احدث فی الحرم، قوبل بما تقتضیه جنایته فیه».(۶)

پس برای حرمت شکنان امنیت باقی نمی ماند و آنان باید در حرم

۱- ۱. همان، ج ۲۰، صص ۴۷ - ۴۶.
۲- ۲. «الحج و العمره فی الکتاب و السنّه» ص ۳۷، ح ۲۴.
۳- ۳. همان، ح ۲۵.
۴- ۴. سوره بقره:۲، آیه ۱۹۴.
۵- ۵. وسائل الشیعه، ج ۹، باب ۱۴ من ابواب مقدمات الطواف، ص ۳۳۷، ح ۲.
۶- ۶. «جواهر الکلام» ج ۲۰، ص ۴۷.

مجازات شوند؛ چون خود برای حرم حرمتی قائل نشده اند.

شیخ صدوق رحمه الله روایتی را مرسلاً نقل می فرماید، بدین مضمون: «لو انّ رجلاً دخل الکعبه فبال فیها معاندا، اخرج من الکعبه و من الحرم و ضربت عُنُقُه».(۱)

بنابر محتوای این روایت: اگر کسی داخل کعبه گردد و بول کند، او را از کعبه و حرم بیرون می برند و گردنش را می زنند و در حرم او را به قتل نمی رسانند. صاحب جواهر نیز با جمله: «و لعله الاحوط و الاولی».(۲) این نظریه را قرین احتیاط می داند.

به هر روی، حرمت حرم، یک اصل مسلم نزد همه مسلمانان است و اگر کسی ولو مجرم و گناهکار باشد و به این حریم پناه آورد، به طور موقت در امان است تا آنجا که موجب تضییع حقوق دیگران نگردد و حدود خداوند تعطیل نگردد.

در این مقام، خوشبختانه منشور سازمان ملل هم گویی از این الگو تبعیت کرده و پناهندگی را در صورتی که موجب تضییع حقوق دیگران گردد، ممنوع اعلام کرده است.

در ماده ۱۴ حقوق بشر چنین آمده است: «هر کس حق دارد برای گریز از هر گونه شکنجه و فشار به جایی پناهنده شود و نیز می توان در سایه کشورها از حق پناهندگی استفاده کرد. در جرائم غیر سیاسی یا اموری که مخالف با اصول و هدفهای ملل متحد باشد، نمی توان از حق پناهندگی استفاده کرد».

۱- ۱. «وسائل الشیعه» ج۹ ، باب ۴۶ من ابواب مقدمات الطواف، ح ۳.
۲- ۲. «جواهر الکلام» ج ۴۱، ص ۳۴۵.

پاسداری از اماکن قدسی

پاسداری از مقدسات و اماکن قدسی همیشه شیوه مردان الهی و بزرگان اسلام بود و آنان نه تنها از حرمت این اماکن برای پناهندگی استفاده نکرده اند، بلکه همیشه حافظ و پاسدار حرمت اماکن مقدس بوده اند و گاه خود را به خطر می انداختند تا حرمت آن مکانت عرشی نشکند و محفوظ بماند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله هیچ زمانی از کعبه و مسجد الحرام به عنوان سپر استفاده نکرد و تدبیر آن رسول معظم آن بود که مدام هاله ای از قداست و پاکی بر آن سرزمین سایه افکنده باشد تا شمیم بهشتی پاکی، صفا و وفا در آن بوزد.

و نیز خواست آن بزرگوار این بود که فتح این شهر بدون خونریزی انجام شود که سرانجام در سایه تدبیر آسمانی آن بزرگوار فتح این شهر در پرتو رحمت و مهربانی و بدون خون ریزی رخ داد و بر تارک تاریخ اسلام بدرخشید و موجب گردید که مردم فوج فوج به اسلام بپیوندند.(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه چنین فرمودند: «انّ الله حرّم مکّه یوم خلق السماوات و الارض، و هی حرام الی أن تقوم الساعه، لم تحلّ لاحدٍ قبلی، و لا تحلّ لاحدٍ بعدی، و لم تحلّ لی الاّ ساعه من نهار(۲)؛ همانا خداوند مکّه را با حرمت آفرید، آن روز که آسمان و زمین را آفرید و این حرمت پایدار است تا روز قیامت. هیچ کس نمی تواند این حرمت را بشکند و این حرمت برای هیچ کس حلال نمی گردد، چه آنان که پیش از من بوده اند و

ص: ۵۷

۱- ۱. سوره نصر:۱۱، آیه ۲.

۲- ۲. «الحجّ و العمره فی الکتاب و السنّه» ص ۴۰، ح ۳۴.

چه آنانی که بعد از من خواهند آمد. برای من هم فقط ساعتی از یک روز این حرمت برداشته شد».

و نیز فرمود: «انّ مکّه حرّمها اللّه و لم یحرّمها الناس، فلا یحلّ لِاِمْرِی ءٍ یؤمن باللّه و الیوم الاخر أن یسفک بها دما و لا یعضد بها شجره،... و لیبلّغ الشاهد الغائب»(۱).

به هر روی روایات پیرامون حرمت این مکانت عرشی فراوان است.

در روایتی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «لاـ تخرجوا بالسیوف الی الحرم، و لا یصلّین احدکم و بین یدیه سیف فانّ القبله أمن(۲)؛ با شمشیر به سوی مکه خارج نشوید و نماز نخوانید در حالی که شمشیری در مقابل شماست. همانا قبله مرکز امن و امان است».

حمل اسلحه به شکل عریان در مکه مکروه است. و روایاتی این مفهوم را تأیید کرده است.

امام حسین علیه السلام نیز به پاس همین حرمت در سال ۶۰ هجری، روز هشتم ذی حجّه از مکه خارج و به سوی عراق حرکت کرد؛ چون آن حضرت می دانست که بنی امیه در صدد آنند که حرمت حرم را بشکنند آن حضرت در جواب عبد الله بن زبیر که از او چنین خواست: یا حسین! در مکه بمان و فرمانروایی کن که تو را پشتیبانی و یاری می کنیم و با تو صادقانه بیعت می نماییم، فرمودند:

«ان ابی حدثنی: انّ بها کبشا یَستَحلُّ حرمتها! فَما احب اَن اکون انا ذلک الکبش(۳)؛ قوچی جنگی حرمت حرم را بشکند و من دوست ندارم آن

ص: ۵۸

۱- ۱. همان، ص ۴۱، ح ۳۵.

۲- ۲. همان، ح ۳۶.

۳- ۳. «فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام» ترجمه موسوعه کلمات الامام حسین(ع)، گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم، ص ۳۶۴.

بوده باشم».

و در نقل دیگر چنین آمده که ابن زبیر عرض کرد: «ای فرزند فاطمه! به من توجه کن! امام به او گوش داد. او آهسته چیزی گفت. سپس امام رو به اطرافیان خویش نمود و فرمود: می دانید ابن زبیر چه می گوید؟ اطرافیان گفتند: فدایت شویم نمی دانیم چه می گوید. فرمود: ابن زبیر می گوید: در این مسجد بمان! من مردم را برای تو فراهم می آورم». آن گاه امام فرمود: «و الله لاِن اقتل خارجا منها بشبر احب علیّ من ان اقتل داخلاً منها بشبر(۱)؛ به خدا سوگند اگر یک وجب بیرون حرم کشته شوم برای من محبوب تر است تا یک وجب درون حرم».

ابن قولویه از آن حضرت نقل می فرماید «که عبد الله بن زبیر به امام حسین علیه السلام عرض کرد: ای کاش حال که به مکه آمدی، در حرم می ماندی! امام حسین علیه السلام فرمود: حرمت حرم را نشکنم و به خاطر من نیز شکسته نشود، اگر بر تلّ اعفر کشته شوم، نزد من محبوب تر است تا در حرم به قتل برسم». و در نقل دیگر، امام فرمود: «لان اُدفن بشاطئ الفرات احب الیّ من اَن ادفن بفناء الکعبه(۲)؛ ابن زبیر اگر در کنار فرات دفنم کنند، برایم محبوب تر است تا در آستانه کعبه به خاکم بسپارند».

به هر روی پیشوایان دینی ما سعی الهی شان بر آن بود که حرمت این حرم شریف حفظ گردد.

باری، مکه حرم امن الهی است. این سرزمین ملجأ و پناهگاه عموم

ص: ۵۹

۱- ۱. همان، ص ۳۶۵.

۲- ۲. همان، ص ۳۶۶.

مردم است؛ «مثابهً للنّاس» که همه به سوی آن می شتابند و به آن پناه می برند.

بعضـی مُحرم به سوی آن می آینـد تا از زمزم حیاتش شـهد عشق بنوشـند و در زلال عرفانش در نور شـناور گردند و بر چشـم مستانه کعبه اش بوسه زنند و در مطاف و مسعایش به سوی جانان بال بگشایند. می آیند و خود را به او می سپارند. می آیند تا از فیوضات رحمانی این سرزمین بهره مند گردند.

و برخی دیگر که مجرم اند به آن پناه می برند تا در چتر امنیتی این سـرزمین در امان باشند؛ چون این سرزمین پناهگاه مُحرِم و مجرم است: «و مَن دَخَلَه کان آمنا». این است اساس و بنیان بست نشینی، پناهندگی و پناه جویی در اسلام.

اکنون جـای این پرسـش است که این امـان و امنیّت موقّت و محـدود فقـط به کعبه و سـرزمین حرم اختصـاص دارد؟ یا آن که اماکن مقدس دیگر چون روضه منوره نبوی صـلی الله علیه و آله و حرم مدینه و مشاهد ائمه هدی علیهم السلام نیز همین حکم را دارند؟

* * *

مدینه یا حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

دومین مکانت عرشی در فرهنگ اسلام مدینه منوره می باشد.

مـدینه حرم پیامبر صـلی الله علیه و آله و شـهر حکمت و وحی است؛ آن گونه که در روایات چنین می خوانیم: «و المدینه حرم ما بین عیر الی کذا، فمن احدث فیها حدثا او آوی فیها محدثا فعلیه لعنه الله و الملائکه و الناس اجمعین».(۱)

ص: ۶۰

۱- ۱. «عمـده عیون صـحاح الاخبار» تألیف: یحیی بن حسن الحلی الاسدی (ابن البطریق)، ص ۳۱۲، ح ۵۲۳، به نقل از صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۰۰.

در سال اول هجرت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مدینه را حرم شناختند و هرگونه نزاع و جدال را در آن ممنوع اعلام نمودند. و این آغاز و طلیعه قداست بخشی و حرمت نهادن خاص به حرم نبوی است.

مدینه شهر پیامبر خداست. شهری که رسول خد صلی الله علیه و آله ده سال از عمر خویش را در این دیار گذرانده است؛ شهر مهاجر و انصار؛ شهر اوس و خزرج؛ شهر بدر و احد و احزاب؛ شهر بقیع و مسجد النبی و کوچه بنی هاشم؛ شهری که با وحی و نزول قرآن آباد شده است و محل فرود و عروج جبرئیل و فرشتگان بوده است.

در و دیوارش، زمین و فضایش مقدس است و تربت پاکش، پیکر پیامبر صلی الله علیه و آله را در بر دارد.

شهری که مرکز نشر و گسترش اسلام بوده و به خاطر رسول الله صلی الله علیه و آله ، شایسته هر گونه حرمت گذاری و تقدیر و تقدیس است.

شهری که دیوارهایش، کوچه ها و گذرهایش، یادآور دوران حیات پیامبر و ائمه علیهم السلام است.

شهری که پیامبر صلی الله علیه و آله به سویش هجرت کرد و آنجا را خانه خویش قرار داد. فرایض و احکام خدا را در همین جا بیان کرد و با دشمنان خدا از همین پایگاه، جهاد کرد.

شهری که تاریخ مجسّم صدر اسلام است. در مدینه فقط با یک شهر قدیمی روبه رور نیستیم، بلکه با تاریخ اسلام مواجه ایم. با فرهنگ قرآنی و صدر اسلام روبه رو هستیم. مدینه تجسمی از بسیاری حوادث تلخ و شیرین است که در صدر اسلام اتفاق افتاده است. در جای جای

ایـن شـهر آثـار گامهـای پیـامبر صـلی الله علیـه و آلـه را می بینیم. بایـد بـا تأمـل و درنـگ در این شـهر به زیـارت پرداخت که یادگارهای پیامبر صلی الله علیه و آله پابرجاست.

مرحوم نراقی چه نیکو گفته:

«در مدینه هنگام زیارت به یاد آر، راه رفتن و قدم برداشـتن پیامبر را در گذرگاههای این شهر! به یاد آور وقار و آرامش پیامبر را و خشوع و خضوعش را در پیشگاه عظمت پروردگار! تصور کن و به یاد آور که چگونه خداوند یاد بزرگ و معرفت والای خود را در قلب آن حضـرت جای داد و یاد آن حضرت را در کنار یاد خدا نهاد و کلام خود را بر او نازل کرد و «روح الامین» و فرشـتگان مقرب دیگر را بر او فرود آورد... آن گاه به یاد بیاور منّتی را که خداوند بر اصـحاب او نهاد و آنان را به همنشینی و دیدار چهره اش و شنیدن کلامش موفق ساخت و افسوس بخور بر این که توفیق زیارت او را نداشته ای!

آن گاه با تضـرع، از خداوند بخواه که در آخرت، از همنشینی با آن حضرت محرومت نسازد! و در این باره، امید فراوان داشته باش؛ چرا که خداونـد، نعمت ایمان را به تو ارزانی داشـته و به خاطر «زیارت» او و شوق دیدارش تو را از خانه به سوی مزار او بیرون آورده است...».(۱)

شناخت مـدینه و اطراف و حوادث آن الهام بخش است. مزارهای مـدینه هر یک چون کوکبی فروزان نور هدایت می افشانند. در مدینه غیر از حرم پیامبر صـلی الله علیه و آله که مدفن آن وجود پاک و آن درّ یکتای وجود است، قبر بی نشان فاطمه صلی الله علیه و آله در بقیع و روضه منوّره زیارت می شود. قداست و حرمت این مزارها و مشاهد نزد هر مسلمان قدر شناس

۱- ۱. «جامع السعادات» نراقی، ج ۳، ص ۴۰۱؛ «زیارت» صص ۵۶ - ۵۴.

و اهـل معرفت همچنـان باقی است. در بقیع غیر از مزار و مـدفن ساده و غریب چهار امام معصوم شـیعه (امام حسن مجتبی، امام زین العابدین، امام باقر و امام صادق علیهم السلام) قبر این چهره های گرامی نیز وجود دارد:

عبد الله پدر پیامبر صـلی الله علیه و آله ، عباس عموی پیامبر صـلی الله علیه و آله ، ابراهیم پسر پیامبر صلی الله علیه و آله ، صفیه عمه پیامبر صـلی الله علیه و آله ، زینب و ام کلثوم و رقیه دختران پیامبر صـلی الله علیه و آله ، حلیمه سـعدیه دایه پیامبر صلی الله علیه و آله ، فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام، عقیل برادر امیرالمؤمنین علیه السلام، تعدادی از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله ، تعـدادی از صـحابه و تابعین، همچون: مقـداد، جابربن عبـد الله انصاری، عثمان بن مظعون، سـعد بن معاذ، ابن مسعود، محمد حنفیه و... .(۱)

قبّه خضـراء که بر مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله است، نگین درخشان مدینه است. اعتبار و شرف مدینه به این است که حبیب خدا و رسول آخرین و شـفیع امت در آن است. گنبد سبز حرم، نشان آن معنویت و عرفان نبوی است که جاذبه اش دلها را می ربایـد. آرزوی دیرینه هر مسـلمان و عشق برتر آحاد امت آن است که روزی به زیارت آن مرقد پاک و آن تربت مبارک نایل شونـد. جلوه وجود آن حضـرت از ورای بیش از هزار و چهارصـد سال می درخشد و دیده ها را جذب و خردها را مدهوش و جانها را شیفته می سازد. زیارت آن پیامبر، فرض مسلمانی و شرط ادب و مقتضای عقل و فرمان عشق است.(۲)

ص: ۶۳

۱- ۱. «زیارت» صص ۵۹ - ۵۸.

۲- ۲. همان، ص ۶۰.

حدود حرم

۱. لابتان: در حدیث آمده که مابین دو لابه مدینه، حرم است.

۲. کوه عیر: کوهی است در قبله مدینه، نزدیک ذوالحلیفه که میقات مردم مدینه است.

۳. کوه ثور: کوه کوچکی است در پشت کوه احد.

۴. ذات الجیش: در راه مدینه به مکه و بعد از ذوالحلیفه است.

۵. مُشیرب: کوهی است در سمت شام.

۶ . اشراف: کوه های مخیض.

۷. حفیاء: جایی است در غابه واقع در جهت شام(شمال مدینه).

۸ . ثیب: کوهی است در شرق مدینه.

۹. وعیره: کوهی است در شرق ثور که از ثور بزرگ تر و از احد کوچک تر است.(۱)

آری، مدینه نیز حرم امن الهی است. بزرگان به پاس حرمت این مکان قدسی برای ورود به مدینه آدابی را قائل بوده اند. و تحت عنوان «أدب الزائر عند الجمهور»، بیست و دو شرط و آداب برای زیارت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و این شهر شریف ذکر کرده اند. برخی از آن آداب چنین است:

«اذا بلغ حرم المدینه الشریفه فلیقل بعد الصّلاه و التسلیم: اللهم هذا حرم رسول الله صلی الله علیه و آله الذی حرّمته علی لسانه، و دعاک ان تجعل فیه من الخیر و البرکه مثلی ما فی حرم البیت الحرام، فحرّمنی علی النار، و آمنّی من عذابک یوم تبعث عبادک، و ارزقنی من برکاته ما رزقته اولیائک و اهل طاعتک، و وفّقنی لحسن الادب و فعل الخیرات و ترک المنکرات»(۲).

۱- ۱. «میقات» ش ۳۸، صص ۱۲۲ - ۱۲۱.

۲- ۲. «الزیاره، العلامه امینی» ص ۱۳۰

و غزالی در «احیاء العلوم» چنین گفته:

«اذا وقع بصره علی حیطان المدینه و أشجارها قال: اللهم هذا حرم رسولک، فاجعله لی وقایه من النار، و أمانا من العذاب و سوء الحساب»(۱).

و در «مراقی الفلاح» چنین نگاشته شده است: «فاذا عاین حیطان المدینه المنوّره یصلّی علی النبی صلی الله علیه و آله ثم یقول: اللهم هذا حرم نبیّک و مهبط وحیک، فامنن علی بالدخول فیه، و اجعله وقایه لی من النّار و أمانا من العذاب، واجعلنی من الفائزین بشفاعه المصطفی یوم المآب»(۲).

مدینه محل استقرار و استحکام دین خداست که با هجرت تاریخی پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به این شهر، گسترش اسلام به دیگر سرزمینها آغاز و نخستین حکومت اسلامی در این سرزمین برقرار شد. محل اقامت ده ساله پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و همچنین محل زندگی ائمه اطهار علیهم السلام و بسیاری از اصحاب بزرگوار بوده و مدفن گروهی از آنان است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز مانند ابراهیم علیه السلام که از خداوند خواست مکه را محل امن قرار دهد، دعا کرد که خداوند مدینه را مکانی امن گرداند و برای اهالی این شهر برکت و رحمت خواست. همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله به درگاه خداوند عرضه داشت: خدایا! مردم مکه مرا از شهری که برایم محبوب ترین سرزمینها بود، بیرون کردند. مرا در سرزمینی که محبوب ترین آنها نزد توست، سکونت ده!(۳)

و نیز فرمود: «هر کسی در شهر من «مدینه» روزه بگیرد، من شفیع او در قیامت خواهم بود».(۴)

۱- ۱. همان.

۲- ۲. همان، ص ۱۳۱.

۳- ۳. «بحارالانوار» ج ۹۹، ص ۸۵؛ «کنز العمال» ج ۱۲، ص ۲۴۱.

۴- ۴. «بحارالانوار» ج ۹۷، ص ۸۳ ؛ «میقات» ش ۴۷، ص ۴۳.

و نیز محلی از مسجد النبی، میان منبر و قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باغی از باغهای بهشت است.(۱)

و نیز آن حضرت فرمود: «من زار قبری وجبت له شفاعتی».(۲)

آیا روضه نبوی نیز چون مکه و مسجد الحرام، همان ویژگی را داراست؟ آری.

مدینه و حرم نبوی صلی الله علیه و آله نیز چون مکه و مسجد الحرام بست الهی و حرم امن خداوند است و از قداست بالایی برخوردار است. آنجا نیز ملاذ و ملجأ عموم مردم است و مردم همه به سوی آن پناه جوی هستند و از آن سرچشمه فیض، نور معرفت بر دیدگانشان جاری می شود. همه ساله پیش از شروع حج یا پس از آن مسلمانان به قصد زیارت قبر مطهر نبی اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه منوره مشرف شده و پیشانی ادب بر آن آستان ملک پاسبان می سایند. با زیارت این قبله عاشقان و کعبه مشتاقان به ذیل عنایات خاتم پیامبران توسل می جویند و برای دست یابی به شفاعت موعود در آن روضه منوره حضور می یابند و به عبادت حی داور و زیارت قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می پردازند.

مشاهد ائمه علیهم السلام

اشاره

اینک به آفاق پر نور مشاهد مشرّفه ائمه علیهم السلام بنگریم؛ که به عنوان حرمهای امن الهی از قداست و مکانت عرشی برخوردارند. مشاهد شریفی چون: نجف و کربلا و... که نزد عرشیان می درخشند و صدها روایت و حدیث جلالت و قداست این بقاع عرشی را ارج می نهند.

۱- ۱. «فروع کافی» کلینی، ج ۴، ص ۵۵۳.
۲- ۲. «شفاء السقام» تألیف تقی الدین سبکی شافعی، صص ۱۴ - ۲.

فروغ و فروز این مشاهد در آفاق روایات بدین گونه جلوه گر است:

۱. فضیلت زیارت و مقام شفاعت

صدها روایت در ارتباط با فضیلت زیارت این بقاع شریف رسیده، که خود مجموعه های مستقلی را تشکیل داده اند. کتاب شریف «کامل الزیارات» و «المزار» دو گنجینه گرانسنگ شیعی بوده، که حاوی صدها روایت در ارتباط با فضیلت زیارت، حکمت و فلسفه زیارت، آداب و معرفت زیارت می باشند. روایاتی همانند:

امام صادق علیه السلام فرمود: «فرشته ای در زمین و آسمان نیست، مگر آن که از خداوند عزّ و جلّ سؤال می کند تا بر او اذن دهد و به زیارت قبر امام حسین علیه السلام شرفیاب گردد. فوجی به زمین می آیند و فوجی به آسمان بالا می روند».[1] پیامبران برای درک فیض زیارت آن حضرت، فوج فوج بر زمین آیند تا قبر آن بزرگوار را زیارت کنند.[2]

امام صادق علیه السلام فرمود: «پاداش کسی که قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند، مانند آن است که خداوند را در عرش زیارت کرده باشد».[3]

و نام زائر آن حضرت را در اعلی علیین و صحیفه نور می نگارند.

فیض زیارت آن حضرت بالاترین اعمال است و موجب بخشش همه گناهان می گردد. زائر آن بزرگوار پیش از همه مردم وارد بهشت می گردد، و در بهشت همسایه رسول خدا و علی و فاطمه علیهم السلام می شود.

۱- ۱. «کامل الزیارات» ابن قولویه، ص ۱۱۴.

۲- ۲. همان، ص ۱۱۱.

۳- ۳. همان، ص ۱۴۷.

خداوند بر زائران آن حضرت کرامت می بخشد، و زیارت آن بزرگوار بر هر مرد و زن مسلمان لازم است.(۱)

فرشتگان بر زیارت کنندگان آن حضرت دعا می کنند و به پاس هر قدم برای زیارت آن حضرت، حسنه ای به او هدیه می شود و گناهی از صحیفه اعمالش محو می گردد.(۲)

امام باقر علیه السلام فرمودند: «انّما اُمر النّاس أن یأتوا هذه الاحجار فیطوفوا بها ثمّ یأتونا فیخبرونا بولایتهم و یعرضوا علینا نصرهم(۳)؛ مردم مأمورند به فریضه حج تا این که کعبه راطواف کنند.آن گاه نزد ما آیند و خبر دهند ما را به دوستی و فرمانبری خویش، و یاریشان را بر ما عرضه دارند».

و امام رضا علیه السلام فرمودند: «انّ لکلّ امام عهدا فی عنق أولیائه و شیعته و انّ من تمام الوفاء بالعهد زیاره قبورهم، فمن زارهم رغبه فی زیارتهم و تصدیقا بما رغبوا فیه کان أئمتهم شفعاؤهم یوم القیامه(۴)؛ برای هر امامی عهد و میثاقی است بر دوستداران و شیعیان خویش، و از تمامیت وفای به آن عهد این است که شیعیان قبور ائمه خویش را زیارت کنند. پس آنان که قبر امامان خویش را زیارت کنند به خاطر رغبت و عشق و علاقه ای که در آن زیارت دارند و همچنین آنچه که مورد قبول و خواست ائمه ایشان است، تصدیق کنند، ائمه آنان را شفاعت خواهند کرد».

و امام صادق علیه السلام فرمودند: «من زار اماما مفترض الطاعه و صلّی عنده أربع رکعات کتب الله له حجّه و عمره(۵)؛ کسی که زیارت کند امامی که اطاعتش واجب و ولایتش لازم است و چهار رکعت در نزد آن مزار

۱- ۱. «کامل الزیارات» صص ۱۵۰ - ۱۲۰.

۲- ۲. همان، ص ۱۳۲.

۳- ۳. «وسائل الشیعه» ج ۱۰، أبواب المزار، باب ۲، ص ۲۵۲، ح ۱.

۴- ۴. همان، ص ۲۵۳، ح ۵.

۵- ۵. همان، ص ۲۶۰، ح ۲۵.

شریف نماز بخواند، خداوند پاداش یک حج و عمره را برای او می نویسد». و دهها روایت دیگر.(۱)

۲. فضیلت مکان

سرزمینی کـه ایـن بقـاع شـریف در آن قرار دارنـد، از قـداست بالاـیی برخـوردار بـوده و دهـها روایت بر شـرف و فضـیلت این سرزمینها گویا هستند:

۱. عن ابی جعفر علیه السـلام قال: «خلق الله تبارک و تعالی ارض کربلا قبل ان یخلق الکعبه بأربعه و عشـرین ألف عام و قدسها و بـارک علیهـا فمـا زالت قبل خلق الله الخلق مقـدسه مبارکه و لا تزال کـذلک حتی یجعلها الله أفضل أرض فی الجنه و أفضـل منزل و مسکن یسکن الله فیه أولیاءه فی الجنه.(۲)

امام باقر علیه السـلام فرمودنـد: «خداوند تبارک و تعالی بیست و چهار هزار سال پیش از آن که کعبه را خلق کند، زمین کربلا را خلق نموده، و آن خاک را مقدس و مبارک گردانیده و پیوسته چنین بوده پیش از آن که خداوند مخلوقات را بیافریند و نیز چنین خواهد بود تا این که خداوند آن را جزء بهترین زمینها و با فضـیلت ترین مکانهای بهشتی قرار داده و دوسـتان خود را در آن مأوا دهد».

۲. و نیز امـام صـادق علیه السـلام فرمودنـد: «... و انّ ارض کربلاـ و ماء الفرات اول ارض و اول ماء، قـدّس الله تبارک و تعالی، فبارک الله علیهما، فقال

۱- ۱. ر.ک: «کامل الزیارات».

۲- ۲. «کامل الزیارات» ص ۲۶۸.

لها تکلمی بما فضّلک الله تعالی....قالت ان ارض الله المقدسه، المبارکه، الشفاء فی تربتی و مائی....».(۱)

امام صادق علیه السلام فرمودند: «اولین زمین و آبی که خداوند تقدیس کرد و گرامی داشت، زمین کربلا و آب فرات بود، آن گاه خداوند از زمین کربلا خواست که بدین فضیلت تکلّم کند. زمین کربلا چنین گفت: من خاکی هستم که خداوند مرا مقدس قرار داده و نیز مبارک گردانیده. شفای دردها در من و در آب فرات است».

۳. و نیز امام سجاد علیه السلام فرمودند: «قال اتّخذ الله ارض کربلا حرما قبل ان یتّخذ مکه حرما باربعه و عشرین الف عام».(۲)

امام زین العابدین علیه السلام فرمودند: «خداوند زمین کربلا را بیست و چهار هزار سال قبل از مکه حرم قرار داد».

۳. مشاهد ائمه علیهم السلام یا حرم امن الهی

مجلسی اول در روضه المتقین می گوید: «و الحق به بعض الاصحاب مشاهد الائمه المعصومین علیهم السلام لانها اطلق علیها فی الاخبار الکثیره أنها حرم الله تعالی».(۳)

مرحوم مجلسی می گوید: «بعضی از اصحاب مشاهد ائمه علیهم السلام را به کعبه و حرم الحاق کرده اند، چون در روایات زیادی بر این مشاهد شریف «حرم الله» اطلاق شده است».

امام صادق علیه السلام فرمودند: «... الکوفه حرم الله و حرم رسوله(۴) و...؛ کوفه حرم خدا و حرم رسول او صلی الله علیه و آله و حرم علی بن ابی طالب

۱- ۱. «همان، ص ۲۷۰.

۲- ۲. «وسائل الشیعه» ج ۱۴، ص ۵۱۵، باب استحباب التبرک بکربلا.

۳- ۳. «روضه المتقین» ج ۱۰، ص ۳۴۴.

۴- ۴. «من لا یحضره الفقیه» ج ۱، ص ۲۲۸.

علیه السلام است».

و نیز در خبری دیگر فرمودند: «اذا أتیت ابا عبد الله فاغتسل علی شاطی الفرات ثم البس ثیابک الطاهره ثم امش حافیا فانک فی حرم من حرم الله و رسوله...(۱)؛ زمانی که برای زیارت ابا عبدالله علیه السلام آمدی در کنار فرات غسل کن! لباسهای پاک و زیبا بپوش و سپس پابرهنه به سوی مدفن شریف آن حضرت گام بردار! به درستی که تو در حرمی از حرمهای خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی».

آری، ائمه اطهار علیهم السلام خود را نیز حرم خدا معرفی کرده اند؛ آن گونه که در اخبار چنین آمده است:

امام باقر علیه السلام فرمود: «... و نحن ودیعه الله فی عباده و نحن حرم الله الاکبر...(۲)؛ ما امانتهای خداوند در میان بندگانش هستیم و ما حرم بزرگ خدا می باشیم».

و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: «... و نحن حرم الله الاکبر و نحن ذمّه الله و نحن عهده الله(۳)؛ ما حرم بزرگ پروردگار می باشیم و ما ذمّه و عهد خداوند در میان بندگانیم».

و نیز در خبری دیگر فرمودند: «... نحن قاده غر المحجلین و نحن حرم الله و نحن الطریق و الصراط المستقیم الی الله عز و جل(۴)؛ ما پیشوایان سفید چهره گانیم و ما حرم خداوند بزرگ و صراط مستقیم به سوی خداوند عزّ و جلّ می باشیم».

۱- ۱. «مستدرک الوسائل» ج ۱۰، ص ۲۶۲، باب استحباب المشی الی زیاره الحسین.

۲- ۲. «بحار الانوار» ج ۲۶، باب ۵، جوامع مناقبهم و فضائلهم علیهم السلام، ۲۵۴.

۳- ۳. «الکافی» ج ۱، ص ۲۲۱، باب أن الائمه(ع) معدن العلم .

۴- ۴. «مناقب» ج ۴، ص ۲۰۶، فصل فی معالی اموره.

۴. مشاهد شریف ائمه علیهم السلام بیوت خداوند

این مشاهد شریف، بیوتی هستند که خداوند رفعت و شوکت آنان را اعلام کرده است.

در خبر است وقتی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آیه مبارکه: «فِی بُیُوتٍ اَذِنَ اللّهُ اَنْ تُرْفَعَ وَ یُذكَرَ فیهَا أسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فیها بِالْغُدُوِّ وَ الآصالِ»(۱) را تلاوت کرد، چنین فرمود: «این بیوت خانه های پیامبرانند». در این حال، ابوبکر برخاست و گفت: ای رسول خدا! خانه فاطمه و علی از جمله این خانه ها هستند؟ فرمود: «آری، از مهم ترین این خانه هاست».(۲)

امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: «خانه علی و فاطمه، جزئی از حجره رسول خداست و سقف خانه آنان عرش خدای رحمان است و باطن این خانه که تا عرش ادامه دارد، معراج وحی است»(۳).

و در بیان دیگری فرمود: «خداوند متعال در بصیرت محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام قدرتی نهاده است که آنان عرش خدا را می بینند و بام خانه آنان عرش خداست»(۴). خانه ائمه علیهم السلام مهبط ملائکه الله و محل نزول وحی بود. امام صادق علیه السلام به حسین بن ابی علاء فرمودند: «یا حسین بیوتنا مهبط الملائکه و منزل الوحی(۵) خانه هایی که قرآن در آنها نازل گردیده است:

اَلَمْ ینزل القرآن خلف بیوتنا صباحا و من بعد الصباح مساء(۶)

و بیوتی که هرگز ناپاکی به آن راه نمی جوید: «و انا اهل بیت لا یدخل

۱- ۱. سوره نور:۲۴، آیه ۳۶.

۲- ۲. «اللمعه البیضاء» ص ۲۹۸.

۳- ۳. «تأویل الایات الظاهره» استر آبادی، ص ۷۹۲.

۴- ۴. همان.

۵- ۵. «بحارالانوار» ج ۲۶، ص ۳۵۲، باب ۹.

۶- ۶. «کشف الغمه فی معرفه الائمه» ج ۱، ص ۱۴۸، فی بیان انّه مع الحق و الحق معه.

الدنس بیوتنا...».(۱)

چنـدین روایت بیـان می دارنـد که ائمه هـدی علیهم السـلام از ورود افراد جنب به بیوتشان منع می کرده انـد. در خبری آمـده است: «ابو بصـیر همراه با بکر بن محمد به محضـر امام صادق علیه السـلام رسیدند، در حالی که ابوبصیر جنب بود. امام صادق علیه السلام به ابو بصیر متوجه گردید و فرمود: «یا ابا محمد! اما تعلم انه لا ینبغی لجنب ان یدخل بیوت الانبیاء».(۲)

و در روایتی دیگر فرمودند: «انّ بیوت الانبیاء و اولاد الانبیاء لا یدخلها الجنب».(۳)

و نیز در حدیثی چنین فرمود: «هکذا تدخل بیوت الانبیاء و انت جنب؟ فقال اعوذ بالله من غضب الله و غضبکَ...».(۴)

به پاس همین آفاق آسمانی و عرشی این مشاهد شریف و اماکن قدسی است، که بعضی از بزرگان ما چنین سروده اند:

وَ مِنْ حدیث کربلا و الکعبه لِکربلا بان عُلوالرّتبه

و غیرها من سائر المشاهد امثالها بالنقل ذی الشواهد

و راع فیهن اقتراب الرّمس و آثارالصلوه عند الرأس

و الفرق بین هذه القبور و غیرها کالنور فوق الطور(۵)

در اینجا ذکر این نکته لازم است، که علمای اسـلامی در برتری این اماکن شـریف بر یکدیگر، بحثهایی داشـته اند؛به خصوص در برتری مکه بر مدینه و برعکس. بعضی از علمای اهل سنت با ذکر فضیلتهایی

۱- ۱. «المناقب» ج ۴، ص ۲۴۳.

۲- ۲. «وسائل الشیعه» ج ۱، باب ۱۶، ص ۴۸۹، ح ۱.

۳- ۳. همان، ح ۲.

۴- ۴. همان، ص ۴۹۰، ح ۵

۵- ۵. «درّه النجفیه» تألیف علامه السید المهدی الطباطبایی(بحرالعلوم)، ص ۸۹.

برای مدینه خواسته اند آن را از مکه افضل بدانند. البته در این که محل دفن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مقدس ترین مکان روی زمین است، جای هیچ گونه تردیدی نیست و همگان بر آن اعتراف دارند، ولی در برتری مکه بر مدینه و بر عکس میان علما گفتگو است. در این میان، گفتاری از سمهودی را می آوریم:

«قد انعقد الاجماع علی تفضیل ما ضمّن الاعضاء الشریفه، حتی علی الکعبه المنیفه(1)؛ بر فضیلت و برتری مکانی که اعضای شریف پیامبر را در خود دارد حتی بر کعبه، اجماع قائم شده است».

چنان که علما اجماع دارند که مکه و مدینه برتر از سایر بلاد است و در این که کدام بر دیگری فضیلت دارد، میانشان اختلاف است.

عمر بن خطاب و فرزندش عبد الله و مالک بن انس و بیشتر اهل مدینه این شهر را برتر از مکه می دانند؛ حتی برخی بقعه شریف پیامبر را برتر از عرش دانسته اند.(2) اما بیشتر دانشمندان اهل سنت و همه علمای شیعه با وجود فضایل فراوانی که برای مدینه ذکر کرده اند، مکه را برتر از مدینه دانسته اند. البته نزد علمای شیعه اجماعی است، که قبر شریف پیامبر صلی الله علیه و آله برترین نقطه روی زمین است.

مؤلف ریاض السالکین می نویسد: «قبور ائمه علیهم السلام نیز مانند قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از مقدس ترین مکانهای روی زمین هستند، ولی شهرهایی که این مراقد نورانی در آنها هستند، به فضیلت مکه و مدینه نمی رسند، بلکه مکه از آنها و حتی از مدینه برتر است(3)».

۱- ۱. «وفاء الوفاء» علی بن احمد السمهودی، ج ۱، ص ۲۸.

۲- ۲. همان.

۳- ۳. «ریاض السالکین» السید علی خان الحسینی، ج ۱، ص ۴۷۷.

الحاق مشاهد شریف به کعبه و حرم از دیدگاه فقه

در کتاب «جواهر» آمده است: «و کیف کان ففی المسالک عن بعض الحاق مسجد النبی و مشاهد الائمه علیهم السلام به، و لعله لا تخلو عن وجه».(۱)

در عبارت فوق، صاحب جواهر از شهید در مسالک به نقل از بعضی، می فرماید که مسجد النبی صلی الله علیه و آله و مشاهد ائمه علیهم السلام در این حکم ملحق به کعبه و مسجد الحرام می باشند و آن گاه نظر خود را با جمله «و لعله لا ـ یخلوا من وجه»(۲) بیان می دارد.

بنابراین، اگر شخصی در خارج از حرم نبوی صلی الله علیه و آله و مشاهد مشرفه عملی که موجب حد یا تعزیر و یا قصاص بود، انجام داد و آن گاه به این اماکن شریف پناهنده شد، در این اماکن شریف اجرای حد نمی توان کرد ولی؛ باید از نظر غذا و آشامیدنی بر او سخت بگیرند؛ آن گونه که عادتا برای او قابل تحمل نباشد تا ناگزیر از این اماکن خارج شود و حدود خداوند بر او جاری شود و حقوق تضییع شده دیگران استرداد گردد.

در برخی از روایات آمده بود که بر ملتجأ حرم باید سخت بگیرند: «لا یطعم و لا یسقی و لا یبایع و لا یؤوی حتی یخرج من الحرم فیقام علیه الحد».(۳)

و در حدیثی امام صادق علیه السلام فرمود که حتی با او سخن نگویند: «... لا یطعم و لا یسقی و لا یکلم...».(۴)

پس بر پناهنده بر این اماکن شریف نیز باید به همین شکل سخت بگیرند؛ طعامش ندهند، آبش ندهند، با او خرید و فروش نکنند و به او

۱- ۱. «جواهر الکلام» ج ۲۰، ص ۴۸.

۲- ۲. همان.

۳- ۳. «وسائل الشیعه» ج ۹، ص ۳۳۶، من ابواب مقدمات الطواف، ح ۱.

۴- ۴. همان، ص ۳۳۷، ح ۲.

پناه ندهند تا ناگزیر در تنگنا قرار گیرد و از این مشاهد بیرون آید و حد خداوند بر او جاری شود.

صاحب جواهر در کتاب حدود نیز چنین می نگارد: «و عن النهایه و التهذیب الحاق حرم النبی صلی الله علیه و آله و الائمه علیهم السلام...(۱)؛ در کتاب نهایه و تهذیب، حرم نبوی و مشاهد ائمه علیهم السلام را ملحق به کعبه و حرم دانسته اند» و همان گونه که در حرم حد بر کسی جاری نمی گردد، همچنین در حرم نبوی و مشاهد ائمه علیهم السلام حد بر کسی جاری نمی گردد.

در کتاب حدود «جواهر» نیز در آن حکم ویژه ،مشاهد ائمه علیهم السلام ملحق به کعبه و حرم امن الهی شده و از نهایه و مهذب این نظریه نقل گردیده است: «بل عن النهایه و المهذّب الحاق مشاهد الائمه علیهم السلام، بل لعله ظاهر المحکی عن السرائر ایضا و لا بأس به».(۲)

در این فرع نیز از نظر قداست و مکانت و آن حکم استثنایی، مشاهد ائمه علیهم السلام را به مسجدالحرام عطف کرده اند و نظر صاحب سرائر را نیز همین دانسته و فرموده اند که این فتوای خوبی است؛ «و لا بأس به».

و نیز در کتاب دیات همین مطلب مورد تأکید «صاحب جواهر» قرار گرفته و در ذیل فرع: «لا یقتص من الملتجی الی الحرم فیه» چنین آمده است: «و هل یلزم مثل ذلک فی مشاهد الائمه علیهم السلام فضلاً عن النبی صلی الله علیه و آله قال به فی المقنعه و المهذب و النهایه و السرائر و حدود التحریر».(۳) و محقق نیز در کتاب شریف «النکت» این گفته را نیکو شمرده است.

۱- ۱. «جواهر الکلام» ج ۴۱، ص ۳۴۵.

۲- ۲. «جواهر الکلام» ج ۴۲، ص ۳۰۰.

۳- ۳. «جواهر الکلام» ج ۴۳، ۳۱.

آن گاه صاحب جواهر می فرماید: «و لعلّه لمعلومیه زیاده شرفها علی الحرم»(۱)؛ ممکن است این الحاق، به خاطر برتری مشاهد ائمه علیهم السلام بر حرم باشد و بدون شک این برتری موجود است».

فاضل مقداد پس از آن که از شیخ طوسی و شیخ صدوق قول به الحاق مشاهد ائمه علیهم السلام را به کعبه و حرم در این حکم ویژه نقل می کند، این حکم را چنین مدلل می نماید: «و هو قریب؛ اما اوّلاً فلما ورد عنهم علیهم السلام انّ بیوتنا مساجد و اما ثانیا فلما تواتر من دفع العذاب الاخروی عمَّن یدفن بها و اما ثالثا فَلِأنّ ذلک مناسب لوجوب تعظیمها و استحباب المجاوره بها و القصد الیها(۲)؛ این حکم مورد قبول است؛ به سه دلیل، اول آن که در روایات زیادی از ائمه علیهم السلام وارد شده که «بیوتنا مساجد» که خانه های ما مانند مساجد است. دوم آن که روایات متواتری از سوی ائمه علیهم السلام به ما رسیده که هر که در این مشاهد شریف مدفون شود، خداوند عذاب را از او بر می دارد. و سوم آن که الحاق این مشاهد شریف به کعبه و حرم مناسب شأن این مشاهد است. چون روایات متعددی در تعظیم و تکریم این مشاهد به ما رسیده و نیز زندگی در کنار این مشاهد شریف مستحب بوده و سفر به سوی این مشاهد نیز مستحب است».(۳)

امام صادق علیه السلام فرمودند: «انّ بیوت الانبیاء و اولاد الانبیاء لا یدخلها الجنب».(۴)

و نیز آن حضرت به ابوبصیر که با حالت جنابت به محضرش

۱- ۱. همان.

۲- ۲. «التنقیح» فاضل مقداد، ج ۴، ص ۴۶۰.

۳- ۳. توضیح آن که عنوان «بیوتنا مساجد» در روایات دیده نشد؛ ولی روایاتی به ما رسیده که منزلت خانه های ائمه علیهم السلام را چون مساجد دانسته است.

۴- ۴. «وسائل الشیعه» ج ۱، باب ۱۶، ص ۴۸۹، ح ۲.

شرفیاب شـده بود؛ چنین فرمود: «یا ابا محمـد! اما تعلم انه لا ینبغی لجنب ان یدخل بیوت الانبیاء(۱)؛ ای ابوبصیر! آیا نمی دانی که سزاوار نیست برای شخص جنب که وارد بیوت انبیاء گردد».

نه تنهـا فضای مشاهـد شـریف، بلکه می توان گفت شـهری که این مشاهـد در آن قرار دارنـد، از احترام ویژه ای برخوردارنـد. آنچه از روایات گذشت بر این شأن الهی دلالت و گواهی دارند.(۲)

بـاری، فروغ و فروز حرم نبوی صـلی الله علیه و آله و مشاهـد ائمه اطهـار علیهم السـلام به سـپهر جلالـت و قـداست بسـان کعبه فروزان است، و صدها روایت و حدیث این مکانت عرشی را ارج می نهد.(۳)

آل الله، پناهگـاه و دادرسـان این امّتنـد. همـان گونه که در زمـان حیـات خود ملجـأ و ملاذ مردم بوده، پس از مرگ نیز مشاهد شریفشان پناهگاه مردم محسوب می گردد. در زیارت جامعه چنین آمـده است: «السـلام علی ائمّه الهدی، و مصابیح الدّجی، و اعلام التّقی، و ذوی النّهی، و اولی الحجی، و کهف الوری...»؛

و نیز چنین آمده: «و امن من لجأ الیکم و سلم من صدّقکم و هدی من اعتصم بکم...».(۴)

به هر روی، این مراکز نور نه تنها پناهگاه انسانها بوده اند، بلکه حیوانات نیز به این اماکن مقدس پناهنده می شوند.

گویند: روزی هارون الرشید به قصد شکار از قصر بیرون رفت و به تعقیب آهویی پرداخت. ناگهان مشاهده کرد که آهو به تپه ای پناه برد و

۱- ۱. همان، ح ۱.

۲- ۲. ر. ک: «کامل الزیارات»؛ «بحار الانوار» ج ۱۰۲ - ۱۰۰؛ «وسائل الشیعه» ابواب المزار.

۳- ۳. «بحار الانوار» ج ۱۰۲ - ۱۰۰.

۴- ۴. «مفاتیح الجنان» زیارت جامعه، صص ۹۰۲ _ ۸۹۹.

در آنجا آسوده نشست. هارون که به دنبال او می رفت، مشاهده کرد اسبش نیز در حریم آن تپه از رفتن باز ایستاد. به فکر فرو رفت که در این کار رازی هست. از پیران و سالخوردگان آن حوالی پرس و جو کرد. گفتند: ما بسیار دیده ایم که وحوش و حیوانات از ترس صیادان و شکارچیان خود به این تپه پناه می آورند. پس از تحقیق و بررسی معلوم گشت که آن مکان قدسی مدفن شریف امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام است که تا آن روز از همگان به جز خاصان شیعه پنهان مانده بود.

هارون الرشید با مشاهده این کرامت دستور داد تا مسافتی اطراف تپه و مقبره حضرت را محصور کردند(۱) و دیوار کشیدند و به تدریج در آن مکانت عرشی بارگاه حضرت ساخته شد.

باری، مشاهد شریف ائمه هدی علیهم السلام از دیر زمان مرکز و ملجأ درماندگان بوده و هست. عده ای در این مراکز نور، به کسب فیض و درک معنویات نایل می شدند، داروی درد خود را می گرفتند، فروغ کرامت بر دیدگانشان جاری می شد و به مکاشفه های علمی دست می یافتند. و گاهی نیز مجرمان به این مراکز نور پناه می آوردند تا از مجازات آنان صرفنظر گردد و یا تخفیفی به آنان داده شود، که حکم شرعی آن بیان گردید.

فرهنگ و فلسفه بست نشینی در حرم حضرت معصومه علیها السلام

پس از بیان این مطالب به جایگاه معنوی و قداست والای بارگاه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و شهر قم پرداخته و نشان

۱- ۱. «بحار الانوار» ج ۴۲، ص ۳۳۰، ح ۱۶.

خواهیم داد که از بعد ادب و اخلاق این مکانت عظمی شایستگی دارد که بست پناهجویان باشد؛ مادامی که حقوق دیگران تضییع نگردد و یا حدی از حدود خداوند تعطیل نشود.

قم و بارگاه فاطمی از منظر ائمه علیهم السلام

قم، از نگاه ائمه علیهم السلام بر بام مجد و عظمت می درخشد. وجود دهها روایت پیرامون قم و مردمش و نیز شخصیت آسمانی حضرت معصومه علیها السلام این مکانت قدسی را ارج می نهد.

بدون شک، قم به گوهر بارگاه فاطمی فروزان است و حضور این روح آسمانی، سرشت قم را بهشتی و این سرزمین را شهر امامان و حرم اهل بیت علیهم السلام ساخته است.

برای قم فزون از سی عنوان ذکر گردیده که هر یک چون افقی تابناک پرتوی از شکوه جاودانه این سرزمین را به نمایش می گذارد. این عناوین از مجموعه روایات صادره از سوی امامان استخراج شده اند و عبارت اند از:

قم، زهرا، ارض جبل، قطعه ای از بیت المقدس، مطهّره، مُقدّسه، مجمع انصارقائم علیه السلام،حرم اهل البیت علیهم السلام، حجّت بر بلاد، بحر، پناهگاه فاطمیین،استراحتگاه مؤمنان، آشیانه آل محمد علیهم السلام، معدن شیعه، کوفه صغیره، مأوای شیعه آل محمد علیهم السلام، معدن علم و فضل، مقصم الجبارین، مُذاب الجبارین، سرزمین ائمه علیهم السلام، سرزمین شیعه ائمه علیهم السلام، مفزع للمؤمنین، مفرّ للهاربین، المرفوع عنها البلاء، المفتوح الیه باب الجنّه، بلد الامین، مرفوف بأجنحه الملائکه، خاک

ص: ۸۰

فرج، محروس الملائکه و مزیّن بالعرب.(۱)

و نیز دهها روایت بر فضیلت و شرافت قم شیعی دلالت دارد؛ و اینک گزیده روایات:

۱. قال الامام الصادق علیه السلام: «انّ لله حرما و هو مکّه، و انّ للرسول حرما و هُو المدینه، و انّ لامیرالمؤمنین حرما و هو الکوفه و ان لنا حرما و هو بلده قم، و ستدفن فیها امرأه من اولادی تسمی فاطمه فَمَنْ زارها وجبتْ له الجنّه. قال الراوی: و کان هذا الکلام منه قبل ان یولد الکاظم علیه السلام(۲)؛ برای خداوند متعال حرمی است و آن مکه است و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حرمی است و آن مدینه است و برای حضرت امیرمؤمنان علیه السلام حرمی است و آن کوفه است و حرم ما اهل بیت شهر قم است و در آینده بانویی از فرزندان من که نامش فاطمه است در آن شهر دفن می گردد و هر که او را زیارت کند، بهشت برای او واجب می گردد. راوی می گوید: امام صادق علیه السلام این سخنان را زمانی فرمودند که هنوز امام کاظم علیه السلام متولد نشده بود».

به راستی این چه عظمتی است و فاطمه معصومه علیها السلام چه منزلتی را داراست که پیش از آن که پدرش متولد شده باشد، امام صادق علیه السلام از او و مجد و عظمت او سخن می گوید و او را به عنوان بانوی موعود مطرح می سازد.

۲. قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین چنین روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«الا ان حرمی و حرم ولدی من بعدی قم...»(۳)؛ آگاه باشید که حرم من و

۱- ۱. ر.ک: «انوار المشعشین» ج ۱، ص ۲۶۳.
۲- ۲. «بحارالانوار» ج ۶۰، ص ۲۱۶، ح ۴۱.
۳- ۳. «مجالس المؤمنین» شوشتری، ج ۱ ، ص ۸۳.

حرم فرزندانم پس از من، قم است».

۳. قال الامام الکاظم علیه السلام: «قم عُشّ آل محمد و مأوی شیعتهم... یدفع الله عنهم شرّ الاعادی و کل سوء(۱)؛ قم، آشیانه آل محمد صلی الله علیه و آله است و مأوای شیعیان است... خداوند شرّ دشمنان و هر بدی را از آنان دفع می کند».

۴. قال الامام الصادق علیه السلام: «اذا اصابتکم بلیّه و عناء فعلیکم بقم، فانّه مأوی الفاطمیین... و ما اراد احدٌ بقم و اهله سوءا الاّ اذلّه الله و ابعده مِن رحمته(۲)؛ آن گاه که بلا و سختیها به شما روی آورد، به قم پناه برید؛ چون آن سرزمین پناهگاه دوستان فاطمه است. هیچ کس نسبت به قم و مردمش ستم نمی کند، مگر آن که خداوند او را خوار می کند و از رحمتش دور می سازد.

۵. قال الامام الصادق علیه السلام: «... الی الکوفه و حوالیها و الی قم و نواحیها...(۳)؛ هنگامی که بلاها فراگیر شد، به کوفه و نواحی آن و یا قم و اطراف آن پناه برید که این دو شهر از بلا به دور است».

۶ . ابو موسی اشعری روایت کند که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدم: چون فتنه ها و محنتها و هرج و مرجها پدید آید و شمشیرها از غلاف برآید، سالم ترین شهرها و امن ترین مکانها کجاست؟

حضرت علیه السلام فرمودند: «سالم ترین موضعها در آن وقت زمین جبل است. پس چون خراسان بر هم خورد، و به شورش آید و در

۱- ۱. «بحارالانوار» ج ۶۰، ص ۲۱۴، ح ۳۱.
۲- ۲. همان، ص ۲۱۵، ح ۳۲.
۳- ۳. همان، ح ۳۵.

میان اهل جرجان و طبرستان جنگ شود و سجستان خراب گردد، پس سالم ترین موضعها در آن زمان قصبه قم باشد، و آن شهری است که از آن یاران کسی بیرون می آیند که بهترین مردم است، هم از طرف پدر و هم از جانب مادر و همچنین از جانب جد و جدّه و عم و عمّه و آن قصبه را «زهرا» خوانند».

۷. قال الامام الرضا علیه السلام: «اذا عمّت البلدان الفتن فعلیکم بقم و حوالیها و نواحیها، فإنّ البلاءَ مرفوعٌ عَنها(۱)؛ هنگامی که فتنه فراگیر شد و بر همه بلاد سایه افکند، به قم و اطراف آن پناه برید. همانا بلا از قم برداشته شده است».

۸ . قال الامام الرضا علیه السلام: «... فانّ البلاء یُدفع بک عن اهل قم، کما یدفع البلاء عن اهل بغداد بابی الحسن الکاظم(۲)؛ زکریا بن آدم قمی به امام رضا علیه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! اراده کرده ام که با اهل بیت خود از شهر قم بیرون بروم؛ زیرا که سفیهان و بی خردان در آن شهر بسیار شده اند. امام علیه السلام در پاسخ فرمود: ای زکریا! چنین کاری را مکن که به یقین، بلا به سبب وجود تو از اهل قم دفع شده؛ چنان که بلا از اهل بغداد به سبب حضرت امام موسی کاظم دفع شده است».

۹. قال الامام الصادق علیه السلام: «تربه قم مقدسه و اهلها منا و نحن منهم، لا یریدهم جبار بسوء الّا عُجّلتَ عقوبته... ثمّ رفع رأسه الی السماء و قال اللّهم اعصمهم منْ کل فتنه و نجّهم من کل هلَکه(۳)؛ خاک قم مقدس است و اهل آن از مایند و ما از آنانیم. هیچ جبار و ستمگری بر مردم آن شهر بدی و

۱- ۱. «بحارالانوار» ج ۶۰، ص ۲۱۷، ح ۴۴.

۲- ۲. همان، ح ۴۵.

۳- ۳. همان، ص ۲۱۸، ح ۴۹.

دشمنی نکند، مگر آن که عقوبتش نزدیک گردد... .

پس از آن، حضرت سر مبارک را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: خداوندا! اهل قم را در پرتو حفظ و حمایت خود از جمیع آفات و بلیّات نگاه دار و ایشان را از همه مهلکه ها و گرفتاریها نجات ده».

۱۰. قال الامام الصادق علیه السلام لعیسی بن عبد الله القمی: «سلام الله علی اهل قم...(۱) درود خداوند بر مردم قم باد»!

۱۱. قال الامام الصادق علیه السلام: «... ما ارادهم جبارٌ من الجبابره الّا قصمه الله(۲)؛ ستمگری از ستمگران، قصد آنان نکند، جز این که خداوند او را شکست دهد».

۱۲. قال الامام الصادق علیه السلام: «... و احتجَ ببلده قم علی سائر البلاد، و باهلها علی جمیع اهل المشرق و المغرب من الجنّ و الانس، و لم یدع الله قم و اهله مستضعفا بل وفّقهم و ایدهم... و اِنّ البلایا مدفوعه من قم و اهله، و ما قصده جبارٌ بسوءٍ الا قصمه قاصم الجبارین...(۳)؛ [خداوند] شهر قم را بر همه شهرها و اهل قم را بر همه اهل مشرق و مغرب از جنّ و انس حجّت قرار داد. هرگز خداوند قم و مردمش را رها نکند و آنان را مستضعف وا نگذارد. و همیشه اوقات آنان را به توفیقات و تأییدات سبحانی مشرف گرداند. ... و همانا بلاها از قم و اهل آن برداشته شده و زود است که روزگاری فرا رسد که خدای را بر همه خلایق حجّت باشد به قم و اهل قم، و این در زمان غیبت «قائم آل محمد» باشد.

و اگر خداوند، قم و اهل قم را قائم مقام حجت نگرداند از غیبت او

۱- ۱. همان، ص ۲۱۷، ح ۴۶.
۲- ۲. همان، ص ۲۱۱، ح ۱۸ و ۱۹.
۳- ۳. همان، ص ۲۱۳، ح ۲۲.

تا به وقت ظهور حضرتش، عالم و هر چه در اوست فرو ریزد و خراب گردد، و به یقین و راستی که فرشتگان، همیشه بلا را از قم و اهل قم دفع می کنند، و هیچ جبار و گردنکشی به قم و اهل قم قصد بد نکند، مگر آن که قاصم الجبارین او را بشکند و خوار سازد و قلع و قمع نماید...».

۱۳. قال الامام الصادق علیه السلام: «ستخلو کوفه من المؤمنین و یأزر عنها العلم کما تأزر الحیّه فی جحرها، ثُمّ یظهر العلم ببلده یقال لها قم و تصیر معدنا للعلم و الفضل، حتی لا یبقی فی الارض مستضعف فی الدین حتی المخدرات فی الحجال، و ذلک عند قرب ظهور قائمنا فیجعل الله قم و اهله قائمین مقام الحجه،... فیفیض العلم منه الی سائر البلاد فی المشرق و المغرب...(۱)؛ به زودی کوفه از مؤمنان خالی گردد و علم و دانش در آن ناپدید شود؛ آن گونه که مار در سوراخ رود و پنهان گردد و از وی اثر نماند. و علم و دانش در شهری که آن را قم می گویند، ظاهر شود و معدن علم و فضل شود؛ به گونه ای که بر روی زمین هیچ مستضعف و سست دینی باقی نماند، حتی زنان پرده نشین که به دانش دین و معرفت آن آگاهی یابند و این، هنگام نزدیک شدن ظهور قائم ماست. حق تعالی قم و اهلش را قائم مقام حجّت بر خلق قرار دهد. اگر چنان نبود، زمین اهلش را در خود فرو می برد و حجتی در زمین باقی نمی ماند. همچنین علم و دانش از قم به دیگر شهرها منتشر گردد تا به شرق و غرب برسد و بدین گونه حجّت خدا بر خلق تمام شود تا این که یک نفر هم در زمین باقی نمی ماند که دانش دین بدو نرسد. آن گاه حضرت مهدی(عج) ظهور نماید...». و نیز روایاتی دیگری وجود دارد که مکانت قدسی قم و مردمش را می ستاید(۲).

ص: ۸۵

۱- ۱. همان، ص ۲۱۳، ح ۲۳.

۲- ۲. ر.ک: «بحار الانوار» ج ۶۰، صص ۲۲۰ - ۲۰۷ ؛ «کتاب تاریخ قم» صص ۱۰۰ - ۹۰.

اکنون با وجود این مجموعه از روایات با مفاهیم آسمانی که قم و مردمش را تقدیس می کند و روایاتی که قم را حرم امامان و عش آل محمد صلی الله علیه و آله و راحت سرای شیعه و دوستان فاطمه علیها السلام معرفی کرده و اخباری که قم را شهر امامان علیهم السلام دانسته و آن را حجت و نشانه هدایتگر مردم معرفی ساخته است، فروغ تابناک این شهر آسمانها را روشن ساخته و آسمان معنویش در سایه شهپر فرشتگان حراست گردیده است؛ شهری که مردمش از بلا و شرّ دور هستند و سلامت ترین شهر در هنگامه ای است که ابر فتنه ها فراگیر شود و بر مردم سایه شوم خود را افکند.

آیا از این مجموعه استفاده نمی شود که قم دارالسلام تشیّع و شهر امنیت و آرامش است؟

آیا این شهر عاصمه تشیع و دارالامان جهان اسلام نمی باشد؟

مگر در روایت نخواندیم: «و نعم الموضع قم للخائف الطائف(۱)؛ قم نیکو مکان و جایگاهی است برای سرگردانهای ترسان».

قم، حرم اهل بیت علیهم السلام

سرزمین قم، حرم ائمه هدی علیهم السلام است و حرم ائمه علیهم السلام، حرم امن الهی است.

خثیمه می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «یا خثیمه نحن شجره النبوّه و بیت الرحمه... و نحن ودیعه الله فی عباده و نحن حرم الله الاکبر و

۱- ۱. «بحارالانوار» ج ۶۰، ص ۲۱۴، ح ۲۸.

نحن ذمه الله و نحن عهد الله(۱)؛ ای خثیمه! ما درخت نبوت هستیم و خانه رحمت، و ما امانت خداوند در میان بندگانش می باشیم و ما حرم خداوند و... هستیم».

امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: «نحن شجره النبوه... و نحن حرم الله الاکبر(۲)؛ ما درخت نبوت ... و حرم بزرگ خدا هستیم». در کتاب شریف بصائر الدرجات نیز همین مضمون آمده است: «عن ابی جعفر علیه السلام قال نحن شجره النبّوه... و نحن حرم الله الاکبر...».(۳)

و در روایتی دیگر چنین آمده: «نحن السابقون و نحن الاخرون... و نحن حرم الله و نحن الطریق و الصراط المستقیم الی الله عز وجل...».(۴)

و نیز روایاتی که کوفه را حرم الله معرفی می کند، همچون: «... و الکوفه حَرَمُ الله و حرم رسوله و حرم علی بن ابی طالب علیه السلام...(۵)؛ کوفه حرم خدا و حرم رسول خدا و حرم علی بن ابی طالب است».

در روایتی پیرامون آداب زیارت امام حسین علیه السلام چنین آمده: «اذا اتیتَ اباعبدالله علیه السلام فاغتسل علی شاطئ الفرات و البس ثیابک الطاهره،ثم امش حافیا فانّک فی حرم من حرم الله و حرم رسوله...(۶)؛ آن گاه که به زیارت قبر امام حسین علیه السلام شرفیاب شدی، در کنار فرات غسل کن و لباس پاکیزه بپوش! سپس با پای برهنه، به زیارت برو! همانا تو در حرمی از حرمهای خدا و حرم رسول خدا هستی».

همین مضمون را محدث نوری در کتاب «مستدرک الوسائل»

۱- ۱. «اصول کافی» ج ۱، ص ۲۲۱، باب أن الائمه علیهم السلام، معدن العلم.

۲- ۲. «بحارالانوار» ج ۲۶، ص ۲۴۵، باب ۵، جوامع مناقبهم و فضائلهم.

۳- ۳. «بصائر الدرجات» ص ۵۷، باب فی الائمه علیهم السلام، أنهم معدن العلم.

۴- ۴. «المناقب» ج ۴، ص ۲۰۶، فصل فی معالی اموره، ص ۲۰۶.

۵- ۵. «من لا یحضره الفقیه» ج ۱، ص ۲۲۸.

۶- ۶. «بحارالانوار» ج ۸۶ ،ص ۸۹.

روایت می کند.(۱)

به هر روی، امام صادق علیه السلام فرمود که قم حرم ما اهل بیت علیهم السلام است و اهل بیت علیهم السلام حرم خداوند می باشند. پس قم حرم خداست و باید حرمتش را پاس داشت. به خصوص که بارگاه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام سرچشمه جوشان فیض و رحمت در این سرزمین است و به فرموده رهبر معظم انقلاب اسلامی، آیه الله خامنه ای، «قبّه الاسلام» و محور حوزه علمیه عظماست(۲).

قم شهر امامت

از سوی دیگر، قم خانه امامت است، فروغ فرهنگ و معارف شیعه از این سرزمین به همه جا می تابد و این سرزمین شهر امامان و خانه رفعت است.

«فی بیوتٍ اذن الله اَن ترفع و یذکر فیها اسمه»(۳).

خانه امامان، مهبط فرشتگان و منزلگاه وحی است. امام صادق علیه السلام فرمود: «یا حسین بیوتنا مهبط الملائکه و منزل الوحی...(۴)».

و نیز بیوت ائمه علیهم السلام تجلیگاه وحی خداوند است.

و به قول شاعر:

اَلَم ینزل القرآن خلف بیوتنا صباحا و مِن بعد الصباح مساءً(۵)

یعنی آیا قرآن بر خانه ما صبح و عصر نازل نگردید؟

بیوت ائمه علیهم السلام مرکز پاکی و قداست

ص: ۸۸

۱- ۱. «مستدرک الوسائل» محدث نوری، ج ۱۰، ص ۲۶۲، باب المشی الی زیاره الحسین.

۲- ۲. متن حکم آیه الله خامنه ای به تولیت آستانه مقدسه.

۳- ۳. سوره نور:۲۴، آیه ۳۶.

۴- ۴. «بحارالانوار» ج ۲۶، ص ۳۵۲، باب ۹.

۵- ۵. «کشف الغمه» ج ۲، ص ۳۵، الثامن فی ذکر شئ من کلامه(ع).

قم خانه ائمه هدی علیهم السلام است و بیوت ائمه علیهم السلام مرکز قداست و پاکی است. امام صادق علیه السلام فرمود: «... وَ إنّا اهل بیت لا یدخل الدنس بیوتنا...».(۱)

باری قم و به خصوص بارگاه کریمه اهل بیت علیهم السلام خانه امامت است و این خانه رفیع و پاک است. مگر نه این است که امام صادق علیه السلام فرمود: «خانه ما خانه پیامبران است و در آن غیر طاهر وارد نمی گردد». و در روایات چنین آمده است: «ابو بصیر همراه با بکر بن محمد به محضر امام صادق علیه السلام رسیدند، در حالی که ابوبصیر جنب بود. امام صادق علیه السلام به ابو بصیر متوجه گردید و فرمود: «یا ابا محمد! اما تعلم انه لا ینبغی لجنب ان یدخل بیوت الانبیاء».(۲)

و در روایتی دیگر فرمودند: «انّ بیوت الانبیاء و اولاد الانبیاء لا یدخلها الجنب».(۳) و نیز در حدیثی چنین فرمود: «هکذا تدخل بیوت الانبیاء و انت جنب؟ فقال اعوذ بالله من غضب الله و غضبکَ...».(۴)

جلالت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام

ناموس کبریا، معصومه عظمی، فاطمه کبری، بضعه حضرت امام موسی علیه السلام را منزلت و شخصیتی منصوص در میان امام زادگان است. روایاتی که درباره پاداش زیارت آن حضرت رسیده، دوگونه است:

طبقه نخست: روایتی است مشهور و معروف که امام صادق علیه السلام مردم قم را به فضیلت و تربتش را به شرافت ستوده، و از

۱- ۱. «المناقب» ج ۴، ص ۲۴۳، فصل فی فرق العادات.

۲- ۲. «وسائل الشیعه» ج ۱، باب ۱۶، ص ۴۸۹، ح ۱.

۳- ۳. همان، ح ۲.

۴- ۴. همان، ص ۴۹۰، ح ۵.

دفن فاطمه بنت موسی علیهما السلام خبر می دهد و می فرماید: «در آن شهر زنی از فرزندان من به نام فاطمه دفن گردد که هر که او را زیارت کند، بهشت برای او واجب شود».

طبقه دوم: روایتی است که پس از وفات حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در قم از سوی امام رضا علیه السلام شرف صدور یافته و بسیار معتبر است؛ روایتی که شیخ صدوق در «عیون اخبار الرضا» و ابن قولویه در کتاب «کامل الزیارات» آن را نقل می فرمایند؛ امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به سعد بن سعد فرمود: «کسی که فاطمه معصومه را زیارت کند، بهشت بر او واجب گردد». بالجمله، فضیلت فاطمه معصومه علیها السلام و اجر زیارت تربتش در شمار منصوصات در آمده است. افقی دیگر که پرتوی از کمال این بانوی قدسی را بر دیدگان ظاهر می سازد، مقام شفاعت اوست.

امام صادق علیه السلام فرمود: «تقبض فیها امرأةٌ مِنْ وُلدی اسمها فاطمه بنت موسی، و تدخل بشفاعتها شیعتی الجنّه باجمعهم(۱)؛ در قم بانویی از فرزندان من از دنیا می رود که نامش فاطمه است و او دختر موسی است و در پرتو شفاعت او همه شیعیان من به بهشت می روند».

فاطمه دارای مقام شفاعت و مقام «شأنا من الشأن» است .

در زیارت نامه آن حضرت می خوانیم: «یا فاطمه اشفعی لی فی الجنه فان لکِ عند الله شأنا من الشأن».(۲)

به راستی مقام «شأنا من الشأن» چیست که فروغ آن مقام شفاعت است؟

آیا این مقام، نشأت گرفته از همان مقام ولایت الهیه است که در

۱- ۱. «بحارالانوار» ج ۶۰، ص ۲۲۸، ح ۵۹.

۲- ۲. «بحار الانوار» ج ۱۰۲، ص ۲۶۷.

زیارت جامعه می خوانیم: «و الشأن الکبیر»؟(۱)

آیا پرتوی از ولایتی است که خداوند به زهرا علیها السلام و فرزندان امامش علیهم السلام عنایت نموده است؟

امام صادق علیه السلام فرمودند: «علی کل امرئ غنم او اکتسب الخمس ممّا اصاب لفاطمه علیها السلام و لِمَنْ یلی امرها مِن بعدها مِنْ ذریّتها الحجج علی الناس...».(۲)

او که دارای مقام شفاعت است؛ شفاعتی که حدود زمان و مکان را در هم می نوردد و عموم شیعه را فرا می گیرد.

همچنان که گفته شد، فاضل مقداد روضه نبوی و مشاهد ائمه هدی علیهم السلام را به کعبه و حرم آن عطف نمود در این حکم ویژه، که اگر قاتل در خارج از حرم مرتکب قتل گردید و به حرم پناه آورد، در حرم او قصاص نمی گردد، بلکه باید او را در تنگنای خوراکی و آشامیدنی قرار دهند تا مجبور شود از حرم خارج شود و حکم جاری گردد. و در بیان برابری در این حکم چنین استدلال کرد که: «اَما اولاً فلما ورد عنهم علیهم السلام انّ بیوتنا مساجد، و اما ثانیا فلما تواتر مِن رفع العذاب الاخروی عمّن یدفن بها، و العذاب الدنیوی اولی، و اما ثالثا فلأن ذلک مناسب لوجوب تعظیمِها و استحباب المجاوره بها و القصد الیها(۳)؛ دلیل اولش این است که ائمه هدی علیهم السلام فرموده اند: خانه های ما مساجد است.(۴) و دلیل دوم آن، وجود روایات فراوان بر این است که پناهجویان به این اماکن قدسی از عذاب آخرت در امان اند و در پرتو شفاعت ائمه علیهم

ص: ۹۱

۱- ۱. «مفاتیح الجنان» زیارت جامعه.

۲- ۲. «وسائل الشیعه» ج۶، ابواب باب یحب فیه الخمس، باب ۸، ص ۳۵۱، ح ۸.

۳- ۳. «جواهر الکلام» ج ۴۳، ص ۳۱ و ۳۲.

۴- ۴. این مفهوم در روایات یافت نشد. البته روایاتی هست که می فرمایند بیوت ما بیوت پیامبران است.

السـلام قرار می گیرنـد. و سوم این که حکم به الحـاق مشاهـد مشرفه به مسـجدالحرام مناسب است با مجموعه روایاتی که در تعظیم و تکریم این اماکن شـریف صادر شده و نیز زندگی در کنار این اماکن قدسـی مسـتحب و زیارت آنان نیز مسـتحب می باشد».

در روایت آمـده است: «سـمعتُ ابـا عبـد الله علیه السـلام یقول: مَن دفن فی الحرم اَمِنَ مِنْ فزع الأـکبر، فقلت له: من برّ النـاس و فاجرهم؟ قال: مِنْ بِرّ الناس و فاجرهم(۱)؛ کسی که در حرم دفن گردد، از عذاب خدا و فزع اکبر در امان است. به آن حضرت عرض کردم: از نیکان مردم باشند یا از بدان؟ امام فرمود: از نیکان باشد یا از گناهکاران».

پس کسـی که در حرم دفن گردد، از عذاب خداوند در امان است ولو گناهکار باشد. ممکن است گفته شود: منظور حرم امن الهی و مکه است؟ بلی، درست است، ولی روایـاتی بیـان شـد که در آن روایات چنین آمـده بود: «نحن حرم الله الاکبر؛ ما اهل بیت حرم بزرگ خداوند هستیم». و نیز کوفه حرم خداوند است و بارگاه امام حسین حرمی از حرمهای خداست.

قم نیز حرم ائمه هدی علیهم السلام است و مجموعه ای از روایات، آفاق قدسی قم را بیان نمود؛ قمی که مردمش بخشیده شده انـد و خاکش مقـدس است. مردمش از آن ائمه علیهم السـلام هسـتند و خداوند طبیعت و سـرشت این مردم را با ولایت عجین سـاخته است. کسـی که در این سـرزمین دفن گردد، مشـمول لطـف و بخشـش است و عـذاب اخروی از او برداشـته می شـود؛ سرزمینی که امـام رضـا علیه السـلام پیرامون مردمش فرمودنـد: «للجنه ثمـانیه ابواب فثلاـثه منها لاهل قم، فطوبی لهم، ثم طوبی لهم(۲)؛

۱- ۱. «وسائل الشیعه»، ج ۲، ابواب الدفن، باب ۱۳، ص ۸۳۴، ح ۱.

۲- ۲. «بحارالانوار» ج ۶۰، ص ۲۲۸، ح ۶۲.

بهشت را هشت در است و سه در آن، مخصوص اهل قم است و خوشا به حال آنان، پس خوشا به حال آنان»!

و امیرالمؤمنین به مردمش درود فرستاد و فرمود: «صلوات الله علی اهل قم، و رحمه الله علی اهل قم...».(۱)

و نیز ابو الحسن الکاظم علیه السلام فرمود: «رضی الله عنهم؛ خدا از ایشان راضی و خشنود باشد». و بعد فرمود: «یک در از هشت در بهشت، به قم گشوده می شود و اهل قم برگزیدگان شیعه ما باشند و حق سبحانه و تعالی، محبت و ولایت ما را در طبیعت و طینت ایشان جای داده و دوستی اهل بیت علیهم السلام غریزی و فطری ایشان است(۲)».

و در روایتی حسین بن علی بن بابویه چنین نقل می کند که «شخصی به خدمت امام صادق علیه السلام آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا! می خواهم از شما مسأله ای بپرسم که پیش از من و پس از من کسی از آن سؤال نکرده و نپرسیده باشد.

حضرت فرمود: می دانم که تو از محل و مکان حشر و نشر و برانگیخته شدن مردم از قبور و جای زنده شدن ایشان پرسش خواهی کرد.

آن مرد گفت: ای فرزند رسول خدا! به حق آن خدایی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث کرد و برای مردم فرستاد تا آنان را به بهشت بشارت دهد و از آتش دوزخ بترساند، من همین مسأله را می خواستم سؤال کنم.

امام صادق علیه السلام فرمود: همه خلایق در بیت المقدس حشر و نشر می شوند، مگر اهل بقعه ای از زمین جبل که مردم آن سرزمین در

۱- ۱. همان، ح ۶۳.

۲- ۲. همان، ح ۳۹.

قبرهایشان حسابرسی می شوند و از آنجا به بهشت می روند. پس از آن، امام فرمود: اهل قم مغفور و آمرزیده اند.

راوی می گوید که چون آن مرد این فضیلت را درباره شهر مقدس قم و مردمش شنید، از جای برخاست و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! این فضیلت که بیان فرمودید، مخصوص این شهر و مردمش می باشد؟

آن حضرت فرمود: بلی، خاصه ایشان است و آنان که در معرفت و پویندگی راه ولایت با آنان باشند.

سپس آن حضرت روی به سوی آن مرد نمود و فرمود: آیا می خواهی برای تو بیش از این فضیلت که درباره قم و قمّیون ذکر شد یاد کنم؟ مرد گفت: بلی، ای فرزند رسول خدا!

امام فرمود: پدرم امام باقر علیه السلام برایم روایتی از پدرش امام زین العابدین علیه السلام نقل کرد و او از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد و آن حضرت فرمود: وقتی که به معراج می رفتم، نظرم بر بقعه ای از بقاع زمین افتاد، بسیار سبز و خرم، و زمین و خاک آن از زعفران نیکوتر و از مشک خوش بوتر بود. پس ناگاه در آن موضع پیری را دیدم به زانو در آمده و برنسی بر سر داشت. پس جبرئیل را گفتم: یا جبرئیل! این چه بقعه ای است و منزل و مأوای کدام قوم می باشد؟

گفت: این بقعه ای است از بقاع زمین که مسکن شیعه وصی و پسر عمویت علی علیه السلام است. آن گاه گفتم: یا جبرئیل! این پیر که در این موضع به زانو در آمده کیست؟

گفت: این شیطان است و می خواهد این طایفه را از وصی تو برگرداند و گمراه کند. پس گفتم: یا جبرئیل! مرا نزدیک او ببر! حضرت جبرئیل مرا پیش او آورد. پس به او گفتم: برخیز ای ملعون و از این

سرزمین دور شو!...».(۱)

به هر روی، این مکانت شهر قم است که در افق دهها روایت می درخشد، به خصوص که مهتاب آسمان این شهر فضیلت، فاطمه معصومه علیها السلام است او که همگان را شفاعت می کند، همه را می پذیرد و می بخشاید.

بارگاهش تجلیگاه نور معرفت و عرفان است. صاحبدلان در این میقات عرشی به نظاره ملکوت می پردازند و مرغ جانشان راهی حظیره القدس می گردد، به چشمه های ضریح بوسه می زنند و شهد وصال می آشامند. از عرشه ضریح، زمزم حیات چون آبشار رحمتی بر جانشان جاری است.

آنان که فروغ کرامت بر جانشان می تابد و در لحظه های حضور جام نور سر می کشند، با مکاشفه های عارفانه و عالمانه گلواژه های مفاهیم بلند فلسفی ــ عرفانی در بوستان جانشان شکوفا می شود. صدرالمتألهین چنین می گوید: «کنت حین تسویدی هذا المقام بکهک من قری قم فجئت الی قم زائرا لبنت موسی بن جعفر علیه السلام مستمدا منها و کان یوم جمعه فانکشف لی هذا الامر بعون الله تعالی(۲)؛ هنگام تألیف اسفار، در بحث اتحاد عاقل و معقول، چون از درک این موضوع عاجز شدم، روز جمعه ای از کهک به قم آمده و به زیارت دختر موسی بن جعفر علیه السلام شرفیاب شدم. و از ساحت قدسی آن بانو استمداد طلبیده، و این مشکل بر من حل و آسان گردید، و به یاری خداوند به مکاشفه ای نائل شدم».

۱- ۱. «بحارالانوار» ج ۶۰، ص ۲۱۸، ح ۴۸.

۲- ۲. «دروس اتحاد عاقل به معقول» استاد علامه حسن زاده آملی، ص ۱۰۸.

آری، آنـان که با بصـیرت الهی خود می نگرنـد که فوج فوج فرشـتگان برای زیارت این بزرگ بانو به زمین نزول می کننـد و بارگاه شریفش مطاف «ملائکه الله» است.

بارگـاهی که سرچشـمه نـور و معرفت است، چون ابر رحمت بـاران مهربـانی از آن بر جـان شـیفتگان ولاـیت نـازل می گردد، رواقهـایش کنگره عرش خـدا را به نمـایش می گـذارد و بهشت زیـارتش زلاـل کوثر را بر جـان جـاری می سازد. زمزمه های بعضی از زائران این بارگاه نیز چنین است:

ای ستون های زمین گلدسته های سر بلند ای رواق زرنگار آیینه های بند بند

ای مقرنس های چوبی گنبد زرین کلاه بر سر آن آستان پر شکوه بی گزند

بر سر هفت آسمان آن مهربان افراشته است چتری از بال ملائک چون سریر عرش وند

لطف او اینک پناه عاشقان خسته است بال بگشایید از شوق عاشقان در کمند

قدسیان آسمانی هم اسیر کوی اوست می کشاند هر دلی را در رهایی ها به بند

یاد او در عمق دل ها می تراود مثل نور نام او در کام جان ها می تراود همچو قند

فاطمه ای مهربان افتادگان غربتیم دست ما را هم بگیر از لطف ای بالا بلند(۱)

اکنون ادب و اخلاق چه می گوید؟

۱- ۱. شعر از زینب شکارچی.

آنان که چون کبوتران خسته با بالهای شکسته به سوی حرم این بانوی کرامت پر می گشایند و انتظار مهر و رحمت و عطوفت دارند، می آیند تا جام احسان بنوشند، گناهانشان بخشوده شود، دردشان درمان گردد، نیازشان بر طرف گردد، بیمارشان شفا یابد و حاجاتشان پذیرفته شود؛ آنان که با خود چنین زمزمه می کنند:

تقدیم می کنم سبدی از سلام عشق بر آستان دختر هفتم امام عشق

از دور دور آمدم و از شهر بی کسی گفتم تو به داد دل خسته می رسی

بانو نگاه کن چمدانم پر از غم است با غصه و شکایت و اندوه توأم است

راه گلوی خسته ام انگار بسته اند صد سوز بر خلیج نگاهم نشسته اند

صد آینه برای مداوای دل شکست صد عشق در زلال همین درد ما گسست

صد بار ای صداقت باران شکسته ام از این همه شکسته شدن سخت خسته ام

پیوسته ام دوباره به صحن نگاه تو دل بسته ام دوباره به صحن نگاه تو

لبریز خلوتم و در این صحن آسمان فریاد می کشم که بر این چشمها بمان

بگذار تا صدای مرا جست و جو کنند آنان که با کرامت تو گفتگو کنند

بگذار تا صدای من امروز بشکند این آه این شرار جهان سوز بشکند

ما اقتدای دل به ضریح تو کرده ایم بی تو اسیر آینه های شکسته ایم

نی نامه های سبز نیستان برای تو این دست های سبز گلستان برای تو

مرهم بیار تا دل ما را رقم زند این موج های پر تلاطم به هم زند

این روزها سینه ام انگار خسته است از دام های محکم ابلیس رسته است

بانو! خدای قلب من امروز می تپد در عشق لحظه های پر از سوز می تپد

من می شوم کبوتر بام تو یا کریم پر می زنم به سمت سلام تو یا کریم(۱)

اگر چه فقهای ما فتوا نمی دهند که حرم حضرت معصومه علیها السلام نیز چون مشاهد مشرفه ائمه هدی علیهم السلام مشمول آن قانون ویژه و استثنایی است، ولی با توجه به این مکانت شریف، ادب اقتضا می کند، که بارگاه این بزرگ بانوی اسلام، بست و پناهگاه بوده باشد. به خصوص در آن دوره که هنوز نظامی مبتنی بر قانون و برخاسته از مردم نبود. و شخصی مستبد و خودکامه به نام شاه بر مردم حکم می راند و به تناسب فرهنگ و شخصیت خود، حاکمانی مستبد را که اکثر آنان خانچه

۱- ۱. شعر از زینب شکارچی.

بودنـد، در سراسـر کشور به حکومت می گماشت، قـداست و بست بودن این مکان شـریف می توانست از آلام مردم بکاهد و ستمدیده ای در این مکان شریف، به بست نشیند تا دادِ خود از ظالم بستاند.

از سوی دیگر، مجرمی به این مکـان پناه آورده تا با گـذشت زمان از شـدت غضب طرفهای او کاسـته شود و در سایه نورانیّت این ملجأ و مرکز نور، مشمول لطف و رحمت قرار گیرد.

و نیز می توانست این مکان شـریف ملجأ و پناهگاه انقلابیون بوده باشد؛ تا آنان با پناه آوردن به این مکانت قدسی پیام خود را به مردم جهان برسانند و در واقع، این پایگاه معنوی، منبر بلندی برای نشر فرهنگ و پیام انقلاب بوده باشد.

به هر روی، به پناهجویان این بارگاه شـریف با دیده شـفقت و مهربانی می نگریستند. و فروغ شفاعت این بزرگ بانو در همین سرا زنگـار جرم از چهره هـا می زدود و غبـار غمها را رفع می کرد. آتش غضب قدرتمنـدان را بر غضب شـدگان خاموش می ساخت و سـبب می گشت تا از آلام مجرمین کاسـته شود. از آغاز از افقهای این بارگاه نور مهربانی می تابیـد و این بخششـها، عفوها، مهربانیها، گذشت و عاطفه ها تنیده در فرهنگ اسلام بوده و می باشد. چون اسلام، دین عفو و مهربانی است، و همه را به خانه سـلم و امان اسـلام فرا می خوانـد. اگر چه در سایه قانون، حکم قصاص را حکمی جاودانه و حیات آفرین می داند، اما در کنار آن گذشت و عفو را به تقوا نزدیک تر می شناسد.

بـدون شک جامعه، و عرف نیز این مطلب را تأیید می کند که بارگاهی که قبه الاسـلام و محور حوزه علمیه عظمی است، باید یک مرکز ویژه و استثنایی باشد و پناه برای همه پناهجویان گردد.

امروزه در جهان علم و دانش و فرهنگ، به اماکنی که مربوط به شخصیتهای بزرگ فرهنگی، سیاسی و مذهبی است، با دیده احترام می نگرند. و از آنان حراست و حفاظت می کنند. بعضی از آنان به موزه هایی تبدیل می گردند که مورد توجه فرهیختگان جهان اند.

اشیایی که مربوط به آن شخصیتهاست، همواره مورد احترام اند و آنان را حفظ می کنند. شاید این مطلب خواست اسلام نیز بوده؛ چون در این آیین، قانونی است که برگزیده غنایم از آنِ مقام رهبری و پیشوای نظام اسلامی است و به ملکیت و تصرف جنگجویان در نمی آید؛ آن نظامی که رهبری اش بر قله پارسایی و زهد ایستاده و چهره ای چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را به نمایش می گذارد و البته به جهت انحراف در نظام رهبری اسلامی این قانون اجرا نشد و الا امروز جهان اسلام دارای موزه ای آرمانی و بی نظیر بود.

باری حرمت اماکن و اشیایی که مربوط به شخصیتهای بزرگ است، ریشه کهن دارد، امری پذیرفته شده نزد همگان است؛ چنان که در گذشته هم چنین بود و میراث پیامبران علیهم السلام حفظ می شد همچون میراث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در نزد خاتم الاوصیاء علیه السلام محفوظ است. بعضی از بزرگان دین و دانش برای زیارت بعضی از اشیایی که منسوب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، طی طریق کرده، عاشقانه به دیدار آن می رفتند.

مرحوم علامه امینی نقل می کند که فقیه و ادیب بزرگوار اهل سنت، تاج الدین فاکهانی به دمشق رفت به قصد زیارت کفش پیامبر که در «دار الحدیث الاشرفیه» نگه داری می شد. وقتی کفش را دید، افتاد و شروع به بوسیدن کرد و صورتش را بر آن می مالید و اشک شوق از دیدگانش

جاری بود و شعری به این مضمون را می خوانـد: اگر به مجنون گفته شود لیلی و وصـال و دیـدار او را می خواهی، یـا دنیا و آنچه در آن است؟ او جواب خواهـد گفت: غبـاری از خـاک کفش لیلی برایم محبوب تر و شـفابخش تر است، برای دردهای من...». (۱)

کالجهای علمی، مؤسـسات تحقیقاتی، دانشگاه ها و مراکز فرهنگی دارای حرمت و قداست اند. ورود نیروهای نظامی به بعضی از این اماکن ممنوع است و مراکز بسته ای هستند که افراد در آن یک نوع مصونیت دارند. پارلمانها در سراسر جهان چنین می باشند و نمایندگان از یک مصونیت قانونی برخوردارند.

باری، جهان کنونی ما نیز مراکزی را به عنوان اماکن حفاظت شده پذیرفته که اگر کسی در آنجا پناهنده و یا متحصن شود، در امـان باشـد. به هر حـال امـاکن قدسـی در نزد مردم از جایگـاه ویژه ای برخوردارنـد؛ و از آداب اجتماعیِ آنان این است که به پناهجویان این اماکن، با دیده شـفقت و مهربانی بنگرند. و در این میان آستان با جلالت حضرت معصومه علیها السلام از امتیاز ویژه ای برخوردار بوده است.

البته از نظر حقوقی، دیـدگاه اسـلام دربـاره آیین بست نشـینی ملاـحظه شـد که «بست» در محـدوده معین و بـا شـرایط خاصـی پـذیرفته شـده است و هرگز مـوجب تضـییع حقوق دیگران و تعطیـل حقوق اسـلامی نخواهـد گردیـد؛ لکن چون بست نشـینی معروف و مشهور، جریانی است که رشد و پویایی خود را در بستر فرهنگ شاهان داشته، لذا

۱- ۱. «الغدیر» ج ۵، ص ۱۵۵.

با انحرافها و اشتباهاتی همراه شده است. شاهانی که بر ایران حکم می راندند و دارای انگیزه مذهبی بودند، در نشر و اشاعه فرهنگ بست نشینی سعی بلیغ نمودند. سلاطین صفویه نسبت به حرمت اماکن قدسی توجه خاصی داشته اند. آنان به خصوص به قم و بارگاه حضرت معصومه علیها السلام با دیده احترام خاصی می نگریستند.

آغاز رسمیت یافتن بست نشینی در حرم حضرت معصومه علیهاالسلام

پیش از دوران صفویه، بارگاه حضرت معصومه علیها السلام محل بست بوده و در تاریخ ذکر شده که، «شمس الدین» صاحب دیوان در اوایل عصر مغول چون جان خود را در خطر دید، از اصفهان به قم آمد و در حرم حضرت معصومه علیها السلام که در آن وقت از شهر خارج بود، معتکف نشست تا او را با لطائف الحیل از حرم خارج کردند. اتابک «یوسف شاه» که توانسته بود خواجه را از حرم قم خارج سازد، مورد تشویق ارغون خان قرار گرفت(۱)؛ ولی طلیعه رسمیّت یافتن بست نشینی را می توان، به زمان سلطنت شاه عباس ثانی معطوف دانست؛ چون بعد از به سلطنت رسیدن شاه عباس دوم در ماه صفر سال ۱۰۵۲ هجری در کاشان و بر پایی جشن تاج گذاری، شاه و همراهان به قزوین مراجعت کردند و از آنجا راهی قم شدند و شاه بعد از زیارت آستانه حضرت معصومه علیها السلام و اطعام فقرا و مساکین، به جهت پژوهش احوال آن ملک دلپذیر، داروغگی آنجا را به حسین قلی بیگ، قورچی شمشیر تفویض کرد. شاه دستور داد که «چون این ارض مطهر مضجع آن خاقان عدالت پرور است؛ و رعایای این خطه، حال صید حرم دارند،

۱- ۱. «تاریخ مذهبی قم» علی اصغر فقیهی، ص ۲۲۶.

ایادی ارباب جور و اعتساف را از ضعفا و ملهوفین کوتاه و کشیده داشته، در امور دادرسی و خداترسی دقیقه ای فوت و فرو گذاشت ننمایند»(۱).

بدون شک فرمان کریم خان زند نیز نقطه عطفی در روند بست نشینی در این حرم مطهر بوده است.

و اینک فرمان کریم خان زند:

فرمان کریم خان زند

این فرمان درباره متعرّض نشدن به مجرمین پناهنده به حرم مطهر و معافیت متولی و خدام آستانه مقدسه از مالیات در تمام اعصار.

«فرمان عالی شد. آن که سادات عالی مقام و علمای اعلام و خوانین عظام و عموم سپاه ظفر فرجام و حکام و اهالی ممالک محروسه موفق به توفیقات الهی و مسبوق به توجهات خاطر عالی گشته، بدانند که در این زمان سعادت نشان سامعه افروز مقیمان درگاه سپهر بنیان گردید که: جمعی که در عرصه خطاکاری زمام توسن نفس سرکش را از دست داده از عنان داری رایض منع و زجر همگنان و تخویف و تهدید دیگران بر سر کمند بهارینه عافیت پرند بضعه قائدان غرّ محجّلین بست بستن امید نجات می کردند، بعضی از گم گشتگان فیفای طریقت و هائمان بیدای حقیقت احترام آن جناب جلالت لباب و سلیل سلسله طیبه رسالت مآب را منظور نداشته به عنف آن ها را از بارگاه عظمت نمون و بیت از فتن مأمون آن گوهر تابناک صدف امامت و سلاله خانواده ولایت و طهارت بیرون می آورند، از آنجا که احترام و تکریم این ذرّیه

۱- ۱. عباسنامه، ص ۲۱.

مقـدسه واجب التعظیم بر همّت همگی لازم و متحتّم است، که بـدین وسـیله و دست آویز ابـواب سـعادت دو جهـانی بر چهره آمـال خویش گشاده و اسـباب حصول مقاصـد دارین را مهیا و آماده دارنـد. لهـذا می بایـد بعـد از صـدور فرمان لازم الاذعان عالی، من بعـد کسـی که در آن مأمن مصون از فتن عافیت گزیند، و در آن بارگاه خلایق امیدگاه صدرنشـین می گردد، مادام حصول رضا و ظهور خواهش او به طریق استرضا، از آن آشیان ملایک پاسبان او را اخراج ننمایند، و طریق تعظیم و تکریم آن جناب را به جبین سایی و سـعی و اهتمام بپایند؛ و هر گاه احدی از طریق مضـمون فرمان عالی منحرف، و عنان اشهب فرمانبری را در وادی مخالفت منعطف سازد؛ به عهده عالی جناب مقدس القاب افادت اکتساب سـیادت انتساب نتیجه الاعاظم و الافاخم «میرزا محمـد خلیل متولی» و امـداد و اهتمام، عمّال خیرت اعمال «دارالمؤمنین قم» مقرر است که مرتکبین این قبیح را ممنوع و صورت تنبیه و تعزیر او را جلوه گر، مراتب وقوع سازنـد. و عالی جناب سابق الـذکر و عموم خدمه سـرکار فیض مدار را سوای آنچه متوجهات ملکی و اربابی دارند، از جمیع حوالجات حکمی و حسابی معاف و مسلّم و مرفوع القلم فرمودیم، که احدی به هیـچ وجه من الوجوه از هیـچ رهگـذر حواله و اطلاقی به آن هـا ننموده، از تمام تکالیف معاف دارنـد، عالی شأن معلی مکان دلاور سـلطان و اسـحاق سـلطان ضابطان و عمال دارالمؤمنین مـذکور در هر باب به نحو مقرر معمول و مضـمون فرمان عالی را نسل؛ بعد نسل و بطنا بعد بطن ممضی و مجری دارند، و از شوائب تغییر و تبدیل مصون دارند و در عهده شناسند.(۱)

۱- ۱. اسناد خطی، آرشیو آستانه مقدسه.

تحریر فی شهر شعبان المعظم، سنه ۱۱۷۳ ه . ق.»

کریم خان حرم شاه چراغ در شیراز و حرم حضرت عبدالعظیم حسنی در ری را هم بست می شناخت.

و برای حرم حضرت عبدالعظیم حسنی احترام ویژه ای قائل بود و به بست نشینان آن توجّه خاصی داشت.

از این رو، پیش از شکست آقا محمد خان قاجار از محمد خان سواد کوهی حکمران مازندران و خبر دستگیری او، کریم خان یکصد سوار را به فرماندهی احمد بیک فندرسکی از تهران به مازندران فرستاد تا این که آقا محمد خان قاجار را از محمد خان سواد کوهی تحویل گرفته، به تهران بیاورند.

کریم خان به احمد بیک سپرد که مواظب باشد که آقا محمد خان فرار نکند و نزدیک تهران از او بیشتر مواظبت شود؛ زیرا بعید نیست که او بگریزد و خود را به حرم حضرت عبدالعظیم برساند و در آنجا بست نشیند.

بنابراین، چون کریم خان زند، برای بست حضرت عبدالعظیم احترام فراوانی قائل بود، و هر مقصری با هر جرمی که در آن مکان مقدس به بست می نشست در امان بود، و کریم خان وی را از بست بیرون نمی کشید، حتی از رسانیدن آب و آذوقه و لباس به آن شخص ممانعت نمی کرد؛زیرامعتقد بود که هر گاه از رسانیدن آب و غذا به او جلوگیری شود، نسبت به میهمان حضرت عبد العظیم بی احترامی شده است.(۱)

او نسبت به حرم حضرت شاه چراغ نیز عنایت خاصی داشت و به

۱- ۱. ر.ک: «تاریخچه بست و بست نشینی» ص ۸۵.

پناهجویان آن مکان مقدس نیز مصونیت می داد.

در آغاز ورود کریم خان زند به شیراز حدود صد نفر از اشرار و دزدان شیرازی که تا آن روز از مردم باج می گرفتند و مردم شیراز از دست آن ها به جان آمده بوده بودند، به حرم شاه چراغ پناهنده شدند. فقط سه نفر از اشرار شیراز در شاه چراغ پناه نگرفتند.

کریم خان زند بعد از ورود به شیراز آن سه مرد شرور را دستگیر کرد و مقابل توپ گذاشت. ولی متعرّض پناهندگان به حرم شاه چراغ نشد و اقدام به اخراج آنها از آن مکان شریف نکرد.

آنها نزدیک شش ماه در شاه چراغ به سر بردند و در آن مدت از راه گدایی امرار معاش می کردند. و بدین ترتیب، حیثیت آنها به کلی از دست رفت. بعد از شش ماه از بست خارج شدند که به دستور کریم خان هر یک از آن ها که مرتکب قتل و جنایت شده بودند به مجازات خود رسیدند و مابقی آزاد شدند.

پس از طغیان و سرکشی حسینقلی خان قاجار در استرآباد، آقا محمد خان قاجار، که نزد کریم خان زند در شیراز بود، از ترس کشته شدن به حرم شاه چراغ پناه برد و در آنجا بست نشست. کریم خان بست او را محترم شمرده، متعرض او نشد. روزی که کریم خان زند برای زیارت شاه چراغ وارد آستان آن حضرت گردید، آقا محمد خان قاجار که در آنجا بست نشسته بود، بعد از زیارت، به حضور کریم خان رسید، شهریار زند گفت: دیشب دو بیت شعر مرا به یاد تو انداخت.

و گفتم تو اگر حضور داشتی پاسخ آن می گفتی و آن شعر این است:

لعبتی سبز چهر و تنگ دهان بفزاید نشاط پیر و جوان

معجر سر چوزان برهنه کنی خشم گیرد کف افکند ز دهان

ص: ۱۰۶

می خواهم بدانم این دو بیت را که سروده و معنای آن چیست؟ آقا محمد خان بی درنگ گفت: شهریارا! این دو بیت از طاهر بن فضل بن محمد بن محتاج چقایی «ابوالمظفّر چقایی» است که در سال ۳۷۷ ه . ق. در سن هفتاد سالگی زندگی را بدرود گفته است. کریم خان گفت: آفرین! من اسم شاعر را می دانستم، ولی از تاریخ فوت او بی اطلاع بودم و اینک معنای آن چیست؟

آقا محمد خان گفت: شهریارا! این مکان مقدس و محترم است و این شعر را نمی توان در این مکانت شریف معنا کرد. کریم خان که می خواست با آقا محمد خان شوخی کند، گفت: تو هم که اینجا بست نشسته ای و از این مکان خارج نمی شوی، تا بتوانی خارج از این مکان شریف شعر را معنا کنی.

آقا محمد خان گفت: شهریارا! اگر من بدانم که مورد عفو و عطوفت شما هستم، از این مکان خارج می شوم.

کریم خان گفت: بسیار خوب، تو مورد عفو و بخشش ما هستی و از این مکان خارج شو.

آقا محمد خان، با کرنش و تواضع در محضر مبارک شاه چراغ از آنجا خارج شد و با کریم خان به قصر سلطنتی رفت و در مجلس شاهانه کریم خان آن دو بیت را معنا کرد.

باری، کریم خان حرمت این اماکن قدسی را ارج می نهاد و نسبت به حرم حضرت معصومه علیهاالسلام آن فرمان بلند و جاودانه را صادرکرد.

شاهان قاجار نیز نسبت به بارگاه حضرت معصومه علیها السلام احترام ویژه ای قائل بودند. بعد از آقا محمد خان قاجار، فتحعلی شاه به قم احترام خاصی می گذاشت. او هنگامی که وارد قم می شد، پیاده راه

می رفت و سوار بر مرکب نمی گردید. آن گونه که گفته شده، فتحعلی شاه پیش از رسیدن به سلطنت نذر کرده بود که اگر بر تخت سلطنت بنشیند، این شهر را جلوه ای از عمران و آبادانی سازد. و ساختمان های بزرگ و زیبا در آن بنا کند. و از سوی دیگر، مردمش را از هر مالیاتی معاف بدارد. چون به تخت نشست، به عهد خود وفا کرد. بارگاه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام را به زیباترین شکل تزیین و طلا کاری نمود.(۱) پس از فرمان کریم خان و نیز توجهات فتحعلی شاه به بارگاه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام این مرکز آسمانی مورد سوء استفاده اشرار قرار گرفت؛ لذا ناصرالدین شاه در پیامی بست این مکان مقدس را به این گونه اعلام کرد:

حسب الامر اقدس «محض ملاحظه رفاه حال مظلومین و ملحوفین چنین قرار دادند که روضه مقدسه حضرت معصومه قم و قبّه متبرکه شاهزاده عبدالعظیم واجب التعظیم برای مردم، سوای اشرار و مفسدین و مقصرین و قاتلین بست باشد. که اگر به کسی ظلمی واقع شده نتواند کیفیت را به عرض اولیای دولت قاهره به زودی برساند، خود را به پناه روضه منوّره آن دو بزرگوار برده، مراتب مظلومی و بی جرمی خود را به اولیای دولت قاهره معلوم سازد تا اولیای دولت علیّه نیز در مقام تحقیق بر آمده، بعد از اطمینان از بی تقصیری او بدانچه مقتضای عقل و انصاف و باعث رفاه اوست، حکم نمایند. و حکم فرمودند که بعد از این به این گونه مظلومین که به روضه آن دو بزرگوار پناه می برند، کسی متعرض نشود».(۲)

ص: ۱۰۹

۱- ۱. «سفرنامه اوژن فلاندن به ایران» ترجمه حسین نورصادقی، صص ۱۲۳ - ۱۲۲.

۲- ۲. روزنامه وقایع اتفاقیه، شماره ۵۶، ص ۳۰۳. در این روزنامه کراماتی از بارگاه حضرت معصومه ذکر گردیده که به پاس تبرک چند نمونه را ذکر می کنیم: خانمی از اهل ساوه به مرض استرخا و فلج گرفتار شده و مدتی اطبا معالجه کرده بودند فایده ندیده در این اوقات در حالت یأس از معالجه اطبا و شدت مرض و دلشکستگی التماس کرده بود که کسان او، او را به زیارت روضه مطهره حضرت معصومه علیها السلام بیاورند. او را به زیارت آوردند و صبح تا عصر در بالای سر ضریح مقدس گریه و زاری و عجز و الحاح نموده، وقت عصر او را خواب گرفته، بعد از مدتی خدام آمده او را بیدار کردند. وقتی که بیدار شد خود را در کمال تندرستی و قوت دیده، از جای برخاست و سر تشکر و تزلزل بر زمین گذاشته، سجدات شکر الهی به عمل آورد. خدام آن حضرت بعد از مشاهده این حالت جناب متولی باشی و خان حاکم را استحضار دادند و صدای تکبیر و صلوات از خاص و عام که مشاهده این حالت را کرده بودند، بلند شد. برای انتشار این کرامت از آن بضعه دودمان امامت، بالای گلدسته صحن مقدسه گلدسته خوان به مناجات برآمد، نقار خانه شادیانه را به نوازش در آورده، اهالی شهر و اطراف از دور و نزدیک به آن آستان ملایک مطاف به زیارت و طواف آمده، ازدحام تمام در صحن مقدسه شده بود. (شماره ۴۰۵، ص ۲۷۳۸). و نیز نوشته اند: در این اوقات جمع کثیری از اهالی نجف آباد و سایر ملوکات اصفهان به زیارت حضرت معصومه علیها السلام آمده بودند. در روز پنجشنبه بیست و پنجم شوال بعد از ظهر در بالای گنبد مطهره دو مرتبه نور باران شد؛ به طوری که جمیع زائرین علی رؤس الاشهاد مشاهده نمودند. یک مرتبه یک لمعه نور زرد و سبز رنگی به مثابه دو گوی مرغ از قبه منوره به قدر دو زرع بلند و روشن شده پس از آن منبسط گردید به روی گنبد مطهره نثار شد که آثارش به قدر پانزده دقیقه منجلی بود. و همچنین بعد از ساعتی دیگر پنج لمعه نور مجددا که هر یک به مثابه ستاره ای بود از گنبد مطهره بلند

شـده، پخش گردیـد. و در همان شب زنی اهل نجف آباد که چشـمش نابینا شده و ابدا جایی را نمی دید، شب در حرم مطهر مانده، دست توسل به ذیل تفضل سـرکار فیض آسا زده، با عجز و الحاح تمام استدعای بینایی کرده بود. مقارن صبح خواب او را ربوده، حضـرت معصومه بـا حضور امام الثقلین علی بن موسـی الرضا علیه السـلام دستی به چشم آن بانو کشـیده، او را شـفا مرحمت فرمودند. پس از طلوع صـبح زوّار ریخته و لباس او را جهت تبرک بردند. و در آن روز در نقارخانه شادیانه در آستانه مطهره زدنـد. و همچنین دو شب بعـد از آن نیز یـک نفر مرد نجف آبادی که جمیع اعضای او فلـج شـده بود و قادر به حرکت نبود، شفا عطا فرمودند؛ به طوری که آثاری از ناخوشی از او باقی نمانده بود. آن روز هم در نقارخانه شادیانه زده شد. (همان، ص ۲۲۳۸). و در شماره ۱۷، صفحه ۸۳ آن روزنامه چنین آمده: از خوارق عادت که به معجزه حضـرت معصومه علیها السـلام دلالـت دارد، این است که در روزنـامه قم نوشـته بودنـد که در روز اول مـاه رجب طرف عصـر یک ساعت به غروب مانـده از بالای قبّه روضه منوره سـفیدیی روشن مانند نور منجلی بود به نوعی که در روز روشن با شـعاع آفتاب شـعاع نمایان و به طرف آسـمان مساعـد بود. و تا آنجا که قابل مشاهـده بود این نور نمایان بود. و نیز در روزنامه قم نوشـته اند که در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان دور گنبـد بقعه متبرکه حضـرت معصومه علیها السـلام بعـد از ظهر نورباران شـد. که جمیع خـدمه و سایر مردم مشاهـده می نمودنـد و صـلوات بر جنـاب ختمی رسل و هادی سـبل رسول الله صـلی الله علیه و آله می فرسـتادند. و این معنا به کرّات در آن مشهد متبرکه و بعضی اماکن مشرفه مشهود گردیده است.

سیر بست نشینی در آستانه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام

«از آغاز قرن سوم و چهارم، قم به عنوان یگانه پایگاه شیعه، مورد توجه بوده و مرکز مهاجرت و ملجأ پناهجویان بود. خاندانهای مختلفی اعم از سادات و غیر سادات به این شهر کوچ کرده و در حرم «اهل البیت علیهم السلام» امان و آرامش یافتند؛ ولی به نظر می رسد بست نشینی «معمولی» در آستانه مقدسه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام از قرن هفتم و هشتم معمول بوده است».(۱)

گفته شد که خواجه شمس الدین صاحب دیوان، در اوایل عصر مغول چون خود را در خطر دید، از اصفهان به قم آمد و در حرم حضرت معصومه علیها السلام که در آن وقت خارج شهر بود، بست نشست تا سرانجام او را با حیله و نیرنگ خارج کردند، و اتابک «یوسف شاه» که توانسته بود خواجه رابا لطائف الحیل از حرم خارج سازد، مورد تشویق و لطف «ارغون خان» قرار گرفت.(۲)

در زمان صفویه بست نشینان آستانه مقدسه کریمه اهل بیت علیهم السلام بیشتر کسانی بودند که مقروض بودند و قدرت پرداخت قرضهای خود را نداشتند و یا نمی خواستند پرداخت کنند.

ولی پس از فرمان بلند و دامنه دار کریم خان زند که بارگاه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام را بست اعلام کرد و فرمود: «بعد از صدور

۱- ۱. «تاریخ مذهبی» علی اصغر فقیهی، ص ۲۲۶.

۲- ۲. همان.

فرمان لازم الاذعان عالی، مِن بعد کسی که در آن مأمن مصون از فتن عافیت گزینند و در آن بارگاه خلایق امید گاه صدرنشین گردد، مادام حصول رضا و ظهور خواهش او به طریق استرضاء از آن آشیان ملایک پاسبان او را اخراج ننمایند».(۱)

مسأله بست نشینی رونق عجیبی یافت و هر کس متهم می شد یا مورد غضب قرار می گرفت و یا قتل و جنایتی می کرد، به این بارگاه پناه می جست. در آن ایام که قانون و مقرراتی برای رسیدگی به اتهامات و اختلافات وجود نداشت و بیشتر والیان و حاکمان افراد مستبد و زورگو و اکثر آنان از خوانین بزرگ بودند که برای مصادره اموال دیگران و گرفتن زمینهای آنان از وارد ساختن هر گونه تهمت و افترا به آنان دریغ نمی کردند، این اماکن شریف دریچه امیدی بود تا مردم بتوانند خود را از شر ظالمان در امان دارند.

گفتنی است که در روند تحولات بست نشینی انحراف پیش آمد و به تدریج از بست نشینی سوء استفاده شد که در خاتمه کتاب به آن خواهیم پرداخت. بعید نیست این که اطراف حرم حجره ها می ساختند، در ارتباط با بست نشینان بوده باشد.

کارری، که در زمان «شاه سلیمان صفوی» به ایران آمده و قم را دیده، به موضوع بست نشینی اشاره کرده و چنین گفته است: «در اطراف حرم چند حجره وجود دارد که اشخاص قرضداری که نتوانند از عهده پرداخت دین خود بر آیند، در آنجا متحصن می شوند و در طول تحصّن با هزینه آن آستان امرار معاش می کنند و طلبکاران نیز راه و اختیاری

۱- ۱. «برگی از تاریخ قم» مجموعه اسناد خطی، ص ۲۲۲.

برای مطالبه طلب خود ندارند».(۱)

هانری رنه آلمانی در ضمن وصف قم می گوید: «جانیان و بزهکاران برای فرار از مجازات به این شهر (قم) می آیند و در زیر دیوارهای حرم حضرت معصومه پناهنده می گردند».(۲)

تاورنیه که سفرنامه مفصلی دارد و در زمان شاه صفی به ایران و قم آمده در زمینه بست نشینی در حرم حضرت معصومه علیها السلام چنین می گوید: «اشخاصی که به خاطر عدم امکان پرداخت قرض خود به بست می نشینند، در همان اطاقهای اطراف حیاط اول آستانه حضرت معصومه منزل می کنند و محل پناه آنها می شود.

بعد می گوید: «محل های بست در ایران مثل بست گاه های ما نیست که شخص متحصن باید کفیل مخارج خود شود؛ در ایران هر کس داخل بست می شود، تمام حوائج او را از موقوفات می دهند و او ابدا نگران خوراک و زندگی خود نیست و در کمال فراغت خاطر در بست می ماند تا دوستانش در فرصت مناسب به یاری او بشتابند و مشکل او را برطرف نمایند».(۳)

دوراند انگلیسی که در حدود هفتاد سال پیش در ایران بوده، چنین گفته است: «قم برای پناهنده شدن و به قول خود ایرانی ها بست نشینی، مکان جالب توجهی است و سنت بست نشینی در این کشور توسعه عجیبی دارد».(۴)

خانم کارلا سرنا، در سفرش به ایران، می گوید: «یکی از شهرهایی که

۱- ۱. «سفرنامه کارری» ترجمه دکتر عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، ص ۵۵.

۲- ۲. «از خراسان تا بختیاری» ص ۸۵۷.

۳- ۳. «سفرنامه تاورنیه» تألیف: ژان باتیست تاورنیه، صص ۸۳ - ۸۲.

۴- ۴. «سفرنامه دوراندی» ص ۳۱.

توجه مرا به خود جلب کرده است، شهر مقدس قم است». سپس درباره قم چنین می نویسد: «قم نزدیکترین شهر متبرّک و مقدس نزدیک تهران است. این شهر بین تهران و اصفهان واقع شده است... این شهر شهرت خود را مدیون مقبره فاطمه معصومه است... ناصر الدین شاه بارها آرامگاه اجداد خود را، که احتمالاً خود نیز در آنجا به خاک سپرده خواهد شد، زیارت کرده است. هنگامی که به قم می رود، درباریان و ملایان و گروهی از مردم با وی همراهند.

چون مشاهد، برای کسانی که مورد غضب شاه یا دولت اند، «بست» تلقی می شوند، غالبا مجرمینی که بدین مکان ها پناهنده می شوند، مورد عفو قرار می گیرند و به ندرت اتّفاق می افتد که حتی مرتکبین جرایم سنگین پس از پناه آوردن به مشاهد مقدس مورد عفو قرار نگیرند».(۱)

خاورشناس مجاری، آرمنیوس وامیری، نیز در سفری که به قم داشته خاطره خود را چنین گزارش می کند: «نخستین منظره قم با گنبدهای سبز رنگش پیش چشم ما نمودار شد، این جا شهر مقدس زنان ایرانی است؛ زیرا مدفن ابدی فاطمه معصومه علیها السلام خواهر امام رضا علیه السلام به همراه چهار صد و چهل و چهار پارسای دیگر است. او در آرزوی دیدار برادر از بغداد به مشهد سفر می کند، لیکن در سر راه خود بیمار شد و رحلت نمود...

این شهر صیت دیگری هم دارد که کمتر غبطه آور است و آن هم مکان امن خطاکارانی است که از مزیت بست نشینی آن سود می جویند.

ص: ۱۱۳

۱- ۱. «قم از نگاه بیگانگان» محمد جواد صاحبی، صص ۱۲۱ - ۱۲۰.

اگر فرد گناهکار از چنان بختی برخوردار باشد که از دست جلاد بگریزد و خود را در میان دیوارهای مقدس آن برساند، از هر نوع مجازات در امان می ماند».(۱)

دوره سلطنت قاجار بر ایران، اوج رواج بست نشینی در ایران است. قدرت مطلقه و عنان گسسته شاهان، موجب گردید بزرگ و کوچک، گاه و بی گاه به پناهگاه و بست بگریزند؛ چون فشار و ظلم از سوی حاکمان و فقدان عدالتخانه و مرکز دادرسی مردم را مجبور می ساخت که برای رهایی از چنگال ظلم به اماکن مقدس پناهنده شوند.

از این رو، وقتی که قائم مقام فراهانی صدراعظم لایق و با کفایت محمد شاه به توطئه «سرجان کمپل» به دست شاه به قتل رسید و اموال و کتابخانه ممتاز او مصادره شد، فرزندان و بستگانش تحت تعقیب قرار گرفتند. و بدین سبب عده ای از آنها در قم بست نشستند تا از خشم و غضب شاه رهایی یابند.

«چند سالی که از این ماجرا گذشت، شاه بر سر لطف آمد و مقرّر داشت برخی از نزدیکان او را که در قم بست نشسته بودند، با مهربانی از بست بیرون بیاورند.

بر اساس گزارشی که به حاجی میرزا آقاسی فرستاده شده، میرزا علی، پسر قائم مقام از بست بیرون آمده، به سلطان آباد (اراک) رفت؛ ولی دیگران که در قم بست نشسته بودند، به هیچ وجه راضی نشدند از آنجا بیرون بیایند؛ زیرا اعتمادی به قول و قرار محمد شاه و حاجی آقاسی، صدر اعظمش نداشتند. تنها به زور ممکن بود آنان را از بست

۱- ۱. همان، ص ۱۳۵.

بیرون بیاورند که آن خلاف حکم پادشاه بود. سیزده سال در بست ماندند تا امیر کبیر آمد و بستگان قائم مقام را از بست بیرون آورد و در حمایت خویش قرار داد. و این طولانی ترین بست نشینی در قم بوده است».(۱) به هر روی، سنت بست نشینی در دوره قاجار به اوج خود رسید و این جریان ادامه داشت.

مواردی از بست نشینی نیز در اوائل سلطنت منحوس خاندان پهلوی در این بارگاه رخ داده که به دو نمونه از آن اشاره می گردد:

۱. بر اساس نامه ای که از سوی تولیت وقت آستانه مقدسه، سید محمد باقر حسینی، به کفیل بلدیه قم ارسال می گردد، به تحصن سه نظامی در حرم مطهر اشاره می شود. این است متن نامه:

سواد مراسله آقای سرهنگ، «کریم آقا خان» کفیل محترم بلدیه مرکز.

فدایت شوم! مرقومه شریفه مورخه ۱۸ / آذر ماه، زیب وصول ارزانی فرموده از سلامت و اعتدال مزاج آن یگانه دوست معظم نهایت مسرت و انبساط حاصل گردید.

در خصوص سه نفر نظامیان که در آستانه مقدسه متحصن شده، اشعار شده بود که به وسیله[ای] آن ها را مطمئن نموده، از تحصن خارج شوند ؛ بر حسب مرقومه عالی اقدام نموده، تاکنون موفق به مقصود نگردیده، انشاء الله تعالی در مواقع مقتضیه کوشش می نماید، شاید موفق شوم. همواره از سلامت حالات، مسرور و متشکرم فرمایید. ایام جلالت و شوکت برقرار باد!جمادی الاخره ۱۳۴۶ ه .ق(۲)

و نیز در این خصوص، نامه ذیل از سوی تولیت ارسال گردیده است:

۱- ۱. «تاریخچه بست و بست نشینی» ص ۹۴.

۲- ۲. «برگی از تاریخ قم» اسناد خطی آرشیو آستانه مقدسه.

۲. خدمت کفیل محترم گروهان مستقل (۱۳) امنیه کل مملکتی دام اقباله:

مراسله مورخه ۳ اردیبهشت نمره ۵۳۰ واصل، در خصوص نظامی فراری متحصن اشعار داشته که با وسایل مقتضیه تحویل اداره امنیه شود، جوابا زحمتی می دهد، همان موقع که خبر تحصن مشار الیه در آستانه مقدسه رسید، کارکنان و اجراء آستانه متبرکه در صدد مواعظ و نصایح متحصن بر آمده، [تا شاید] متقاعد شود]و [بیرون بیاید، تاکنون نپذیرفته است، مجددا هم تأکید مندند ؛ ایام بکام باد.(۱)

ذوالحجه الحرام ۱۳۴۶ ه. ق.

اکنون که جلالت اماکن قدسی تجلّی کرده و جایگاه رفیع این اماکن، روشن شد، نیکوست به حرمت شکنان تاریخ نیز اشاره ای بشود.

بست شکنان حرمت شکن

۱. حمله به مرکز توحید «بست توحید»

ابرهه: چهل سال پیش از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابرهه بن الصباح الاشرم پادشاه یمن با سپاهی بزرگ به سوی حجاز رهسپار گردید؛ تا کعبه را ویران سازد.

ابرهه، سوگند یاد کرد که کعبه را ویران سازد. بدین منظور، لشکری آماده ساخت و فیلان جنگی را پیشاپیش سپاه خود قرار داد؛ و مصمم شد خانه ای را که قهرمان توحید «ابراهیم خلیل» ساخته، یا نوسازی کرده بود از بین برده و ویران سازد، سران عرب موقعیت را حساس و

۱- ۱. همان.

خطرناک ارزیابی کرده و استقلال و شخصیت ملت عرب را در آستانه سقوط یافتند ولی قدرت و پیروزیهای گذشته ابرهه آنان را از هر گونه مقابله و مبارزه با او باز می داشت.

ابرهه با سپاهیان خود به سرزمین مغمس که در نزدیکی مکه بود رسید، آنجا را اردوگاه خویش قرار داد و یکی از سرداران خود را موظف کرد تا شتران و دامهای اهل مکه را غارت کند.

از جمله شترانی که غارت شد دویست شتر از عبدالمطلب بود از سوی دیگر یکی از سرداران خود را به نام «حناطه» مأمور کرد که پیام وی را به پیشوای قریش برساند و به او چنین خطاب کرد:

صحنه ویران شدن کعبه در نظرم مجسّم می گردد و بدون شک در آغاز کار قریش از خود مقاومت نشان خواهند داد ولی برای جلوگیری از خون ریزی هر چه زودتر راه مکه را پیش گیر و بزرگ قریش را از این تصمیم مطلع ساز تا در مقابل سپاه من مقاومت نکنند. مأمور ابرهه وارد مکه شد، دسته های مختلف مردم مکه را دید که در گوشه و کنار به گفتگو مشغول بودند از بزرگ مکه جویا شد او را به خانه عبدالمطلب هدایت کردند. او به حضور عبدالمطلب رسید. پیام ابرهه را اعلام کرد، عبدالمطلب پس از شنیدن آن چنین گفت: «ما هرگز در مقام دفاع بر نخواهیم آمد، کعبه خانه خداست، خانه ای است که بنیان آن را «ابراهیم خلیل علیه السلام» پی ریزی کرده است، خدا، هر چه صلاح بداند همان را انجام خواهد داد.

سردار ابرهه از متانت و گفتار منطقی عبدالمطلب شگفت زده شده و از او خواست همراه او به اردوگاه ابرهه برود. وی با تنی چند از فرزندان خود به لشگرگاه ابرهه روانه شد، عظمت و بزرگی پیشوای

قریش ابرهه را حیرت زده ساخت تا آنجا که از تخت فرود آمـد و دست عبدالمطلب را گرفت و در کنار خود نشاند، سپس با کمال ادب از عبدالمطلب سؤال کرد، که چرا به اینجا آمده است، و چه می خواهد؟

وی پاسخ داد: شتران تهامه و از جمله دویست شتر که به من تعلق دارد توسط سپاه تو به غارت رفته، خواهش من این است که دستور دهید آنها را به صاحبان خود بازگردانند.

ابرهه گفت: «سیمای نورانی و تابناکت تو را در نظرم بزرگ متجلی ساخت ولی درخواست کوچکت از عظمت و جلالت تو کاست. من انتظار داشتم که سخن از کعبه به میان آوری و تقاضا کنی که من از این هـدف، که بنیان عزّت و عظمت شـما را ویران می سازد باز ایستم، نه این که درباره چند شتر ناچیز و بی ارزش سخن بگویی و در این راه وساطت نمایی.

عبـدالمطلب با جمله ای فروغ ایمان خود و عظمت کعبه را آشـکار و جاودانه نمود. او گفت: «اَنا ربُ الابل و للبیت ربّ یمنعه» من صاحب شترانم، خانه خود صاحبی دارد که از هرگونه تجاوز او را حفظ می کند».

ابرهه پس از شـنیدن این جمله سـری تکان داد و با قیافه مغرورانه گفت: «در این مسـیر کسـی را قـدرت نخواهـد بود که مرا از هدفم باز دارد، آنگاه دستور داد اموال غارت شده را به صاحبان آنها رد کنند.

قریش با بی صبری تمام انتظار بازگشت عبدالمطلب را لحظه شماری می کردند تا از نتیجه گفتگوی او با ابرهه آگاه گردند.

وقتی عبـدالمطلب بازگشت به قریش دسـتور داد هر چه زودتر با اموال و دامهای خود به کوهها پناه برند تا از هر گونه گزند و آسیب در امان باشند. طولی نکشید که همه مردم خانه و کاشانه خود را ترک کرده

و به کوهها پناه بردنـد، در همان شب عبـدالمطلب با تنی چنـد از قریش از کوه پایین آمـده و خود را به در کعبه رساندنـد، در حالی که اشک در اطراف چشـمان او حلقه زده بود با آهی سوزان حلقه در کعبه را به دست گرفت با چنـد بیت با خدای خود گفتگو کرد و گفت:

بارالها! یگانه پناه ما تویی و به غیر تو امیدی نیست، آنان را از حریم خود باز دار، دشمن کعبه دشمن توست. پروردگارا! دست آنـان را از خراب کردن خـانه خود کوتـاه فرمـا، پروردگـارا! بنـده تو از خانه خود دفاع می کنـد تو نیز از خانه خود دفاع کن، مرسان آن روزی را که صـلیب آنان پیروز گردد و خدعه و نیرنگ آنان فاتح و غالب شود. آنگاه حلقه در کعبه را رها نمود و به قلّه کوه پناه برد که از آنجا جریان را مشاهده کند.

تجلی قدرت حق تعالی (نابودی حرمت شکنان)

صبحگاهان که ابرهه و سـپاهیانش آماده حرکت به سوی مکه شدند؛ ناگهان دسته هایی از پرندگان از جانب دریا ظاهر شدند که هر کدام با منقار و پاهای خود حامل سنگهای ریزی بودند.

سایه مرغان، آسـمان لشکرگاه را تیره و تار ساخت. آنان با سـنگهای ریز به فرمان خدا لشکر ابرهه را سـنگ باران کردند، به گونه ای که سـرهای آنان مجروح و گوشـتهای بـدن آنان متلاشـی شد، یکی از آن سـنگ ریزه ها به سـر «ابرهه» اصابت کرد. ترس سراسـر بـدن او را فرا گرفت، یقین پیـدا کرد که قهر و عـذاب الهی او را احـاطه کرده است، به لشـکریان خـود نگریسـت مشاهده کرد اجساد آنان مانند برگ درختان به زمین ریخته، بی درنگ دسـتور بازگشت به یمن را صادر کرد، باقیمانده لشکر ابرهه به سوی صنعا حرکت کرد ولی در طول راه بسیاری از سپاهیان او بر اثر زخم و غلبه ترس

و وحشت جان سپردند، خود ابرهه نیز چون به صنعا رسید، گوشتهای بدن او فرو ریخته و با وضع عجیبی جان سپرد.(۱)

این حادثه بزرگ با این بیان در پرتو وحی جاودانه شد: «آیا ندیدی که پروردگار تو با اصحاب فیل چه کرد؟ آیا مکرشان را در گمراهی و تباهی قرار نداد، دسته هایی از پرندگان را به سوی آنها فرستاد؛ تا سنگهایی از گل پخته به آنها افکنده و اجساد آنان را مانند برگهای خورد شده قرار داد».(۲)

۲. حمله به بیت نبوت

قریش و بست شکنی: پس از مبعوث شدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اعلام آشکار رسالت خویش، قریش بر آزار و اذیت آن حضرت افزودند و از هر گونه آزار روحی و جسمی آن حضرت کوتاهی نکردند و در سرزمین مقدس مکه و در کنار کعبه اقدام به آزار آن حضرت می نمودند.

روزی ابوجهل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در صفا دید به او ناسزا و بد گفت، رسول اکرم صلی الله علیه و آله پاسخ او را نداد، و راه منزل خویش را در پیش گرفت، و به خانه رفت. باز همین فرعون مکه به آزار آن بزرگوار اقدام نمود. روزی در محفل قریش چنین گفت: «شما ای گروه قریش می بینید که محمد چگونه دین ما را بد می شمرد و به آیین پدران ما و خدایان ما بد می گوید و ما را جاهل و بی خرد می شمارد».(۳)

به خدا سوگند فردا در کمین او می نشینم و سنگی را در کنار خود

۱- ۱. «المیزان» علامه طباطبایی، ج ۲۰، صص ۳۶۳ – ۳۶۲ ؛ «السیره النبویه» ج ۱، صص ۶۲ – ۴۳ ؛ «کامل» ج ۱، صص ۴۴۶ – ۴۴۲ ؛ «بحار الانوار» ج ۱۵، صص ۱۴۶ – ۱۳۰.

۲- ۲. سوره فیل.

۳- ۳. «السیره النبویه» ج ۱، صص ۲۹۷ – ۲۹۶.

می گذارم. هنگامی که محمد سر به سجده گذاشت سنگ را بر سر او می زنم. فردای آن روز پیامبر صلی الله علیه و آله برای نماز وارد مسجد الحرام شد و میان رکن یمانی و حجرالاسود به نماز ایستاد. گروهی از قریش که از تصمیم ابوجهل آگاه بودند متحیّر و متفکر، که آیا ابوجهل در این مبارزه پیروز می گردد یا نه؟

پیامبر صلی الله علیه و آله سر به سجده نهاد ابوجهل از کمین گاه خود برخاست و نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله آمد ولی چیزی نگذشت که ترسان و لرزان با چهره ای متغیّر و رنگ پریده به سوی قریش بازگشت همه به سوی او دویدند و گفتند چه شد یا ابا حکم؟! وی با صدایی بسیار ضعیف که حاکی از ترس و اضطراب او بود گفت: «منظره ای در برابر دیدگانم مجسم شد که در تمام عمر نظیر آن را ندیده بودم و از این رو ترسیده و از تصمیم خود منصرف شدم».(۱)

به هر روی، انواع آزارها را بر آن حضرت روا داشتند، روزی عقبه بن ابی معیط ، پیامبر صلی الله علیه و آله را در حال طواف دید. به آن حضرت ناسزا گفت و عمامه او را به گردنش پیچید و از مسجد بیرون کشید گروهی از ترس بنی هاشم پیامبر صلی الله علیه و آله را از دست او آزاد ساختند.(۲)

آزار و ستمی که آن حضرت از ناحیه عموی خود «ابولهب» و همسر او «ام جمیل» می دید بی سابقه بود، خانه پیامبر صلی الله علیه و آله در همسایگی آنها قرار داشت، آنان از ریختن هر گونه خاکروبه بر سر و صورت آن بزرگوار دریغ نداشتند. این آزار و اذیتها ادامه داشت تا سرانجام قریش در دارالندوه اجتماع کردند و به مشورت پرداختند.

۱- ۱. فروغ ابدیت، آیه الله سبحانی، ج ۱، ص ۲۷۵.

۲- ۲. «بحار الانوار» ج ۱۸، ص ۲۰۴.

جلسه مشورتی سران، در دارالندوه منعقد گردیده سخنگوی جمعیت در آغاز نشست، سخن از قدرت رو به رشد اسلام و نیز تمرکز نیروهای اسلام در مدینه به میان آورد و سپس افزود: «ما مردم حرم پیش همه قبائل محترم بودیم ولی محمد صلی الله علیه و آله میان ما سنگ تفرقه افکند و خطر بزرگی برای ما ایجاد نمود. اکنون که جام صبر ما لبریز شده است راه نجات این است که یک فرد با شهامت از میان ما انتخاب شود و به زندگی محمد صلی الله علیه و آله در پنهانی خاتمه دهد و اگر بنی هاشم به نزاع و حمایت او بر خیزند دیه و خونبهای او را بپردازیم، مردی ناشناس که خود را نجدی معرفی کرده بود با این نظریه مخالفت کرد، ابوالبختری گفت: صلاح این است که ما پیامبر خدا را زندانی کنیم و از روزنه کوچکی نان و آب به او برسانیم و از این طریق جلو انتشار آیین آن حضرت را بگیریم.

بار دیگر آن پیرمرد نجدی لب به سخن گشود و گفت: «این نظریه دست کم از نظریه سابق ندارد. سرانجام، ابوجهل یا آن پیرمرد اعلام کرد بهترین راه برای نابود کردن محمد صلی الله علیه و آله آن است که از تمام قبایل قریش افرادی انتخاب شوند و شبانه به طور دسته جمعی به خانه او حمله ببرند و او را قطعه قطعه کنند تا خون او در میان تمام قبائل پخش گردد، در این صورت بنی هاشم قدرت نبرد با تمام قبائل را نخواهند داشت. این نظریه به اتفاق آراء تصویب شد و افراد تروریست برای انجام این نقشه انتخاب شدند و قرار شد که چون شب فرا رسید آنان مأموریت خود را به انجام رسانند.(۱)

ص: ۱۲۲

۱- ۱. «طبقات الکبری» ابن سعد، ج ۱، صص ۲۲۸ - ۲۲۷ ؛ «السیره النبویه» ج ۲، صص ۷۲ - ۶۹.

یورش به خانه وحی یا نخستین بست شکنی در تاریخ اسلام

فرشته وحی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از نقشه شوم مشرکان آگاه ساخت و او را فرمان داد تا به مدینه مهاجرت کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله برای خنثی کردن نقشه کافران و گمراه ساختن آنان از علی علیه السلام خواست در رختخواب آن حضرت بخوابد تا مشرکان تصور کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه بیرون نرفته و در درون خانه است و فقط به محاصره خانه آن حضرت بیندیشند و در این فرصت پیامبر بتواند خود را به نقطه ای برساند که امن باشد. علی علیه السلام پذیرفت و آن حضرت از آغاز شب در خوابگاه پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید و برد سبز رنگی را که پیامبر هنگام خواب بر روی خود می افکند بر روی خود قرار داد. پاسی از شب گذشت چهل نفر مأمور ترور اطراف خانه پیامبر صلی الله علیه و آله را محاصره کردند. آنان از شکاف در به درون خانه نگاه می کردند و وضع خانه را عادی دیده و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را خفته در خوابگاه خود می دیدند. در این هنگام پیابر خدا صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت که از خانه بیرون برود، دشمن اطراف خانه را در محاصره داشت و کاملاً مراقب اوضاع بود از طرف دیگر، اراده خدای بزرگ بر این قرار گرفته بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از چنگال دشمنان نجات دهد.

باری، قوای کفر اطراف خانه وحی را احاطه کرده و منتظر فرمان بودند که به درون خانه روند و پیامبر صلی الله علیه و آله را در خوابگاه خود قطعه قطعه کنند، عده ای اصرار داشتند که همان نیمه شب نقشه خود را عملی سازند. ابولهب از آن میان برخاست و گفت: «زنان و فرزندان بنی هاشم

در داخل خانه هستند. ممکن است در این حمله به آنان آسیب برسد، سرانجام پرده های شب یکی پس از دیگری کنار رفت و صبح صادق دهان بگشود، شور و شوق عجیبی در مشرکان پدید آمد، آنان تصور می کردند که به زودی به هدف خود خواهند رسید. در حالی که دستها به قبضه شمشیر و تمام وجود آنها را آتش غضب فرا گرفته بود شتابان وارد حجره پیامبر صلی الله علیه و آله شدند. در این حال علی سر از بالش برداشت و برد سبز رنگ را کنار زد و با کمال شجاعت و متانت بر آنان بانگ زد چه می گویید؟ و چه می خواهید؟ گفتند محمد را می خواهیم. او کجاست؟ فرمود: «مگر محمد صلی الله علیه و آله را به من سپرده بودید تا از من تحویل بگیرید. او اکنون در خانه نیست».(۱)

۳. یورش به خانه علی و فاطمه «بست امامت»

بعد از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خاطر انحرافی که در نظام رهبری اسلام روی داد علی علیه السلام و برخی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه علی علیه السلام حضور داشتند و به خاطر اعتراض به سقیفه و عملکرد آن از حضور در جماعت مسلمانان خودداری می کردند. این داستان در المصنّف چنین نگاشته شده: «أنّه حين بويع لابى بكر بعد رسول الله صلى الله عليه و آله كان على و الزبير يدخلان على فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه و آله فيشاورونها و يرتجعون فى امرهم، فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب، خرج حتى دخل على فاطمه فقال يا بنت رسول الله... و ايم الله ما ذاك بمانعى ان اجتمع هؤلاء النفر عندك؛ ان امرتهم اَن يحرق عليهم البيت، قال: فلما خرج عمر جاؤها فقالت: تعلمون انّ عمر

۱- ۱. این ایثار و فداکاری علی علیه السلام در پرتو وحی جاودانه شد و سروش وحی این شهامت علی را چنین ستود: «وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَشْرِى نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ وَ اللّهُ رَئُوفٌ بِالْعِبادِ»، بقره:۲، آیه ۲۰۷.

قدجاءنی و قد حلف بالله لئن عدتم لیحرقن علیکم البیت و ایم الله لیمضین لما حلف علیه...(۱)

هنگامی که مردم با ابوبکر بیعت کردند علی علیه السلام و زبیر در خانه فاطمه علیها السلام به گفتگو و مشاوره پرداختند. این خبر به عمر بن خطاب رسید او به خانه فاطمه علیها السلام آمد و گفت: ای دختر رسول خدا به خدا سوگند اگر اینها در این مکان اجتماع کنند خانه را بر آنان آتش خواهم زد، هنگامی که عمر خارج شد و آنان نزد فاطمه علیها السلام آمدند آن حضرت داستان آمدن عمر و تهدید او را برای آنان نقل کرد وفرمود: به خدا سوگند او به آن چه قسم یاد کرده عمل خواهدکرد.

به هر روی، فاطمه علیها السلام متوجه سر و صدایی می گردد که بیرون از منزل آن حضرت برپاست. فریاد می زنند بیرون بیایید! بیرون بیایید و گرنه همه تان را آتش می زنیم. دختر پیامبر خدا به در حجره می رود در آنجا با عمر مواجه می شود که آتش در دست دارد.

عمر! چه شده؟ چه خبر است.

علی علیه السلام عباس و بنی هاشم باید به مسجد بیایند و با خلیفه پیغمبر بیعت کنند.

کدام خلیفه؟ امام مسلمانان هم اکنون درون خانه عایشه بالای جسد مطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته است. عمر گفت: از این لحظه امام مسلمانان ابوبکر است، مردم در سقیفه بنی ساعده با او بیعت کردند. بنی هاشم هم باید با او بیعت کنند و اگر نیایند خانه را با هر که در او هست آتش خواهم زد مگر آن که شما هم آنچه مسلمانان پذیرفته اند بپذیرید.

عمر می خواهی خانه ما را آتش بزنی؟ آری»(۲) بنابر نقل عبدالفتاح

ص: ۱۲۵

۱- ۱. «المصنف» ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۵۷۲.

۲- ۲. «زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام» دکتر جعفر شهیدی، صص ۱۰۹ - ۱۰۸.

عبدالمقصود عده ای که از خدا می ترسیدند و رعایت منزلت پیامبر خدا را پس از او می کردند گفتند ابا حفص! فاطمه علیها السلام در این خانه است، بی پروا فریاد زد، باشد. سپس نزدیک خانه شد در زد آنگاه با مشت و لگد به در کوبید تا به زور وارد شود.(۱)

باری حرمت خانه علی و فاطمه علیهما السلام را شکستند.

پس از این واقعه نیز، به دنبال گفتگو و مشاجره ای که میان علی علیه السلام و ابوبکر رخ داد دستور ترور علی علیه السلام را در مسجد صادر کردند.

داستان از این قرار است شیخ صدوق(ره) در علل چنین آورده است: «پس از آن که ابوبکر فدک را اشغال کرد و عاملان فاطمه علیها السلام را از آنجا بیرون کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد آمد. ابوبکر در مسجد بود و جمعی از مهاجر و انصار بر گردش نشسته بودند.

علی علیه السلام فرمود: «ای ابابکر چرا فاطمه علیها السلام را از آنچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از سالیان پیش به او داده بودند محروم ساختی؟

ابوبکر گفت: «فدک مال مسلمانان بود اگر فاطمه شاهد عادل بیاورد فدک را به او باز گردانم. در غیر این صورت فاطمه حقی ندارد.

علی علیه السلام فرمود: «آیا بر خلاف آنچه بر سایر مسلمانان داوری می کنی بر ما حکم می رانی؟

ابوبکر گفت: خیر، همان گونه که بر مسلمانان داوری می کنم با شما

ص: ۱۲۶

۱- ۱. «الامام علی علیه السلام» عبدالفتاح عبد المقصود، ج ۴، ص ۲۷۶.

هم داوری می کنم.

علی علیه السلام فرمود: «اگر راست می گویی به من بگو اگر در دست مسلمانان مالی باشد و من ادعا کنم که آن مال برای من است از چه کسی گواه طلب می کنی؟

ابوبکر گفت: از شما گواه می خواهم.

علی علیه السلام فرمود: «مگر فدک در دست ما نبود؟ پس با وجود آن که فدک در دست ما بود و دیگران ادعا می کنند چرا از ما شاهد می طلبی. ابوبکر ساکت شد، پس از آن علی علیه السلام روبه ابوبکر کرد و فرمود آیا قرآن خوانده ای؟ ابوبکر گفت آری.

پس آن حضرت فرمود: «خبر ده مرا که آیه «انما یرید الله لیذهب.... در شأن چه کسانی نازل شده است.

ابوبکر گفت: در شأن شما نازل شده است.

علی علیه السلام فرمود: آیا گواهی را علیه فاطمه علیها السلام می پذیری. ابوبکر گفت آری. علی علیه السلام فرمود: خداوند به طهارت و پاکی فاطمه گواهی می دهد. چگونه تو گواهی انسانی را علیه او می پذیری. مگر نه این است که تو گواهی خداوند را مردود می شماری.

ابوبکر شرمنده به منزل مراجعت کرد. به سراغ عمر فرستاد و داستان را برای او تعریف کرد. عمر گفت: درمان این مشکل خالد بن ولید است. به سراغ خالد فرستادند او آمد. ابوبکر گفت: «خالد ما تصمیم گرفته ایم که فرمانی بزرگ را به عهده تو بگذاریم.

خالد گفت: فرمانبرم، ولو کشتن علی علیه السلام باشد. ابوبکر گفت: بلی فرمان کشتن علی علیه السلام است. ابوبکر گفت: در مسجد

در کنار او قرار بگیر و در هنگام نماز آنگاه که سلام نماز را گفتم گردن علی علیه السلام را بزن. خالد در هنگام نماز در کنار علی علیه السلام ایستاد. اما ابوبکر در حین نماز ترسید و از تصمیم خود منصرف شد.

پیش از آن که نماز را تمام کند به خالد گفت ای خالد دستور را اجرا نکن... .(۱) البته در این مسجد و به دست خالد علی علیه السلام ترور نشد ولی راه برای دشمنان آشکار شد که اگر کسی خواست علی علیه السلام را به شهادت برساند هنگام خواندن نماز او را ترور نماید. و سی سال بعد در مسجد کوفه هنگام نماز علی علیه السلام به شهادت رسید.

۴. بنی امیه و هتک حرمین شریفین

بد نام ترین گروهی که به نام اسلام بر مردم حکومت راندند خاندان بنی امیه بودند. با جرأت می توان گفت: زشت ترین پیامد و میراث سقیفه برای اسلام و مسلمانان، به قدرت رسیدن این طایفه بود. گروهی که ذاتا با اسلام دشمن بودند تا آن زمان که بازار بت و بت پرستی رونق داشت با اسلام جنگیدند و رهبری جنگ بدر و احد و احزاب را بر عهده داشتند و چون بازار شرک و بت پرستی از رونق افتاد، رنگ عوض کرده و در سنگر نفاق و دورویی راه و روش دیرینه خود را ادامه دادند ؛ با مردم و اسلام بازی کردند، به مقدسات اسلام اهانت کردند. فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در مسلخ بیداد و ستم خود قتل عام کردند، شاخسار شجره مبارکه عترت را درهم شکستند، یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را کشتند، منبرش را شکستند. حرم پیامبر خدا را به اسارت بردند، کوشیدند تا مفاخر و مکارم آل الله را وارونه جلوه دهند و به گمان خود،

۱- ۱. «علل الشرایع» شیخ صدوق، باب ۱۵۱، ص ۱۹۱.

فروغ دین خدا را محو نمایند.

نیزه هایشان از خون گلوی فرزندان زهرا علیها السـلام نوشید و شمشیر هایشان حریص به ریختن خون فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود.

جفـای این خانـدان کعبه را طعمه آتش سـاخت و مـدینه شـهر پیامبر صـلی الله علیه و آله و روضه نبوی را به غارت گرفت.(۱) براستی از معجزات اسلام است که با وجود همه دشمنیهای این خاندان باقی و جاودانه بماند.

یزید و غارت مدینه

طبری می گویـد: «چون مردم مدینه با عبدالله بن حنظله بن ابی عامر انصاری بیعت کردند بر عثمان بن محمد و مردم بنی امیه و قریشـیانی که هم عقیده آنها بودند تاختند و آنان را که در حدود هزار نفر بودند از مدینه بیرون راندند. مروان و جمعی از بنی امیه نامه ای به یزید فرسـتادند و از او تقاضای کمک کردند. چون نامه به یزید رسـید به عمرو بن سعید پیام داد که با لشکریان روانه مدینه گردد ولی او نپذیرفت.(۲)

آنگاه قاصد نزد مسـلم بن عقبه فرسـتاد، بنابر نقل یعقوبی مسـلم در آن هنگام در فلسطین می زیست و بیمار بود، او را نزد خود به منزل فرا خوانـد و داسـتان انقلاب مـدینه را برای او نقـل کرد. مسـلم گفت ای امیر مرا بر سـر ایشان بفرست به خـدا سوگند مـدینه پیامبر را زیرو رو می کنم. یزیـد او را به فرمانـدهی پنج هزار نفر به مدینه فرسـتاد و او هم واقعه حره را پدید آورد.(۳) و تلخنامه ای در تاریخ اسلام رقم زد.

ص: ۱۲۹

۱- ۱. «مصباح الزائر» سید بن طاووس، صص ۴۶۵ - ۴۶۴ ؛ «عمده عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار» یحیی بن الحسن الاسدی الحلی(المعروف بابن البطریق)، صص ۳۲۱ - ۳۲۰.

۲- ۲. «تاریخ طبری» تألیف محمد بن جریر طبری، ج ۵، صص ۴۸۳ - ۴۸۲.

۳- ۳. «تاریخ یعقوبی» احمد بن ابی یعقوب، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، صص ۱۹۰ - ۱۸۹.

طبری تعداد لشکریان مسلم را بیست هزار نفر ذکر کرده است: «یزید برای بازدید سپاه آمد شمشیری آویخته بود و یک کمان عربی به شانه داشت و شعری می خواند به این مضمون: وقتی شب سر رفت، و قوم در وادی القری فرود آمدند، ابوبکررا خبر کنید، که بیست هزار کس از سالخورده و جوان توانی دید، که همگی مستند....

این سپاه به سالاری مسلم بن عقبه از پیش یزید حرکت کرد. یزید به او گفت: «اگر حادثه ای برای تو رخ داد حصین بن نمیر سکونی را بر سپاه جانشین کن». و سپس به او چنین گفت:... و چون غلبه یافتی مدینه را سه روز به سپاهیان واگذار و هر مال و هر برده و سلاح و خوردنی که در آن هست از آن سپاه تو باشد».(۱)

مسلم بن عقبه با سپاه روان شد و چون مردم مدینه از آمدن او با خبر شدند به بنی امیه که آنجا بودند تاختند و آنان را در خانه مروان زندانی کردند و گفتند دست از شما بر نمی داریم تا سوگند یاد کنید که حادثه ای برای ما ایجاد نکنید و زمینه های نفوذ به شهر را به دشمن اطلاع ندهید.

بنی امیه به خدا سوگند یاد کردند و پیمان بستند که به آنان خیانت نکنند.(۲) ریاست مردم مدینه در این قیام با عبد الله بن حنظله بود، اطراف مدینه خندقی کنده بودند مسلم بن عقبه کنار خندق آمد و خواست تا از کناری از کناره های آن خندق به درون شهر آید. او را میسّر نشد ولی مروان بعضی از مردم مدینه را فریب داد و همراه صد سوار وارد شهر شد و سواران پشت سر او به سوی مدینه تاختند کشتند و ویران کردند

۱- ۱. «تاریخ طبری» محمد بن جریر طبری، ج ۵، ص ۴۸۴.

۲- ۲. همان، ص ۳۱۰۴.

و کمتر کسی باقی مانـد که کشته نشد و حرم پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله را مباح گذاشت.(۱) آنگـاه مردم را در قبا جمع کرد تا آن که به عنوان بنـدگان یزیـد با او بیعت کننـد: «ثم اخـذهم بالبیعه لیزیـد علی أنهم عبیـد لیزید»(۲) مردی از قریش را آوردند به او گفتند بیعت کن به گونه ای که بنده خالص یزید باشی، گفت: چنین بیعت نمی کنم گردن او را زدند.(۳)

از مردم مدینه تا توانستند کشتند و خانه ها را ویران ساختند، خانه ای نماند که غارت نشد. بعضی گفته اند شش هزار و پانصد نفر از مردم را کشتند.(۴)

ابو مخنف گفته: از اعیان قریش هفتصد نفر را کشـتند و طبری نگاشـته از قاریان مدینه هفتصد و سه نفر را کشتند.(۵) و هموی نگارد: «این حادثه وحشتناک روز چهارشنبه ۲۸ ذی الحجه سال ۶۳ هجری بود».(۶)

بـاری، یـوم الحره، تلخنـامه بزرگ اسـلام است که قلم از ذکر فجـایع آن بر خود می لرزد، در این حـادثه ابن عقبه مـدینه را به حمامی از خون تبدیل کرد. آن گونه که در تاریخ او را «مسرف بن عقبه» لقب دادند.(۷)

پیش بینی فاطمه علیها السلام

زهرا علیهـا السـلام در بستر بیمـاری به هنگام عیادت زنان مهاجر و انصار، از چنین رخـدادهایی خبر داد. به راستی فروغ سـخن فاطمه علیها

۱- ۱. «تاریخ یعقوبی» ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، ص ۱۹۰.

۲- ۲. «عمده العیون صحاح الاخبار» ص ۳۲۲.

۳- ۳. «تاریخ یعقوبی» ج ۲، ص ۱۹۰.

۴- ۴. «عمده عیون صحاح الاخبار» ابن البطریق، ص ۳۲۱.

۵- ۵. همان، ص ۳۲۱، به نقل از طبری.

۶- ۶. «تاریخ طبری» ج ۵، ص ۴۸۷.

۷- ۷. «بحار الانوار» ج ۴۶، ص ۱۲۲، ح ۱۴.

السـلام درخشید آنگاه که فرمود: «اما لعمر الهکنّ لقد لقحت فنطره ریثما تنتح، ثم احتلبوا طلاع القعب دما عبیطا و ذعافا ممقرا. هنالک یخسـر المبطلون. و یعرف التّالون غبّ ما اسّس الاوّلون. ثمّ اطیبوا عن انفسکم نفسا و طأمنوا للفتنه جأشا. و ابشروا بسیف صارم، و بقرح شامل و استبداد من الظالمین، یدع فیئکم زهیدا و جمعکم حصیدا، فیاحسره لکم! و انّی بکم».(۱)

به خدایتان سوگند! آنچه نباید بکنند کردند. نواها ساز و فتنه ها آغاز شد. حال لختی بپایند! تا به خود آیند و ببینند چه آشوبی خیزد و چه خونها بریزد، شـهد زنـدگی در کامها شـرنگ و جهان پهناور بر همگان تنگ گردد. آن روز اهل باطل در زیانند و آینـدگان به گناه رفتگان گرفتار «بـد بـذری افشانـده انـد و بد محصولی درو خواهند کرد». اکنون آماده باشـید! که گرد و بلا انگیخته شـد و تیغ خشم خـدا از نیـام انتقـام آهیخته، شـما را نگـذراد، تا دمار از روزگارتان بر آرد، آنگاه دریغ سودی نـدارد. جمع شما را بپراکند و بنیانتان را برکند. دریغا که دیده حقیقت بین ندارید.(۲)

اکنون مردم مـدینه مشاهده می کردند که آنچه فاطمه علیها السـلام گفته بود آشـکار گردید؛ و پرتوی از آن سـخنان آسـمانی آشکار گردید.

او گفته بود تخم آشوب در خاطره ها کاشـته شد و زمانه آبسـتن حوادث ناگواری است، خطر سقوط و هرج و مرج و استبداد، غارت و قتل، همه در منظر زهرا بود. اما به زودی نه، بلکه اندکی درنگ لازم است تا نتیجه دهد و آن وقت است که این جمع از پستان روزگار پر فتنه که از زهر مملو گشته به جای شیر، خون زهر آلود خواهند نوشید و

۱- ۱. «بلاغات النساء» ابوالفضل احمد بن ابی طاهر، المعروف بن ابن طیفور، ص ۲۰.

۲- ۲. «زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام» دکتر سید جعفر شهیدی، ص ۱۵۲.

ظرفهای خود را از خون مالامال خواهند نمود، زیان و خسارت دامن مردم هوسباز باطل گرا را خواهد گرفت و نسل های آینده نتیجه وحشتناک بنیانگذاران را خواهند دید و بر بانیان این اساس ستم نفرین خواهند کرد.

به هر روی گردنهای خمیده به لبه شمشیرهای برّان تسلیم خواهد شد و سرهای فرود آمده در برابر ناکسان به خاک پست سپرده خواهد شد، جنگهای خونین استبداد با یک دست گریبان آنها را خواهد گرفت و با دست دیگر شلاق دیکتاتوری و قانون شکنی بر سرشان خواهد زد، آشوب و هرج و مرج عمومی زهرش را به کامشان خواهد ریخت و چوب حراج به هستی و شرفشان خواهد زد و همه را یکجا به یغما خواهد برد.(۱)

آتش زدن کعبه

پس از غارت و کشتار مردم مدینه مسلم بن عقبه به قصد جنگ با عبد الله زبیر از مدینه خارج شد و آهنگ مکه کرد، و چون به گردنه «مشلل» رسید مرگ او فرا رسید. او حصین بن نمیر را فرا خواند و به جانشینی خود برگزید و به او گفت: چون به مکه رسیدی مردانه جنگ کن و سپس جان داد و به جهنم واصل شد. او را به خاک سپردند، پس از دفن، کنیز یزید بن عبد الله بن زمعه آمد و او را از گور بیرون آورد و بر فراز سنگی قرار داد. مردم می آمدند و او را سنگسار می کردند، چون خبر به حصین بن نمیر رسید باز گشت و او را دوباره دفن کرد و عده ای

۱- ۱. «فروغ آفتاب» ص ۲۴۸؛ «معانی الاخبار» صدوق ترجمه عبدالعلی محمدی، ج ۲، ص ۳۳۴.

را نیز به قتل رساند.(۱) «بعضـی نوشته اند چون آن زن قبر آن سفاک را شکافت دید مار سیاهی دهن باز کرده و بر گردن آن ملعون پیچیـده شـده است. ترسـید نزدیک نرفت صبر کرد تا مار از او دور شـد آنگاه مرده آن سفّاک را بیرون آورده و آتش زد».(۲)

حصین بن نمیر با سپاهش وارد مکه شد و در حرم با ابن زبیر آغاز جنگ کرد، جنگ سخت و خونینی میان دو لشکر بر پا شد؛ شامیان منجنیقها برافراشـتند و کعبه را آتش باران کردند. افراد زیادی کشـته شدند و کعبه آسـیب دید. از سنگ و آتش فضای مکه تیره و تاریک شد. آتش به پرده کعبه افتاد، سـقف خانه خدا و دو شاخ باقی مانده از قربانی اسماعیل بسوخت، صاعقه ای از آسمان فرود آمد و یازده نفر از خدمه منجنیقها را هلاک کرد.(۳)

بنا به نقل واقدی ابن زبیر شصت و چهار روز در محاصره بود.(۴)

هر زمان که دو سـپاه روبه رو می شدنـد عبد الله بن عمر لیثی (قاضـی عبدالله زبیر) بر بام کعبه می ایسـتاد و با صدای بلند فریاد می زد: ای مردم شام این شـهر حرم خـداست که در جاهلیت نیز مورد احترام بود. و پناهگاه حیوانات و پرنـدگان است. از خدا بترسید و حرمت این شهر را پاس بدارید. ولی شامیان فریاد می زدند: اطاعت، اطاعت، حمله، حمله.

یعقوبی آتش سوزی کعبه را به سال ۶۳ هجری نوشته است.(۵) ولی

۱- ۱. «تاریخ یعقوبی» ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، ص ۱۹۱.

۲- ۲. «؟ در وقایع ایام و شهور «محرم و صفر» تألیف: حاج شیخ ذبیح الله محلاتی، ص ۳۲۷، ۳۲۶.

۳- ۳. «تاریخ یعقوبی» ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، ص ۱۹۱؛ «قلائد النحور» شـیخ ذبیح الله محلاتی«وقایع محرم و صفر»، ص ۳۲۸.

۴- ۴. «تاریخ طبری» ج ۵، ص ۴۹۸.

۵- ۵. «تاریخ یعقوبی» ج ۲، ص ۱۹۲.

طبری در تاریخ خود چنین می نگارد: چون سه روز از ربیع الاول سال شصت و چهارم گذشت خانه را با منجنیقها زدند و به آتش کشیدند. و رجزی به این مضمون می خواندند: «منجنیقی چون قوچی کف به لب آورده که با آن، چوبهای این مسجد را می زنیم!»(۱)

باری کعبه در شعله ستم یزید آتش گرفت و نام سیاه او را سیاه تر ساخت. حصین بن نمیر که مجری فرمان او بود با این ننگ در تاریخ ماندگار شد و ابوحره مدنی در زشت خویی او چنین سرود:

ابن نمیر بئس ما تولی قد احرق المقام و المصلی(۲)

در خلال همین آتش افروزی ها بود که یزید در ربیع الاخر سال ۶۴ هلاک شد.(۳)

چون این خبر به مکه رسید آتش جنگ خاموش شد. دوباره بازار ابن زبیر رونق یافت. طبری می گوید: چون خبر مرگ یزید به ابن نمیر رسید، قاصدی نزد عبد الله بن زبیر فرستاد و گفت: «امشب وعده ما و تو در ابطح». و چون روبه رو شدند حصین بدو گفت: اگر این مرد مرده باشد تو از همه افراد به خلافت شایسته تری ؛ بیا با تو بیعت کنم. آنگاه با من به شام بیا که این سپاه که فرمانبر من است همه از دلاوران شامند و همه در رکابت جانفشانی کنند. و به خدا سوگند دو کس با تو مخالفت نکنند، مردم را امان می دهیم و این خونهایی که میان ما و تو بوده و خونهایی که میان ما و جنگ آوران حرّه بود باطل اعلام می کنیم. راوی می گوید: «مانع ابن زبیر از این که بیعت کند و تقاضای ابن نمیر را

۱- ۱. «تاریخ طبری» ج ۵، ص ۴۹۸.
۲- ۲. «قلائد النحور» ص ۳۲۷.
۳- ۳. «تاریخ طبری» ج ۵، ص ۴۹۸.

بپذیرد بد دلی و تردید او نسبت به ابن نمیر بود». (۱)

۶. عبد الله بن زبیر و هتک حرم

عبدالله بن زبیر حرمت حرم را بشکست و حرم امن الهی را مرکز قدرت طلبی خود قرار داد، سرزمینی که آن همه آیات قرآن و روایات آن را ستوده و تکریمش کرده اند، مرکزی برای فتنه و آشوب او گردید. چه خونها که در آن مرکز امن ریخته شد و چه اهانتها که به حریم قدسی کعبه وارد آمد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه چنین فرموند: «ان الله حرم مکه یوم خلق السماوات و الارض و هی حرام الی ان تقوم الساعه، لم تحل لاحد قبلی و لا تحل لاحد بعدی و لم تحل لی الا ساعه من نهار». (۲)

همانا خداوند مکه را از آغاز آفرینش زمین و آسمانها مرکز پاکی و قداست و حرمت قرار داد. و این شهر با همان حرمت و احترام است تا روز قیامت. جنگ و ستیز در آن برای هیچ کسی جایز نیست. چه قبل از من بوده و چه بعد از من باشد. و برای من هم فقط ساعتی از یک روز روا بود.

و نیز فرمودند: «فلا یحل لامرئٍ یؤمن بالله و الیوم الاخر ان یسفک بهادما و لا یعضد بها شجره، فان احد ترخص لقتال رسول الله فیها فقولوا: ان الله قد اذن لرسوله و لم یأذن لکم، و انما اذن لی فیها ساعه من نهار ثم عادت حرمتهاالیوم کحرمتها بالامس، و لیبلّغ الشاهد الغائب». (۳)

ص: ۱۳۶

۱- ۱. همان، ص ۵۰۲.

۲- ۲. «الحج و العمره فی الکتاب و السنه» تألیف: محمدی ری شهری، ص ۴۰، ح ۳۴.

۳- ۳. همان، ح ۳۵.

برای هیچ مسلمانی جایز نیست که خونی در آن بریزد و درختی را از آن قطع نماید. اگرکسی سؤال کند پس چرا رسول خدا با لشکر به این سرزمین آمد در پاسخ او بگویید همانا خداوند به پیامبرش اذن داد ولی به شما اذن نداده است. البته به من نیز فقط ساعتی در یک روز اجازه داد. ولی دوباره حرمت این سرزمین چون سابق گشت. «و جنگ و خونریزی در آن حرام است».

این سخن مرا حاضران به غائبان برسانند.

این سرزمین عرشی که نباید با سلاح در آن حرکت کرد، در اثر طغیان ابن زبیر چه مصیبتها دید و چه خونها که در آن ریخته شد.

امام حسین علیه السلام در گفتگویی که با ابن زبیر هنگام خروج از مکه داشت به او گفت: «انّ ابی حدثنی انّ بها کبشا یستحل حرمتها! فما احبّ ان اکون انا ذلک الکبش».(۱)

پدرم برایم گفت که مردی جنگجو (چون قوچ) حرمت حرم را حلال بشمرد و من دوست ندارم آن بوده باشم.

گذشته از این که ابن زبیر زمینه جنگ شامیان را فراهم کرد؛ خود نیز در سرزمین مکه به ستم مشغول بود.

یعقوبی در این باره چنین می نگارد:

«عبد الله بن زبیر با بنی هاشم سخت بنای تعدی را گذاشت و دشمنی با ایشان را آشکار ساخت تا آنجا که درود بر محمد و آلش علیهم السلام را از خطبه اش حذف نمود و چون به او گفته شد: چرا درود بر پیامبر را ترک کردی؟ گفت: او را خاندان بدی است که

۱- ۱. «فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)» ص ۳۶۴.

هرگاه ذکر او به میان آید گردن کشند، و هرگاه نامش را بشنوند سرهای خود را برافرازند.

ابن زبیر محمد حنفیه و عبد الله بن عباس و بیست و چهار مرد از بنی هاشم را گرفت که با او بیعت کنند و چون زیر بار نرفتند، آنان را در حجره زمزم حبس کرد و سوگند یاد کرد که اگر با او بیعت نکنند ایشان را آتش زند.

محمد حنفیه، نامه ای به مختار بن ابی عبید، بدین مضمون نگاشت: «به نام خدای بخشاینده مهربان. از محمدبن علی علیه السلام و کسانی که از آل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد وی اند به مختار بن ابی عبید و کسانی که از مسلمانان همراه اویند؛ اما بعد همانا پسر زبیر ما را گرفته و در حجره زمزم زندانی کرده و به خدای یگانه سوگند یاد کرده که اگر با او بیعت نکنیم ما را آتش زند، پس به فریاد ما برس.

مختار، ابو عبد الله جدلی را با چهار هزار سوار به کمک ایشان فرستاد و او به مکه آمد و حجره را شکست و به محمد بن علی گفت مرا با ابن زبیر بگذار تا به حسابش برسم، محمد بن علی گفت: او رحمش را قطع کرده ولی من نسبت به او چنین نکنم.

محمد حنفیه خبر یافت که پسر زبیر در خطبه به علی علیه السلام بد گفته است. پس به مسجد الحرام آمد و جهازی نهاد، و روی آن ایستاد و خدا را حمد و ثنا گفت و بر محمد و آلش درود فرستاد. آنگاه چنین فرمود: «چهره هایتان زشت و سیاه باد ای گروه قریش. آیا پیش روی شما به علی جسارت شود و شما می شنوید و سکوت می کنید. چرا نمی خروشید و فریاد نمی زنید؟

هان! که علی تیری خطاناپذیر بود ازتیرهای خدا بر دشمنانش،

چهره های ایشان را با شمشیر می زد و حق مظلومین را از حلقوم آنان بیرون می آورد وراه نفس را بر ایشان می بست.

آگاه باشید که ما نیز پوینده منهج او هستیم.

پس گفتارش به ابن زبیر رسید و گفت: پسران فاطمه ها را معذور داشتم. پس کنیز بنی حنیفه را چه می شود؟

به هر روی آن فاسق، بنی هاشم را از مکه بیرون کرد. محمد حنفیه را به ناحیه رضوی و عبد الله بن عباس را به طائف تبعید کرد.(۱)

طبری سوختن کعبه را نیز به ابن زبیر نسبت داده. او چنین نگاشته: «عروه بن اذینه می گوید: روزی که کعبه سوخته و آتش به آن رسیده بود با مادرم به مکه رفتم که کعبه را دیدم که از حریر برهنه، و رکن از سه جا شکافته بود. گفتم: کعبه را چه رسیده؟ یکی از یاران ابن زبیر را نشان دادند و گفتند: این مرد سبب آتش سوزی کعبه شد. او شعله ای را بر سر نیزه خویش گرفته بود، بادی وزید و شعله نیزه او به پرده های کعبه رسید، و آتش گرفت.(۲)

باری، کعبه چه در آتش باران شامیان سوخته باشد و یا در آتش افروزی زبیریان، چندان تفاوتی نداشت چون این دو گروه زبانه های دوزخ نفاق بودند که جهان آن روز اسلام را به آتش کشیده بودند. و هر دو از یک سرچشمه می آشامیدند و تا توانستند بر اسلام و قرآن تاختند.

۷. حجاج و خراب کردن کعبه

چون عبدالملک بن مروان مصعب بن زبیر را کشت، مردم را برای

۱- ۱. «تاریخ یعقوبی» ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، صص ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۲۰۵.

۲- ۲. «تاریخ طبری» ج ۵، ص ۴۹۹.

بیرون رفتن و جنگ با عبدالله بن زبیر فرا خواند.(۱)

حجاج بن یوسف ثقفی نزد او برخاست و گفت ای امیر، مرا به جنگ او بفرست، چون در خواب دیدم که او را سر بریدم و بر سینه او نشستم و او را پوست کندم».(۲)

عبد الملک گفت: تو را می فرستم و آنگاه او را با بیست هزار از مردم شام و غیر آنان راهی مکه کرد، حجاج به مکه رسید. نبردی سخت کرد، عبد الله به خانه خدا «کعبه» پناه برد، پس حجاج منجنیق ها را برافراشت و کعبه را سنگ باران و آتش باران کرد.(۳)

بنابر نقل طبری: ابن زبیر روز اول ذیقعده، سال ۷۲ هجری محاصره شد و حجاج هشت ماه و هفده روز او را در محاصره داشت.(۴) یوسف بن ماهک گوید: «منجنیق را دیدم که به کار بود و آسمان بغرید و برق زد، صدای رعد و برق از صدای سنگها بیشتر شد، مردم شام ترسیدند و از جنگ خودداری کردند، و خود سنگ در منجنیق ها نهاد و پرتاب کرد.

باری، صبحگاهان صاعقه ها پیاپی آمد و دوازده نفر از لشکریان حجاج را هلاک کرد. حجاج جنگ را ادامه داد و با منجنیق کعبه را سنگ باران کرد. تا آن که خانه را ویران ساخت و عبد الله بن زبیر را کشت؛ سر او و عبد الله بن صفوان و عماره بن عمرو را به مدینه فرستاد که آنجا نصب کنند و سپس نزد عبد الملک بن مروان برند و پیکر عبد الله را در تنعیم به دار زد. این حادثه در سال ۷۳ هجری رخ داد.(۵)

۱- ۱. «تاریخ یعقوبی» ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، ص ۲۱۳.

۲- ۲. همان.

۳- ۳. همان.

۴- ۴. «تاریخ طبری» ج ۶، ص ۱۸۹.

۵- ۵. همان، صص ۱۹۰ - ۱۸۹؛ «تاریخ یعقوبی» ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، صص ۲۱۴ - ۲۱۳.

۸. متوکل و اهانت به مقدسات

از بـدنام ترین شاهان بنی عباس متوکل عباسـی است که در دنائت، پستی و دشـمنی به فرزندان پیامبر صـلی الله علیه و آله آنی کوتـاهی نکرد. ابوالفرج اصـفهانی پیرامون او چنین می نگـارد: «و کان المتوکل شدیـد الوطأه علی آل ابی طالب علیه السـلام؛ غلیظا علی جماعتهم مهتما بامورهم، شدید الغیظ و الحقد علیهم؛ و سوء الظن و التهمه لهم...».(۱)

متوکل نسـبت به آل علی علیه السـلام به شدّت دشـمنی می ورزید و بر آنان سخت می گرفت، نسبت به آنان کینه و حسد می ورزیـد، به آنـان بـدگمان و همواره آنـان را متهم می نمود، وزیر او «عبیـد الله بن یحیی بن خاقان» نیز پیوسـته از بنی هاشم نزد متوکل سـعایت می نمود و او را تشویق به بدرفتاری با آنان می کرد. متوکل در بدرفتاری نسـبت به خاندان علوی گوی سبقت را از تمامی خلفای بنی عباس ربوده بود.

به دسـتور او برای مناطق و سرزمینهایی که شـیعیان حضور داشـتند والیان بی رحم و سـنگدل انتخاب می شدنـد که با آل علی علیه السلام به بدترین شکل ممکن رفتار نمایند.

عمر بن فرج از سوی او والی مکه و مدینه گردید. وی چنان بر آل علی علیه السلام سخت گرفت که آنان لباسی برای پوشیدن نداشـتند و گاهی گروهی از بانوان علوی یک دست لباس مناسب نداشـتند که در آن نماز گزارنـد. فقط پیراهن کهنه ای برای آنـان مانـده بود که هنگـام نماز به نوبت از آن اسـتفاده می کردنـد. مردم را منع کرده بود که به آنان کمک کننـد. و هر کس کمک می کرد او را مجازات می کردند. نوادگان رسول

۱- ۱. «مقاتل الطالبیین» ابوالفرج اصفهانی، ص ۳۹۵.

خدا صلی الله علیه و آله فقط با درآمد حاصل از چرخه ریسی زندگی می کردند و پیوسته چنین بود تا متوکل به هلاکت رسید.(۱)

او با حضرت امام علی النقی علیه السلام به شدّت بدرفتاری می کرد. آن حضرت را در سال ۲۳۳ از مدینه به سامرا فرا خواند تا آن حضرت و یارانش تحت نظر باشند. و نیز ارتباط مردم قم با آن حضرت را کنترل نماید. او به قدری از امام هادی علیه السلام بیمناک بود که لحظه ای آرام و قرار نداشت. مدام در پی آزار و اذیت آن حضرت بود. به آن حضرت اهانت می کرد. آن حضرت را به بزم شراب فرا خواند. مدتی آن حضرت را زندانی کرد. و به قتل تهدید نمود.(۲) متوکل نسبت به علی علیه السلام و خاندانش کینه و عداوت عجیبی داشت و اگر آگاه می شد که کسی نسبت به آن حضرت علاقمند است مال او را مصادره می کرد و جان او را می گرفت.(۳)

او نسبت به قبر مطهر امام حسین علیه السلام نیز اهانت کرد. ابوالفرج پیرامون این واقعه چنین نگاشته: «... و کان من ذلک ان کرب قبر الحسین علیه السلام، و عفی آثاره و وضع علی سائر الطرق مسالح له لا یجدون احدا زاره الا اتوه به، فقتله او انهکه عقوبه...».(۴)

متوکل در سال ۲۳۶ هجری دستور داد آرامگاه سرور شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام و بناهای اطراف آن را ویران کردند. و در آن کشاورزی نمودند. و نیز در اطراف آن سرزمین

۱- ۱. همان، ص ۳۹۶.

۲- ۲. «مروج الذهب» مسعودی، ج ۴، ص ۱۱؛ «وفیات الاعیان» ابن خلکان، ج ۳، ص ۲۷۲ ؛ «تذکره الخواص» ابن جوزی، ص ۳۶۱.

۳- ۳. «الکامل» ابن اثیر، ج ۷، ص ۵۵.

۴- ۴. «مقاتل الطالبیین» ابوالفرج اصفهانی، ص ۳۹۵.

پاسگاههایی قرار داد. تا از زیارت قبر آن حضرت جلوگیری نماید. و هر که به زیارت می آمد او را مجازات می کردند و یا می کشتند.

گویا هیچ یک از مسلمانان حاضر به خراب کردن قبر امام حسین علیه السلام نبوده است. لذا او این کار را توسط شخصی به نام دیزج انجام داد که یهودی الاصل بود. متوکل اعلام کرد رفتن به زیارت قبر امام حسین ممنوع است و اگر کسی به زیارت آن حضرت برود مجازات خواهد شد. او می ترسید قبر امام حسین علیه السلام پناهگاهی برای شورش و قیام علیه او گردد. و مبارزات و شهادت آن حضرت الهام بخش حرکت و قیام شیعیان و مسلمانان در مقابل ستمهای او باشد.(۱)

باری شیعیان و دوستداران امام شهیدان در هیچ شرایطی از زیارت تربت پاک آن حضرت باز نایستادند و انواع شکنجه ها را به جان پذیرا شدند. و بوسه بر تربت بهشتی آن بزرگوار را بر جان خود ترجیح دادند. پس از کشته شدن متوکل شیعیان با کمک علویان قبر مطهر آن حضرت را بازسازی نمودند. و دوباره مرکزی برای زیارت شیعیان و نیز دانشگاهی برای آموزش واژه های حریّت، شهادت، فداکاری و اسلامخواهی گردید.

۹. قرامطه و اهانت به کعبه معظمه

از گروه های منحرف و گمراه که با اساس اسلام مخالف بودند و به ساحت کعبه ومقدسات اسلامی اهانت کردند، فرقه قرامطه بودند.

۱- ۱. همان، ص ۳۹۶ ؛ «الکامل» ابن اثیر، ج ۷، ص ۵۵ ؛ «مروج الذهب» ج ۴، ص ۵۱.

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ملاحم از پیدایش این گروه و ستمگریهایشان خبر داده و چنین فرمودند: «ینتحلون لنا الحب و الهوی، و یضمرون لناالبغض و القلی، و آیه ذلک قتلهم وراثنا و هجرهم احداثنا».(۱)

امام فرمود: این گروه به ما دشمنی ورزند و نشانه آن این است که فرزندان ما را بکشند و سنن ما را نابود سازند. ابن ابی الحدید می گوید: آن چه علی علیه السلام فرمود در بستر تاریخ رخ داد و آشکار گردید: «و صحّ ما اخبره لانّ القرامطه قتلت من آل ابی طالب خلق کثیره و اسماؤهم مذکوره فی کتاب مقاتل الطالبیین».(۲)

قرامطه بسیاری از فرزندان آل ابی طالب را کشتند و اسامی آنان را ابوالفرج اصفهانی در کتاب خود ذکر نموده است. این گروه منحرف در دهه های آخرین قرن سوم و آغازین قرن چهارم ظاهر شدند و به شرارت و آتش افروزی پرداختند. طبری پیدایش آنان را چنین گزارش می کند: «آغاز کارشان چنین بوده که فردی از خوزستان به اطراف کوفه آمده و در محلی به نام «نهرین» اقامت گزید، به ظاهر زهد و دوری از دنیا پیشه خود ساخته، از برگ و حصیر خرما سبد می بافت و از کسب خویش نان می خورد. نماز بسیار می خواند و به دینداری تظاهر فراوان می کرد. چون افراد بر گرد او جمع می شدند، از دینداری و بی میلی به دنیا سخن می گفت. در هر شبانه روز پنجاه نماز می خواند و آن را واجب می شمرد.

کم کم ادعای بابیّت کرد و گفت: به سوی فردی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را فرا می خواند. مردم اطراف خود را به آیین خویش فرا خواند و

ص: ۱۴۴

۱- ۱. «بحارالانوار» ج ۴۰، باب ۹۳، ص ۱۹۱، ح ۷۵.

۲- ۲. همان.

راه و روش نـوین خـود را بر آنـان عرضه کرد. برخی از افراد نـادان به سوی او روی آورده و راه و روش او را پذیرفتنـد. از هر کسی که مسلک و مرام او را می پذیرفت یک دینار می گرفت و می گفت این را برای «پیشوا» می گیرد. بدین روش به اغوا و گمراه کردن مردم پرداخت. کم کم مسـلک او قـدرت گرفت مردم آن سامان پیروی او را پذیرفتند. دوازده نقیب معین کرد و به آنان فرمان داد که مردم را به این دین تازه تأسیس دعوت کننـد. به آنان گفت شـما چون حواریّون عیسـی بن مریم هستید. این گروه به تبلیغ آیین او پرداختنـد. از آنجـا که در دین جدیـد پنجـاه نمـاز واجب بود کشـاورزان از کـار کشاورزی خود باز مانـده و این خـبر به هیصم، مالـک و خـان آن نـاحیه رسـید. از این موضـوع برآشـفت. افرادی را فرسـتاد تـا این شـخص را که «کرمیته» نام داشت دسـتگیر کرده نزد او آورند. او را نزد وی آوردند. از مسلک و دین جدید او پرسش کرد. به هیصم مذهب خود را باز گفت؛ هیصم سوگنـد یاد کرد که او را بکشـد. سـپس دسـتور داد تا او را در اتاقی زنـدانی کردند. در را بر روی او بسته و کلید را هیصم زیر متکای خود قرار داد. به نوشیدن سرگرم شد. و سپس خوابید. یکی از کنیزان که در خانه بود بر حال «کرمیته» دل بسوخت. چون هیصم به خواب رفت آهسـته کلید را از زیر بالش او برداشـته در را گشود و او را نجات داد. آنگاه در را دوباره بسته و کلید را زیر بالش هیصم نهاد. صبحگاهان چون هیصم از خواب بیدار شد. کلید را برداشته در را باز کرد و «کرمیته» را در خانه نیافت. این خبر شایع شـد. مریـدان او گفتند او به آسـمان رفته و بر پایه این دروغ تبلیغات خود را گسترش دادند. سپس کرمیته را با تخفیف «قرمط» خواندند.(۱)

۱- ۱. «تاریخ طبری» ج ۱۰، ص ۲۴ – ۲۳.

و نیز از قول محمـد بن داود پیرامون او گفته: قرمـط مردی بود از سواد کوفه که غله هـای آن نـاحیه را بر گـاوان خویش حمل می کرد. نام وی حمدان و لقب او قرمط بود.(۱)

پس از رویش و پیـدایش این گروه گمراه و رونق بازارشان؛ طایی، احمـد بن محمـد از برنامه آنان مطلع شد. از آنان خواسـت که هر یـک سالانـه یـک دینـار به او بدهنـد و در غیر این صـورت گزارش آنـان را به سـلطان خواهـد داد. او از این راه ثروت فراوانی را به دست آورد. ــ به نظر می رسـد آن یـک دیناری که از پیروان خود به عنوان پیشوا می گرفت، به این شـخص می داد.ــ قرامطـه نیز به نشـر آیین خـود مشـغول بودنـد. پس از آغـاز شـرارت آنـان جمعی از مردم کـوفه نزد سـلطان رفته و به او گزارش دادنـد که این گروه دین جدیـدی غیر از اسـلام آورده انـد. خون همه مسـلمانان را مبـاح می شـمارند. طـایی به پـاس درآمـدهای کلانـ خود به حمـایت آنان برخاسـته و با دروغهای خود از دخالت سـلطان جلوگیری کرد. پادشاه نیز به گفته آن جمع اهمیت نداد.

باری این گروه کتابی آوردند که در آن چنین آمده است: به نام خدای رحمان و رحیم. فرج بن عثمان که از دهکده ای به نام نصـرانه چنین می گوید و مردم را به سوی مسـیح فرا می خواند که او عیسـی است و او کلمه است و او مهدی است و او احمد بن محمـد بن حنفیه است و او جبرئیـل است و می گویـد که مسـیح در پیکر انسانی بر او ظاهر شـده و به او گفته که تو دعوت کننده ای و تو پیشوا و دلیلی و تو ناقه ای و تو دابه ای و تو روح القدسی و تو یحیی هستی و به او اعلام کرده که نماز

۱- ۱. همان، ص ۲۵.

چهار رکعت است. دو رکعت پیش از برآمدن خورشید و دو رکعت پیش از غروب آفتاب و اذان نماز این است الله اکبر، الله اکبر، اشهد ان لا ـ اله الا ـ الله، اشهد ان آدم رسول الله، اشهد ان یوحنا رسول الله...» و این که در هر رکعت استفتاحی را که بر احمد بن محمد بن حنفیه نازل شده بخواند.

او گفت نماز به سوی بیت المقدس بخوانید و حج نیز به سوی بیت المقدس است. روز دوشنبه به جای روز جمعه باشد و سوره ای را با این عبارتها می خواندند. الحمد لله بکلمته و تعالی باسمه، المتخذه لاولیائه باولیائه، قل ان الاهله مواقیت للناس، ظاهرها لیعلم عدد السنین و الحساب و الشهور و الایام...».(۱)

مزخرفات و مذعبلاتی را به هم بافته و ساخته و پرداخته کردند و همانند همان مطالبی که دین آوران قرن چهارده و رسولان مبعوث از عرشه کرسی قدرت بریتانیا (انگلستان) آوردند. و بر عده ای خواندند. «به نظر می رسد که این گنداب نیز از همان چشمه حنظل جاری و اندیشه های نصرانیت در هر دو آشکار بوده است». دیگر از باورهای این گروه آن بوده که در هر سال دو روز روزه واجب است. یکی مهرگان و دیگری نوروز. از دیگر احکام آنان این بود نبیذ حرام، ولی شراب حلال است. در جنابت غسل واجب نیست مگر وضویی همانند وضوی نماز و خرافاتی دیگر.(۲)

طغیان و اهانت به مقدسات

ص: ۱۴۷

۱- ۱. همان، ص ۲۶.

۲- ۲. همان.

اوج طغیان این گروه را می توان پس از سال ۳۱۵ هجری دانست. این گروه علاوه بر نظریات وحشتناک، در قتل و غارت مردم نیز سرآمد بودند. سلیمان جنابی قرمطی رهبر این فرقه گمراه بود که او آتشی بزرگ در سرزمین عراق و حجاز افروخت. در نبردی که با ابن ابی الساج داشت او را شکست داد و او و یارانش را به قتل رساند.(۱)

در سال ۳۱۶ جنابی با مردم رحبه نبرد کرد و افراد زیادی از آنان را کشت. گروهی را نیز به دیار ربیعه فرستاد تا با اعراب بدوی آن ناحیه نبرد کنند. این گروه به مردم بیچاره حمله کردند و آنان را غارت نمودند. پنج هزار شتر و گوسفند آنان را به غنیمت گرفتند. پس از آن قرمطیان سوی رقه رفتند تا با مردم آنجا نبرد کنند. مردم آن منطقه با آنان به جنگ برخاسته و مقاومتی پایدار از خود نشان دادند. از بام خانه ها بر آنان سنگ و آجر می افکندند. و نیز تیرهای زهرآلود را به سوی آنان پرتاب می کردند. لاجرم نزدیک به یکصد نفر از آنان کشته شد و شکست خورده از آنجا باز گشتند.(۲) بدین گونه این گروه جاهل قتل و غارت را ادامه دادند.

هجوم به مکه معظمه

در همین سال (سال ۳۱۶) ابوطاهر سلیمان بن جنابی قرمطی ــ که خدایش لعنت کند ــ سوی مکه رفت و وارد سرزمین امن الهی شد. در هنگام برگزاری مراسم حج او به مردم مکه حمله کرد. حاجیان را قتل و عام نمود. مُحرمانی را که در مسجد الحرام به پرده کعبه آویخته بودند،

۱- ۱. «دنباله تاریخ طبری» تألیف: عریب بن سعد قرطبی، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، ج ۱۶، ص ۶۹۱۹ - ۶۹۱۸.

۲- ۲. همان.

به قتل رساند. حجرالاسود را از مقام خود برکند و آن را برد. درهای کعبه را نیز کند. پرده کعبه را باز کرد. و آن خانه عرشی را از پوشش برهنه ساخت. همه آثار و نفایسی را که در آن خانه بود غارت کرد. درّ یگانه که مردم می گفتند چهارده مثقال وزن دارد به سرقت برد و نیز دو گوشوار ماریه، و شاخ قوچ ابراهیم و عصای موسی که هر دو روپوش طلا- داشت و جواهر نشان بودند همراه خود برد، یک طبق و یک دوک طلا و هفده قندیل نقره را که در خانه خدا بود غارت کرد. سه محراب نقره ای که از قامت انسان کوتاهتر بودند و در بالای کعبه نهاده شده بود به یغما برد. البته پس از سالها حجرالاسود را باز گردانید ولی از آنچه ربوده بود اثری باز نگشت. گویند جنابی «لعنه الله علیه» بر بام کعبه رفت تا ناودان طلا را برکند، ناودان از چوب بود و پوشش طلا داشت. مردم بنی هذیل از طرف کوه ابو قبیس او را تیرباران کردند. ناچار قرمطیان و جنابی از کعبه دور شدند و به ناودان دست نیافتند.(۱)

باری این گروه جاهل به تمام مقدسات اسلام اهانت کردند. احکام دین اسلام را باطل اعلام نمودند. شیخ صدوق پیرامون این گروه ضاله و گمراه چنین نگاشته: «و امالقرامطه فقد نقضت الاسلام حرفا حرفا لانها ابطلت اعمال الشریعه و جاءت بکل سوفسطائیه».(۲)

اندیشه های نادرست و اعمال رکیک آنان چنان است که در بدنامی و زشت خویی این گروه شهره خاص و عام شدند و در تاریخ پلیدترین نام و مسلک را از آن خود ساختند. سال هجوم قرامطه بر اهل مکه و

۱- ۱. همان.

۲- ۲. «کمال الدین» شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۰۲.

حجاج سالی است که تناثر الکواکب بوده. شیخ طوسی به نقل از جماعتی از حسین بن علی بن بابویه (برادر شیخ صدوق) نقل می کند که هجوم و قتل و غارت قرامطه مکیان و حاجیان را در سالی است که به «تناثر الکواکب» معروف شده است. در همین سال بود که (پدرم علی بن بابویه) نامه ای به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی سومین سفیر فرستاد و از او اذن خواست تا به حج مشرف گردد. از سوی مقام سفارت کبری پاسخی بدین مضمون صادر شد: «لا تخرج فی هذه السنه». در این سال خارج مشو. دوباره پدرم نامه نوشت نذر کرده ام و حج بر من واجب است. دوباره پاسخ آمد اگر چنین است که به ناچار باید مشرف شوی پس صبر کن و با آخرین کاروان برو. علی بن بابویه با آخرین کاروان به راه افتاد و به حج مشرف شد. و لذا این تأخیر موجب گردید که از هجوم اشرار قرمطیان جان سالم به در برد. حاجیانی که پیش از او رفته بودند به دست آن گمراهان بی خبر قتل عام شدند.(۱)

به هر روی این اماکن قدسی برای مسلمانان از قداست و احترام ویژه ای برخوردارند. مرحوم مجلسی نقل می کند: «در سال ۱۱۰۶ هجری در روضه منوّره عسکرین علیهما السلام به خاطر شعله چراغ، آتش سوزی رخ داد و این حادثه موجب ناراحتی و غصّه همه مؤمنین گردید. و نیز این حادثه موجب آزمایش و امتحان سست عقیدگان شد. همچنین در سال ۶۵۴ هجری در روضه منوّره نبوی آتش سوزی رخ داد که غمباره آن جان همه مسلمانان را آزرده کرد.

ص: ۱۵۰

۱- ۱. «بحار الانوار» ج ۵۱، ص ۲۹۳.

وهابیت و اهانت به مقدسات اسلامی

روند حرمت شکنی و اهانت به مقدسات اسلامی در تاریخ ادامه یافت، و این پدیده شوم، در قرن دوازدهم و سیزدهم توسط گروه «وهابیان» به اوج خود رسید.

بنیانگذار این فرقه محمد بن عبدالوهاب است که در دهکده ای به نام «عیینه» از بلاد نجد به سال ۱۱۱۱ به دنیا آمد و پس از فراگیری علوم مختلف به تدریس و تربیت دانش پژوهان در همین روستا مشغول شد.(۱) محمد بن عبدالوهاب پیرو مذهب احمد بن حنبل بود و از همان آغاز نقشه شوم و خطرناکی را در سر می پروراند. ولی از ابراز آن خودداری می کرد.(۲) او برای تحقق اهداف خود به گمراه ساختن «عبدالعزیز» شیخ درعیه متوسل شد و با فریب او، شیخ به اشغال حرمین شریفین تشویق گردید. عبدالعزیز برای رسیدن به این مقصود آیین ساختگی محمد بن عبدالوهاب را پذیرفت و در صدد تسخیر بغداد و حرمین شریفین برآمد. آتشی که این گروه افروختند نزدیک به دو قرن در سرزمین حجاز و عراق شعله ور بود. و بر کیان مقدسات اسلامی شرر افکند.

آغاز طغیان و طوفان محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۴۳ ه . ق. است. البته باید دانسته شود که اگر چه ظهور این مذهب در قرن دوازدهم است ولی ریشه و اساس آن به قرن هفتم باز می گردد که «احمد بن تیمیه» و شاگردش «ابن القیم الجوزیه» و «ابن عبد الهادی»

۱- ۱. «کشف الارتیاب» تألیف: سید محسن امین، صص ۵ - ۳؛ «تاریخ وهابیان» تألیف: دریادار سرتیب ایوب صبری پاشا، ترجمه علی اکبر مهدی پور، ص ۳۱.

۲- ۲. همان .

این درخت زقّوم را در سرزمین اسلام غرس نمودند.(۱)

به هر روی عبدالعزیز به نشر آیین ابن وهاب پرداخت و بزرگان بادیه و سران عشایر آن مناطق را با خود همراه کرد و هر یک از بزرگان دین که از پذیرش مسلک او خودداری می کردند طعمه شمشیر ساخت. با یک زد و بند سیاسی این دو جریان به هم پیوند خورد. عبدالعزیز از یک سوی و پسر عبدالوهاب از سوی دیگر آغاز هجوم به مقدسات اسلامی را برنامه ریزی کردند. در اندک مدتی این آیین در آن مناطق منتشر شد و پیروان فراوانی پیدا کرد. هنگامی که کوه ها و دشتهای سرزمین نجد از افراد متحجّر و جاهل وهابی پر شد و همه فرمانبری ابن عبدالوهاب را پذیرفته و بی قید و شرط جان به راهش تقدیم می کردند عبدالعزیز شیوخ قبایل را فرا خواند و در یک جلسه سرّی با وعده های فریبنده آنان را به امیدها و نویدهای توخالی فریفت.(۲)

آنگاه او در یک سخنرانی هدف خود را چنین اعلام کرد: من اینک صاحب لشکری هستم که می توانم آنچه در دل نهان دارم صریحا بر زبان آورم هدف من از گردآوری این سپاه آن است که از دارالخلافه خود که عبارت از درعیه و نجد می باشد با نیروی مقتدر و شکست ناپذیر حرکت نموده، همه شهرها و آبادیها را به تصرف خود در آورم. احکام و عقاید خود را به آنان بیاموزم. و در پرتو عدالت و انصافی که به آن متصف هستم بغداد را با همه توابعش تصرّف نمایم. ولی برای تحقق و نیل به این آرزو ناگزیر هستم که علمای اهل سنّت را

ص: ۱۵۲

۱- ۱. «کشف الارتیاب» صص ۷ – ۵.

۲- ۲. «تاریخ وهابیان» ص ۳۲.

که مدعی پیروی از سنّت سنّیه نبویّه و شریعت شریفه محمدی هستند و مانع ما در رسیدن به این آرمان می باشند از روی زمین بردارم. به عبارت دیگر مشرکانی که خود را به عنوان علمای اهل سنّت قلمداد کرده اند از دم شمشیر بگذرانم. به ویژه علمای سرشناس و بانفوذ را. زیرا تا آنان زنده اند پیروان ما روی خوشی نخواهند دید.(۱)

رؤسای قبایل که در این گردهمایی شرکت کرده بودند سخنان او را پذیرفتند و آمادگی خود را اعلام کردند و چنین گفتند: ما برای اجرای اوامر و فرمانهای تو خانه و کاشانه خود را ترک کرده از کوه های درعیه و بیابانهای نجد در این محل گرد آمده ایم. آنچه را اراده کنی بدون درنگ انجام دهیم. و آنچه فرمان دهی بدون تردید اجرا کنیم.(۲)

عبدالعزیز نخستین فرمان خود را اینگونه صادر کرد: «اکنون که همگی اظهار اطاعت نمودید به عنوان یکی از جلوه های عدالتخواهی این ایده را جامه عمل بپوشانید و آن این که همه اعراب را برای یک قیام عمومی علیه مشرکان که خود را مسلمان می دانند بسیج نمایید».(۳) این مطلب در سراسر آن منطقه منتشر شد. علما و حافظان شریعت مضطرب و خوفناک شدند و برای نجات جان خود و آگاه کردن سردمداران حکومت از خواب گران و بی اطلاعی با یکدیگر ارتباط برقرار کرده خانه و کاشانه خود را ترک کرده به سوی بغداد گریختند و حوادث رخ داده را به اطلاع «سلیمان پاشا» والی بغداد رساندند. در این زمان محمد بن عبد الوهاب خود به سیر و سیاحت مشغول و به نشر

۱- ۱. همان.

۲- ۲. همان، ص ۳۵.

۳- ۳. همان.

آیین خود می پرداخت. و محمد بن احمد حفظی را به نمایندگی خود نزد عبدالعزیز گذاشته بود. این ستمگر و دشمن یکتاپرستان به پاس حبّ و مقام عبدالعزیز را امیرالمؤمنین خواند و پیروان خود را ناجیان امت و مخالفان خویش را دوزخیان نامید.

شمشیر عریان خویش را به نمایش گذاشت و هر یک از علمای اسلام که با دلایل خلاف گفتار آنان را اثبات می کردند تکفیر نمود و دمار از روزگارش در آورد. با تحریک نامبرده عبدالعزیز که خود نیز داعیه استقلال داشت به فکر تصرف بغداد و حرمین شریفین افتاد و خویش را برای حمله به بغداد مهیا ساخت. سپاهی بیاراست و هر مخالفی را که در سر راهش بود طعمه شمشیر ساخت و در این راستا از هیچ جور و جنایتی فروگذار نکرد.(۱)

سلیمان پاشا حاکم بغداد از فتنه انگیزی این گروه آگاه شد. نامه ای به عبدالعزیز نوشت و او را تهدید کرد. عبدالعزیز از در نیرنگ وارد شد و در پاسخ نامه ای بدین مضمون ارسال کرد: «گمان می کنم برخی از اشخاص مغرض در مورد این دعاگو تهمت و افتراء زدند. سخنان نادرستی را به عرض عالی جناب رسانده اند این دعاگو به خدا و رسولش صلی الله علیه و آله ایمان آورده و فرمانهای پیامبر گرامی را فرمانبرند».(۲)

از این رو در دهات و قصباتی که تدبیر آنها با این جانب است مفسده جویانی که از محدوده شرع نبوی بیرون رفته اند به حریم شریعت مقدس اسلامی جسارت نموده می خواهند در میان ما آتش فتنه و

۱- ۱. همان، ص ۳۷.

۲- ۲. همان، ص ۳۸.

اختلاف را شعله ور سازند. آنها می خواهند با گستاخی و بی شرمی در نواحی درعیه بگردند و هر گونه تباهی و فساد بیافرینند. البته در کشوری که احکام شریعت مو به مو اجرا می گردد چنین شیوه ای هرگز امکان پذیر نخواهد بود. از آن عالی جناب که آوازه عدالت و رحمتش در همه آفاق و اکناف آشکار است تقاضا می کنم این افراد مغرض را که در صدد ایجاد اختلاف و افشاندن بذر نفاق در میان ما هستند برای عبرت دیگران به جزای اعمالشان برسانید و آنان را نابود کرده، تا دیگران جرأت نکنند میان ما و شما اختلاف ایجاد کنند.(۱)

سلیمان پاشا پس از دریافت این نامه احساس کرد که آتش توطئه و فتنه ای بزرگ در نهانخانه دل این گروه پنهان است. از این رو دستور داد سپاهی آماده گردد و به منطقه درعیه حمله کنند. در همین گیر و دار بود که عبدالعزیز کشته شد و سعود بن عبدالعزیز بر جای پدر بر کرسی ریاست تکیه زد. او به کمک محمد بن احمد حفظی تصمیم گرفت راه پدر را ادامه دهد و نظریات نوین و بدعتهای جدید او را پیاده نماید. لذا با لشکری بزرگ از کوردلان وهابی تصمیم گرفت به عراق و حرمین شریفین حمله نماید.

هجوم وهابیان به عتبات مقدس عراق

در سال ۱۲۱۶ سعود بن عبدالعزیز لشکری جرّار بیاراست و به عراق حمله کرد. او می خواست بقاع متبرک این سرزمین را نابود سازد از این رو ابتدا به کربلا حمله کرد. آن شهر مقدس را محاصره نمود. در این شهر آسمانی قتل و غارت و کشتار را به راه انداخت. حمامی از

۱- ۱. همان، ص ۳۹.

خون ایجاد کرد؛ بارگاه شریف را ویران و به ضریح مطهر آسیب رساند. و یاد گذشتگان خود متوکّل و مسلم بن عقبه را دوباره زنده ساخت. او به بارگاه امام حسین علیه السلام اهانتهای بسیار کرد. صاحب «مفتاح الکرامه» چنین می گوید: سعود وهابی در سایه دین اختراعی خود، خون مسلمانان را مباح کرد و قبور امامان معصوم علیهم السلام را ویران ساخت. به بارگاه عرشی مکانت امام حسین علیه السلام حمله کرد. مردم را اعم از کوچک و بزرگ قتل و عام نمود. و اموال مردم را به یغما برد و بارگاه حضرت اباعبدالله علیه السلام را ویران کرد.(۱)

و نیز در نهم صفر ۱۲۲۱ به نجف اشرف حمله کرد. ولی مردم این شهر از بارگاه ملکوتی امیرالمؤمنین علیه السلام دفاع کردند. و از سوی دیگر با تجلّی معجزات و کراماتی از بارگاه شریف آن حضرت این گروه شرّ نتوانستند در این شهر پیروز گردند. ولی در اطراف این شهر عده ای از شیعیان و دوستان امیرالمؤمنین را کشتند. در جمادی الاخر سال ۱۲۲۲ او بار دیگر با لشکر بیست هزار نفری خود به نجف اشرف حمله کرد در این نوبت نیز او به هدف شوم خود نرسید ولی دوباره به کربلا حمله کرد. و در این شهر مقدس بار دیگر مردم را قتل عام کرد و به بارگاه ابا عبد الله علیه السلام جسارت نمود.(۲)

هجوم وهابیون به طائف

در ذیقعده ۱۲۱۷ این فرقه به طائف حمله کردند در این شهر به قتل

۱- ۱. «کشف الارتیاب» صص ۱۴ – ۱۳.

۲- ۲. همان.

و غارت و کشتار مردم پرداختند. اطفال را سر بریدند و حتی فرزند را روی سینه مادر کشتند. هر چه را در خانه ها و مساجد یافتند نابود ساختند و هر کس را یافتند کشتند.(۱)

گروه گروه مردم را اعدام دسته جمعی کردند و پیکر آنان را طعمه درندگان و پرندگان ساختند. مساجد و تکایا را ویران ساختند. جلدهای زیبای قرآنها که به عالی ترین جلوه های هنری آراسته شده بود نابود نمودند. مصاحف شریف و کتب نفیسی که وجود داشت همه را پاره پاره کردند. و در بازار خونرنگ طائف جایی یافت نمی شد که زیر پای مردم اوراق متبرکه و اسامی مقدسه لگدمال نشود.

این گروه هر چه از آثار مذهبی و دینی در این شهر یافتند نابود ساختند. کتب و مصاحف و آثار فرهنگی از میان رفت. کار به جایی رسید که در این شهر که پیش از حمله این فرقه در هر خانه چندین جلد نسخه قرآن و کتب اسلامی بود در همه شهر فقط سه نسخه قرآن و یک نسخه صحیح بخاری باقی ماند.(۲)

وهابیان چون از قتل عام مردم طائف و غارت اموال آنان فارغ شدند، بر اساس عقاید پوچ و باطلشان، به ویران کردن قبور متبرکه و مراقد مطهره طائف پرداختند و هر جا گنبد و بارگاهی یافتند آن را ویران نمودند و با خاک یکسان ساختند.

وهابیان در راستای ویران کردن قبور، وقتی به قبر مطهر مفسّر بزرگ قرآن جناب «عبد الله بن عباس» رسیدند در صدد بر آمدند که قبر شریفش را بشکافند و جسدش را به آتش زنند. چون ضریح را از روی

ص: ۱۵۷

۱- ۱. همان، صص ۱۹ - ۱۸.

۲- ۲. «تاریخ وهابیان» ص ۶۱.

قبر برداشتند عطر روح افزایی در اطراف پراکنده شد و این گروه با دیدن این کرامت به جای گرفتن عبرت بر قساوت خود افزودند و گفتند «اینجا باید شیطان بزرگی آرمیده باشد. نباید با نبش قبر وقت گذرانی کرد بلکه باید قبر را با همه آنچه در آن است طعمه حریق نمود.(۱)این سخنان باطل را بر زبان جاری ساخته برگشتند. پس از مدتی باروت زیادی فراهم کردند و به قصد منفجر کردن قبر شریف باز آمدند ولی باروت اثر نکرد و سرانجام کج اندیشان وهابی از تصمیم خود منصرف شدند. پس از این واقعه مدتها قبر شریف ابن عباس بدون ضریح ماند تا این که سید یاسین افندی ضریحی بر فراز قبر آن صحابی بزرگ نهاد.(۲) وهابیان قبر شریف سید عبدالهادی و دیگر مشاهیر بزرگ اسلام را شکافتند ولی از کرامت و اولیای الهی نتوانستند به آنها آسیبی برسانند. سرانجام با دیدن این کرامتها از نبش قبور منصرف شدند. عثمان مضایقی و ابن شکبان فرمان مشترکی صادر کردند و گفتند پیش از ویران کردن گنبدها و بارگاهها باید ابتدا همه مساجد و مدارس دینی تخریب گردد.

یاسین افندی یکی از علمای بزرگ آن زمان به آنان گفت: هدف از تخریب مساجد که برای اقامه نماز تأسیس شده چه می باشد. اگر هدفتان آن است که قبر عبد الله بن عباس را که در گوشه مسجد اعظم است ویران کنید چرا همه مسجد را ویران می کنید. پس از بگو مگوها سرانجام عثمان مضایقی دستور داد گنبد مسجد را که بر فراز قبر ابن عباس بود ویران کنند و مسجد را خراب ننمایند.(۳)

۱- ۱. همان، ص ۶۳.

۲- ۲. همان، ص ۶۳.

۳- ۳. همان، صص ۶۵ - ۶۴.

هجوم وهابیان به مکه معظمه

وهابیـان پس از فتـح طـائف در صـدد تسـخیر مکه معظمه برآمدنـد. عثمـان مضایقی سـپاهیان خود را گرد آورده و به قرارگاه «سیل» رفت تا با سپاهیان سعود بن عبدالعزیز متحد شود.

در این گاه، مطلع شدنـد که شـریف پاشا والی جده، همزمان با ورود قافله های مصـر و شام به مکه معظمه مشـرف شده اند، از این رو تصمیم خود را به تأخیر انداختند و فقط به تهدید «شریف غالب» اکتفا کردند.

این موضوع به سـال ۱۲۱۷ هجری رخ داد، شـریف غـالب از تهدیـد وهابیـان به وحشت افتـاد. والی جـده و امیر حجـاج شام را دعوت کرد و آنـان را از تصـمیم زشت وهابیـان مطلع ساخت و به آنان گفت: اگر شـما به میزان بسیار ناچیزی از من پشتیبانی کنید دسـتگیر کردن سـرکرده این گروه «سعود بن عبدالعزیز» کار چندان مشکلی نیست».(۱) ولی پاسخ آنها منفی بود. شریف غـالب به ناچـار برادرش «شـریف عبـدالمعین »را به جانشـینی خـود برگزیـد، مهمانسـرای خویش در دامنه کوه جیـاد را منهـدم ساخت، دست زن و فرزنـدانش را گرفته رهسـپار جـده شد».(۲) در سال ۱۲۱۸ ه . ش. «شـریف عبـد المعین» جمعی از علمای مکه را چون شـیخ محمد طاهر، سید محمد ابوبکر، میرغنی، سید محمد عطاسی و عبدالحفیظ عجمی را نزد سعود بن عبدالعزیز فرستاد و از او تقاضای عفو و امان کرد. سعود تقاضای شریف عبدالمعین را پذیرفت و به

۱- ۱. «کشف الارتیاب» صص ۲۰ - ۱۹ ؛ «تاریخ وهابیان» صص ۶۸ - ۶۷.

۲- ۲. همان.

همراه علمایی که از مکه نزد او آمده بودند، سپاه گرد آمده در «سیل» رابرداشت و به سوی مکه معظمه حرکت نمود.

سعود قائم مقامی عبدالمعین را پذیرفت و با صدور فرمانی خراب کردن قبور و تخریب گنبدها و بارگاههای بزرگان اسلام را در این شهر مقدس آغاز نمود. خانه و محل تولد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ویران کردند. و نیز خانه و محل تولد ابی بکر و علی علیه السلام را ویران نمود. گنبد قبر خدیجه را ویران ساخت. و نیز قبّه ای که بر زمزم نهاده بودند ویران نمود. و قبّه هایی که در اطراف کعبه ساخته بودند همه را ویران ساخت. و هر بنایی که بلندتر از کعبه بود خراب کرد.(۱) وهابیها می گفتند: اهالی حرمین شریفین به جای خداوند یکتا گنبدها و بارگاهها را می پرستند. اگر گنبدها ویران گردد و دیوارهای مشاهد مشرفه برداشته شود اهالی حرمین از دایره شرک و کفر بیرون آمده در مسیر پرستش خداوند یکتا قرار خواهند گرفت.(۲)

آنان همه کسانی را که پس از مرگ محمد بن عبدالوهاب مرده بودند و به آیین او نبودند مشرک و کافر می دانستند. به گمان آنان گویی احکام و معارف اسلام بر این شخص وحی و الهام شده و پیامبر حقیقی اسلام این شخص بوده است. همه مسلمانان بر خطا رفتند و او فقط بر محور حق زیسته و از دنیا رفته و آنچه گفته است گویی همان است که جبرئیل امین بر او نازل کرده است.(۳)

سعود بن عبدالعزیز پس از آن که ام القرای جهان اسلام را تحت

ص: ۱۶۰

۱- ۱. «کشف الارتیاب» ص ۲۲.

۲- ۲. «تاریخ وهابیان» ص ۶۳.

۳- ۳. همان.

سیطره خود در آورد به بهانه دستگیری «شریف غالب» در صدد تسخیر جده برآمد. لشکری مجهز آماده ساخت و به سوی بندر جده حرکت کرد. شریف غالب ابتدا می خواست از طریق دریا بگریزد ولی با تشویق خویشاوندان و سران لشکرش منصرف شد و با والی جده شریف پاشا متحد گردید و به جنگ با وهابیان برخاست. آنان را شکست داده تار و مار ساخت. سعود پس از تحمل این شکست با سپاهیان باز مانده خود به سوی مکه معظمه باز گشت و در دارالاماره مکه به حکمرانی پرداخت. شریف عبد المعین برای محفوظ ماندن اهالی مکه تلاش فراوان کرد. و تا توانست با سران وهابی مدارا نمود؛ ولی آنان هر لحظه بر لجاجت و شقاوت خود افزودند. هنگامی که شریف عبدالمعین از سازش و مدارا با این گروه منحرف مأیوس گردید به برادرش شریف غالب پیام فرستاد که ستاد فرماندهی وهابیان در منطقه «معلا» در میان خیمه هایی محصور است و سعود با سپاهیانش در قلعه «جیاد» به سر می برد اگر بتوانید افرادی را گرد آورده به این مرکز حمله نمایید به راحتی خواهید توانست سعود را دستگیر کنید. شریف غالب با دریافت این پیام بدون این که کسی را از این راز آگاه کند سپاهی مجهّز فراهم آورد و به همراه شریف پاشا والی جده شبانه به مکه حمله ور شد. قرار گاه وهابیان را به منظور دستگیری سعود از چهار سو محاصره کرده؛ ولی سعود بن عبدالعزیز از آن مکان بگریخت و سایر وهابیان تقاضای عفو نمودند. که با این تقاضا موافقت گردید. پس از خلع سلاح آنان به روستاها و مناطق خود بازگشتند. پس از فتح مکه شریف غالب طائف را نیز به تسخیر خود در آورد. و وهابیان را از آن شهر براند. عثمان مضایقی با نیروهای شکست خورده خود از طائف گریخت و در

کوههای یمن مخفی گردید.(۱) با وجود این ناکامیها وهابیان آرام ننشستند دوباره به تجهیز قوا پرداختند و حملات خود را از نو شروع کردند. یکی از فرماندهان سپاه سعود به نام عبدالوهاب ابونقط و دو گروه دیگر به نامهای حسینیه و سعیدیه با چند گروه دیگر از نواحی مختلف به سوی مکه معظّمه حمله ور شدند. و در سال ۱۲۱۹ شهر مکه را به محاصره خود در آوردند. در این محاصره که در سه ماه به طول انجامید اهالی مکه فشارهای طاقت فرسایی را متحمل شدند. در طول این مدت بارها شریف غالب برای شکستن حلقه محاصره حمله کرد و با وهابیان به نبرد برخاست ولی هر دفعه شکست خورده و مجبور به عقب نشینی شد. طول محاصره موجب گردید که ذخیره های غذایی مردم به پایان رسید و می رفت که مردم گوشت یکدیگر را بخورند. قحطی و گرانی چنان شد که هر گرده نان در مکه معظمه به پنج ریال و هر سیصد گرم روغن به دو ریال بالغ گردید.(۲) جالبتر این که فروشنده یافت نمی شد تا لااقل با همان قیمت گران خریداری کنند. در اوایل محاصره مردم از گوشت پرندگان چون کبوتران استفاده می کردند، کم کم کار مشکل گردید و از گوشت حیواناتی چون گربه و سگ استفاده می کردند. و سرانجام چنان در کمبود غذا و مواد خوراکی قرار گرفتند که از برگ درختان ارتزاق می نمودند و در این حال ناچار شدند که با سعود بن عبدالعزیز مصالحه کنند. و او با پذیرش این شرط که به کسی ستم نکند وارد مکه معظمه شد.(۳) ولی او بر خلاف عهدش عمل کرد.

ص: ۱۶۲

۱- ۱. همان، صص ۷۱ - ۷۰ ؛ «کشف الارتیاب» ص ۲۸.

۲- ۲. همان .

۳- ۳. همان.

چون به مکه معظمه وارد شد ابتدا با اهالی شـهر مهربانی کرد ولی کم کم سفره ستم را بگسترد. ابتدا شریف غالب را از قدرت برکنار نمود و خود بازیگر میدان شد و سـیاه نامه ای از تجاوز و تعدی را رقم زد. بسـیاری از علمای دین را کشت و بسیاری از اعیان و اشـراف مکه را بـدون هیچ اتهامی به دار آویخت. و هر که را در مقابل افکار و اندیشه های شوم خود یافت نابود کرد. منادیان را در میان کوچه و بازار به راه انداخت که فریاد بزنند «ادخلو فی دین سعود و تظلّوا بظلّه الممدود». مردم به دین سعود داخل شویـد و در سایه سارش مأوا گزینید. با این ندا مردم رسـما به پذیرش آیین جدید که پیامبرش محمد بن عبدالوهاب بود فرا خوانده شدند.(۱)

هجوم به مدینه یا پایگاه وحی

وهابیون به سال ۱۲۲۱ به سرکردگی سعود، هجوم ویرانگر خود را به شهر حکمت و وحی شروع کردند و در صدد تسخیر شهر پیامبر صـلی الله علیه و آله بر آمدند. پیروان ابن تیمیّه پس از تسـخیر مکه به سوی مدینه منوره عزیمت کردند و با سپاهی عظیم بر هجرت سرای رسول اکرم صلی الله علیه و آله حمله ور شدند.(۲)

دو تن به نامهای: بدای بن بدوی و نادی بن بدوی فرماندهی این سـپاه ستمگر را بر عهده داشتند که مدینه را محاصره کردند و به ستم و جنایت پرداختند. در این میان، سعود بن عبدالعزیز نامه ای

۱- ۱. «تاریخ وهابیان» صص ۷۴ - ۷۳.

۲- ۲. «کشف الارتیاب» تألیف: سید محسن امین، صص ۳۵ - ۳۴؛ «تاریخ وهابیان» ص ۸۳.

با عنوان دعوت به آیین وهابیت خطاب به اهالی مدینه ارسال کرد و پاسخ آن را خواستار شد. این نامه به وسیله صالح بن صالح به مدینه منوره رسید.(۱)

به هر روی، مدینه در محاصره بود و روستاهای اطراف آن غارت شدند و خانه های مردم به آتش کشیده شد.

سعود در این نامه مردم مدینه را که کافر دانسته و آن ها را به اسلام فراخوانده بود. و به مردم مدینه پیام داد: اگر دعوت اسلام را بپذیرید، در تحت حمایت من خواهید بود و مال و جان شما حفظ خواهد شد و الا جان و مال و عرض شما را طوفان بیداد من بر باد خواهد داد.(۲) هنگامی که این نامه به وسیله صالح بن صالح به اهالی مدینه رسید، به صورت فجیعی آنها را به وحشت انداخت؛ چون باورشان آن بود که آنان نیز چون مردم طائف در حمام خون ستم پیروان سعود شناور خواهند شد.(۳)

به هر حال، در اثر بی جواب ماندن نامه «سعود» از سوی مردم مدینه در سال ۱۲۲۲ «بدای بن بدوی» پس از تسخیر «ینبوع البحری» در صدد محاصره مدینه منوره، هجرت سرای پیامبر صلی الله علیه و آله بر آمد و هجوم گسترده ای رابا لشکری جرار از سوی باب «عنبریه» به این شهر آغاز کرد. سه دهکده «قبا»، «عوالی» و «قربان» را به تصرف خود در آورد. آن گاه دو سنگر مستحکم بنا نهاده، نگهبانانی بر آنها گمارد. همه راههای ورودی را بست. از ورود محموله های غذایی به شهر ممانعت کرد.

۱- ۱. «تاریخ وهابیان» ص ۸۳.

۲- ۲. «تاریخ وهابیان» صص ۸۲ - ۸۱.

۳- ۳. همان، ص ۸۳.

بستر چشمه «زرقا» را ویران کرد و بدین وسیله، مردم مدینه را دچار قحطی و بی آبی کرد.(۱)

زمزمی دیگر

در آن هنگام که بـدای بن بدوی مسـیر چشـمه زرقا را ویران کرد و مردم مدینه را به بی آبی و تشـنگی مبتلا نمود، آب چاهی که از عصر پیامبر در حرم مطهر آن حضرت و در قسمت روضه منوره بود و از قرنها پیش، آب آن تلخ و غیر قابل استفاده بود، در پرتو عنایات خداوند شیرین و مطبوع گردید و همه اهالی مدینه تا پایان محاصره از آن آشامیدند.(۲)

ایام محاصـره بسـیار طولانی شد، مردم محاصره شده در وحشت و اضطراب فرو رفته، چشم به یاری ابراهیم پاشا امیرالحاج قافله شام دوخته بودند که او نیز به یاری آنان نیامد، بلکه مردم مدینه را توصیه به تسلیم شدن در مقابل وهابیان نمود.(۳)

مدینه سـرانجام تسـلیم شد. سـعود برای آنان شروطی را مقرر کرد و به آنها اعلام داشت: «از نامه شما استفاده می شود که شما در صدد پذیرفتن آیین حق و اطاعت و انقیاد در برابر من نیستید، بلکه بر اثر محاصـره و گرسـنگی و تشـنگی برای رفع خطر از خود، در سازش گشوده اید. از این رو برای شـما شرایطی را اعلام می کنم؛ اگر طالب عفو و امان باشید، چاره ای جز پذیرفتن آن شـروط ندارید و اگر پس از پـذیرفتن شـروط، کوچک ترین حرکتی بر خلاف افکار و اندیشه های من از شـما بروز کند، همانند اهل طائف شما را قتل عام خواهم کرد.(۴) سعود با خواندن

ص: ۱۶۵

۱- ۱. همان، ص ۸۳.

۲- ۲. همان، ص ۸۴.

۳- ۳. همان، ص ۸۵.

۴- ۴. همان، ص ۸۷ – ۸۶.

مکرر این شروط مردم مدینه را مجبور به پذیرفتن شرایط خود نمود.

نمایندگان مردم مدینه شرایط خانمانسوز سعود را پذیرا شده و با دریافت امان نامه و عفو عمومی به مدینه بازگشتند.(۱) ولی سعود در لحظه ورود به مدینه، فرمان داد که باید همه گنبدها و بارگاه ها ویران گردد و باید هر گنبدی به دست خادمان آن حرم مطهر ویران شود. اهالی مدینه اگر چه بر اساس سومین بند ماده معاهده خود با سعود بسیاری از گنبدها را تخریب کردند، ولی به تعدادی از مشاهد مشرفه جرأت نیافتند.(۲)

خادم حرم مطهر حضرت حمزه به بهانه این که در اثر ضعف و پیری قدرت تخریب آن حرم مطهر را ندارد، عذر آورد. سعود شخصا با عده ای از نزدیکان خود به حرم مطهر حمزه رفته، به یکی از یاران خود فرمان داد تا گنبد آن حضرت را تخریب کند. به مجرد آن که آن شخص برای تخریب بر فراز گنبد قرار گرفت، از روی گنبد سقوط کرده و به قعر جهنّم رفت.(۳)

سعود، پس از مشاهده این واقعه از تخریب گنبد صرف نظر کرد و به کندن در حرم و سوزاندن آن اکتفا نمود. آن گاه سعود به میدان «مناحه» رفت و بر فراز تختی که از پیش برای او آماده شده بود، قرار گرفت و با صدای رسا اعلام کرد که شما چون از پذیرش آیین وهابیت سر باز زده اید، همه مافقید و می خواهید در شرک کهن خود باقی بمانید.

سپس به مأموران خود فرمان داد که همه مردم را در میدان «مناحه» گرد آورند و هر کس مخالفت کند با او همان گونه رفتار شود که با اهالی طائف انجام شد. فرمان گرد آمدن مردم در میدان مناحه توسط جارچی

۱- ۱. همان، ص ۸۸.

۲- ۲. همان، ص ۹۴.

۳- ۳. همان، ص ۹۵.

اعلام شـد و درهای قلعه بسـته شـد. مردم مـدینه دل به مرگ سپردنـد و مطمئن شدنـد که همانند اهالی طائف قتل عام خواهند شد.(۱)

از این رو، همسران خود را وداع کرده، با فرزندان خود دیده بوسی نمودند و در میدان مناحه گرد آمدند. مردها در یک سوی میـدان و زنها در سوی دیگر، صف کشـیده، چشم حسـرت بر «قبه الخضـراء» دوخته بودنـد. تا آن روز مدینه به جز «یوم الحرّه» چنین روز سیاهی را به یاد نداشت.(۲)

پس از مـدتی موسم مراسم حـج رسـید و سـعود به سوی مکه معظمه شـتافت و پس از مناسک حـج رهسـپار مـدینه شد. او در فرصتی مناسب شـخصا به دارالحکومه وارد شد و به سـپاه بی فرهنگ خود دستور داد که همه زر و زیور و جواهرات گرانبهای موجود در روضه منوره و گنجهای حرم نبوی را غارت کنند.(۳)

پس از این گستاخی، دستور داد گنبدهایی را که تا آن روز تخریب نشده بود، منهدم سازند. آن گاه در صدد بر آمد که گنبد روضه منوره را ویران کنـد که در اثر تضـرّع و التماس اهل مدینه صـرف نظر کرد و به صورت نیمه ویران آن را باقی گذاشت. او بر فراز منبر رفت و همه مردم جز خود و یـاران خویش را مشـرک و کـافر اعلاـم کرد. و به مردم دسـتور داد که ادیـان باطله نیاکان خود را رها کنند، هرگز از آنها به نیکی یاد نکنند و از درود و رحمت فرستادن به آنها به شدّت بپرهیزند؛ زیرا همه آنها به آیین شـرک درگذشـته اند. آن گاه مردم مدینه را سخت تهدید کرد و گفت: بدانید که دستور داده ام اگر کسی از شما در صدد اعتراض و مخالفت در

۱- ۱. همان.

۲- ۲. همان، ص ۹۶.

۳- ۳. «کشف الارتیاب» ص ۳۴.

آیـد، جان و مال و زندگی او را بر سـپاهیانم مباح کرده ام و دسـتور داده ام تا شـما را به زنجیر بکشـند، زن و بچه هایتان را به اسارت برند و مردانتان را به دلخواه خود شکنجه دهند.

به شـما اعلام می کنم: ایسـتادن در پیش روی رسول خدا و صـلوات و سلام فرستادن بر او به رسم سابق در مذهب ما ممنوع و نامشـروع است و چنین اقدامی از دیدگاه وهابیت، بدعت و زشت و ناپسند می باشد. کسانی که از پیش روی مبارک عبور می کننـد، بایـد بدون توقف حرکت کنند و فقط می توانند در حال عبور بگویند: «السـلام علی محمد».(۱) به راستی چه جنـایت و اهانتی که از این شخص و طرفدارانش به اسلام وارد شد.

طغیانی دیگر

در دهه هـای نخستین قرن چهـاردهم، دوباره آتشـفشان وهابیون مشـتعل گردیـد. و شـعله فتنه و سـتمگری آنان در سـرزمینهای مقدس حجاز و عراق افروخته شد.

هجوم به طائف

در اوائـل سال ۱۳۴۲ این گروه جفاکـار، هجوم خود را بر حجـاز آغـاز کرده و طـائف را محاصـره کردنـد. در این شـهر فاجعه آفریدنـد؛ زنـان، مردان و اطفـال را قتل عام کردنـد. و نزدیک به دو هزار نفر را در این شـهر اعـدام نمودنـد؛ که در جمع آنان چهره های عالم و فرزانه دینی فراوان بود. از آن جمله شیخ عبدالله زواوی مفتی مذهب شافعی است؛ که او را

۱- ۱. «تاریخ وهابیان» ص ۱۰۸.

به صورت هولناکی کشتند. و نیز جمعی از بنی شیبه را قتل عام کردند. فجایعی آفریدند که قلب انسان از شنیدنش منزجر و منفجر می گردد. بار دیگر در این شهر بارگاه ابن عباس را ویران کردند.(۱) و هر چه قبّه و بارگاه مربوط به بزرگان اسلام در این شهر بود، ویران شد.(۲)

هجوم به مکه مکرّمه

در سال ۱۳۴۳ ه . ق. وهابیون مکه مکرّمه را اشغال کردند. و آفریدند آنچه را که در شأن این شهر مقدس و آسمانی نبود. فریضه واجب حج در این سال تعطیل شد.(۳) و دگرباره به ویران کردن و منهدم ساختن قبّه ها و بارگاههای بزرگان اسلام پرداختند. و از آن جمله قبر عبدالمطلب جدّ پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز بارگاه ابوطالب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله را ویران کردند. همچنین مَوْلد پیامبر صلی الله علیه و آله و مَوْلد فاطمه علیها السلام را منهدم ساختند. و به دست آنان هر آنچه از قبّه و بارگاه، بر قبور بزرگان دین بود در این شهر مقدس ویران شد.(۴)

هجوم به مدینه منوّره

در سال ۱۳۴۴ ه . ق. این فرقه گمراه وارد مدینه شده، و همه بارگاههای مقدس و آسمانی این شهر را ویران کردند. بارگاه ائمه بقیع علیهم السلام را ویران کرده و این مطاف فرشتگان الهی را به تلّی از خاک تبدیل ساختند. همچنین قبّه عبدالله و آمنه پدر و مادر پیامبر

۱- ۱. «کشف الارتیاب» ص ۵۵.

۲- ۲. همان، ص ۶۰.

۳- ۳. همان، ص ۵۶.

۴- ۴. همان، ص ۶۰.

اکرم صلی الله علیه و آله را خراب کردند. قبر اسماعیل بن جعفر و مالك امام مذهب مالکیها را نابود ساختند. به هر روی، هر آنچه در مدینه و اطراف مدینه از بقاع متبرّك و بارگاههای شریف بود، این فرقه به ویرانی آن اقدام نمودند. قبر حمزه عموی پیامبر و شهدای احد، دگرباره ویران شد. و تمام این اماکن مقدّس در طوفان بیداد این فرقه به ویرانه و تلّی از خاك تبدیل گردید. و نیز در این یورش به ساحت قدسی قبّه الخضراء اهانت شد.(۱) در سال ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ ه . ق. این گروه به عراق حمله کرده و می خواستند فجایعی که در گذشته آفریده بودند بار دیگر تکرار کنند. ولی نتوانستند به این هدف شوم برسند.(۲)

حرمت شکنان قاجار و پهلوی

۱. ناصرالدین شاه قاجار

ناصرالدین شاه با آن که خود حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام را به عنوان بست اعلام کرد ولیکن حرمت این مکان شریف را پاس نداشت. پس از آن که سید جمال الدین به مکان شریف حضرت عبدالعظیم نقل مکان نمودند و در خانه شیخ حسن سکنی گزیدند. نزدیک به هفت ماه در آن زاویه مقدسه در، بست به سر می بردند، چون اغلب دوستان و پیروانش آشکارا و نهان خدمتش رسیده و کسب فیض می نمودند و رفته رفته به واسطه نطقهای آتشین و خطابه های متین سید همهمه و غوغایی در میان مردم تهران بر پا شد. ناصرالدین شاه را وحشت فرا گرفت و به فکر چاره جویی افتاد؛

ص: ۱۷۰

۱- ۱. همان، صص ۶۱ – ۶۰.

۲- ۲. همان، ص ۵۸.

سرانجام دستور داد او را از بست اخراج کنند و علی اصغر خان اتابک آقا بالا خان سردار را مأمور اخراج سید از بست نمود. مختارالسلطنه حاکم حضرت عبدالعظیم نیز با این گروه همراه شد و آن سید مظلوم را از زاویه مقدسه بیرون کشیده و از وسط بازار عبور داده با چند نفر سواره در آن زمستان سخت از راه قم و پرسوج به کرمانشاهان فرستادند. در مسیر محافظان او را منزل به منزل عوض می کردند. زیرا به واسطه اخلاق حمیده و حالات آن سید برگزیده هر کس ساعاتی با او بود شیفته و فریفته ملکات و حسنات او می شد. این واقعه ملال انگیز در ماه شعبان ۱۳۰۸ هجری رخ داد.(۱) البته ناصرالدین شاه جزای بست شکنی خود را دریافت نمود و در همین حرم با گلوله میرزا رضای کرمانی در سال ۱۳۱۳ ترور گردید.

۲. رضاخان و حرمت شکنی

رضاخان از جمله حرمت شکنان تاریخ است. او در دوران سلطنتش حرمت آستان قدس علی بن موسی الرضا علیه السلام و نیز آستانه حضرت معصومه علیها السلام را شکست.

پیش از رضاخان برای نخستین بار روسهای تزاری بودند که گنبد مطهر رضوی را آماج گلوله توپ قرار دادند. این حادثه ناگوار در ذائقه مردم ایران و خصوصا اهل خراسان چنان تلخ بود که سالهای سال به صورت روضه مستقل (روضه رضوی) مصیبت به توپ بستن گنبد مطهر

ص: ۱۷۱

---

۱ - ۱. «شرح حال و آثار سید جمال الدین اسد آبادی» تألیف: میرزا لطف الله خان اسد آبادی، صص ۵۲ - ۵۱؛ «سید جمال الدین و اندیشه های او» تألیف: مرتضی مدرسی چهاردهی، صص ۱۱۳ - ۱۱۲.

در مجالس عزاداری اهل بیت علیهم السلام قرائت می شد و هنوز هم هست. تلخی فاجعه چنان بود که وقتی حکومت تزاری در روسیه سرنگون شد و اعضای خانواده تزار اعدام شدند، تلقی عمومی این بود که پادشاه روس پاداش جسارت خود به گنبد علی بن موسی الرضا علیه السلام را دریافت کرده است. این تلقی تأثرانگیز به عالم ادبیات نیز راه یافت. و از آن جمله است آنچه در متن یک سروده مسدّس عارفانه آمده است:

ما سراپرده از این ملک فراتر زده ایم پا بر اورنگ جم و افسر قیصر زده ایم

زان گریزند ز ما خلق که ساغر زده ایم ساغر از مهر علی ساقی کوثر زده ایم

چنگ در دامن «بن موسی جعفر» زده ایم حبّذا آن می یاقوت وشِ بوالحسنی

امر حق مایه پیدایش ارواح و نفوس شه اقلیم رضا زیب ده کشور طوس

بوالحسن کنیه علی نام لقب شمس شموس آن که بر قبّه ایوانش زند کیوان بوس

چه عجب گر که دهد کیفر گستاخی روس آنچنانی که شنیدی به تزاری ز «لنی»(1)

به هر روی این حادثه بسیار تلخ و ناگوار بود تا آن که رضا خان حادثه ای تلخ تر آفرید، بدین سان:

در روز بیست و یکم تیرماه سال ۱۳۱۴ ه . ش. از طرف مردم مشهد تظاهراتی علیه لباس متحد الشکل و کلاه بین المللی (شاپو) صورت

۱- ۱. «روزنامه اطلاعات» ۳۱ خرداد ۱۳۷۳ (۱۱ محرم ۱۴۱۵)، صص ۲ - ۱.

گرفت و مردم در مسجد گوهرشاد جمع شده و به عمل دولت به شدّت اعتراض کردند. شیخ بهلول واعظ در این اجتماع، برای مردم سخنرانی کرد و آن ها را به پایداری و استقامت در مقابل دولت تشویق و تحریک نمود. مأموران انتظامی برای پراکنده نمودن مردم اقداماتی کردند. ولی چون مردم پراکنده نشدند، لشکر شرق مردم را به گلوله بست و نزدیک ۲۰۰۰ نفر از مردم کشته و زخمی شدند. این روز در تاریخ ایران به نام «قیام مسجد گوهر شاد» ثبت گردیده است. در آن تاریخ فتح الله پاکروان والی، محمد ولی اسدی نایب التولیه، سرتیپ ایرج مطبوعی فرمانده لشکر و سرهنگ بیات رئیس نظیمه خراسان بودند. در روز بیست و دوم تیرماه تعداد زیادی از روحانیون و وعاظ و مدرسین حوزه علمیه مشهد که در قیام گوهرشاد مشارکت داشتند، بازداشت گردیدند. در میان بازداشت شدگان آیه الله سید یونس اردبیلی، آیه الله آقا زاده، آیه الله شیخ آقا بزرگ شاهرودی، آیه الله سید عبد الله شیرازی، آیه الله شیخ هاشم قزوینی، و حجه الاسلام دستغیب بودند.(۱)

این واقعه عجیب چنان تلخ و ناگوار بود که وقتی رضا شاه از اریکه قدرت به زیر افتاد و علی رغم آن هیبت و هیمنه ظاهریش زبونانه و ذلیلانه راه فرار را پیش گرفت، بار دیگر تلقی عمومی این بود که عاقبت متجاوز و اهانت کننده، به ساحت ملکوتی بارگاه رضوی به کیفر رسید. و کسی که زائران حرم رضوی را در کنار ضریح مطهر او به قتل رسانده باشد باید به چنین سرنوشتی گرفتار آید.

۱- ۱. «آیه الله عبدالکریم حائری و تحولات سیاسی، اجتماعی دوران معاصر» ذکرالله محمدی، صص ۳۸ - ۳۷.

رضاخان در قم نیز حرمت بارگاه فاطمه معصومه علیها السلام را نادیده گرفت. او پس از آن که خاندانش را بی حجاب به حرم حضرت معصومه علیها السلام فرستاد؛ این عمل از سوی علما و بزرگان قم خصوصا مرحوم آیه الله شیخ محمد تقی بافقی مورد اعتراض واقع شد. او شخصا در حرم حضرت معصومه علیها السلام به شدّت به خانواده رضاخان اعتراض کرد و به آن ها گفت: یا سر و صورت خود را بپوشانید و یا از اینجا خارج شوید. در این هنگام غوغایی برخاست و خانواده رضاخان فورا به منزل تولیت رفته و از آنجا با تلفن به رضا شاه خبر دادند. او بلافاصله به طرف شهر قم حرکت کرد و دستور داد یک دسته سرباز هم به دنبال او حرکت کنند. یکی دو ساعت از شب نگذشته بود که اتومبیل های شاه با همراهانش در جلوی درب صحن آستانه توقف کردند. شاه که عصایی در دست داشت پیاده شد و به راه افتاد. و عده ای از افسران ارشد و نظامیان دیگر هم به دنبال شاه به طرف صحن حضرت معصومه علیها السلام حرکت کردند. به محض ورود به ایوان آینه افسران و نظامیان با چوب ها و تازیانه هایی که در دست داشتند شروع کردند به زدن و بستن هر کس که معمّم بود. مأموران شاه قصد تعرّض به خدام آستانه را داشتند که شاه فریاد زد به خدام کاری نداشته باشید. آن سیّد و آن آخوند... را بیاورید. شیخ را در مسجد بالاسر که عبادتگاهش بود دستگیر کردند و به صحن آستانه آوردند. رضاخان با عصبانیت فریاد زد شیخ و از همان فحش های رکیکی که منحصر به فرد خودش بود نثار شیخ کرد. به دستور شاه، شیخ محمد تقی بافقی را به پشت خوابانیدند و رضا خان با عصای ضخیم خویش بر پشت او می زد و شیخ فریاد می زد یا امام زمان به فریاد برس. سپس رضا خان دستور

داد که رئیس نظمیه و شیخ محمد تقی بافقی و چند نفر دیگر را تحت الحفظ به تهران برده و تحویل نظمیه مرکزی دهند. شیخ محمد تقی بافقی را حبس کرده و پس از پنج ماه حبس با وساطت آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری از زندان آزاد شد.(۱)

و نیز رضاخان پس از فرمان کشف حجاب مورد مخالفت مردم مسلمان ایران و متدینین و بالاخص روحانیت و مردم قم قرار گرفت؛ و آیه الله حائری نیز در جواب دو تن از علما و جماعتی از نمایندگان تجّار و اصناف که برای کسب تکلیف به محضر ایشان رفته بودند، برآشفته شدند و با حالت اضطراب و تشدید فرمودند: «البته تا پای جان باید ایستاد و من هم می ایستم [و اشاره به رگهای گلوی خود نمودند] و فرمودند ناموس است، حجاب است، ضروری دین و قرآن است».

آیه الله حائری در تاریخ یازده تیر ماه سال ۱۳۱۴ پیش از رسمیت یافتن کشف حجاب نامه ای بدین شرح به رضا خان نوشتند:«... احقر همیشه تعالی و ترقی دولت علیّه را منظور داشته و اهم مقاصد می دانسته. فعلاً هم به همین منظور نظر عرضه می دارد اوضاع حاضره که بر خلاف قوانین شرع مقدس و مذهب جعفری علیه السلام است موجب نگرانی داعی و عموم مسلمین است. البته بر ذات ملوکانه که امروزه حامی و عهده دار نوامیس اسلامیه است حتم و لازم است که جلوگیری فرمایید».

در پاسخ این نامه از سوی رضا خان توسط رئیس الوزراء جوابیه تهدیدآمیزی برای حاج شیخ عبدالکریم ارسال شد.

بنا به گفته بعضی از علما رضاخان شخصا به قم آمده و به منزل

۱- ۱. «تاریخ بیست ساله ایران» حسن مکی، ج ۴، صص ۲۸۳ - ۲۸۲.

آیه الله حائری رفت و گفت: «رفتارتان را عوض کنید وگرنه حوزه قم را با خاک یکسان می کنم».(۱)

باید بگوییم، اگر صبر عظیم حضرت آیه الله حائری(ره) نبود، که امواج دین ستیزی آن دیکتاتور را بشکند، معلوم نبود که بر ایران و مذهب تشیع در ایران چه می گذشت. با جرأت می توان گفت که دریای صبر آن بزرگوار آرامش قبل از طوفان بود. او با بردباری خود مکتبی را بر پا نگاه داشت که در آن اسوه های فقه و تقوا و انقلابی تربیت شدند؛ و سرانجام بر افق این حوزه با برکت چهره امام خمینی(ره) بدرخشید. که پس از گذشت ۴۳ سال از قانون کشف حجاب، با انقلاب بزرگ اسلامی در سال ۱۳۵۷ ریشه سلطنت و استبداد را از سرزمین مقدس ایران برکند.

۳. محمد رضا و حرمت شکنی

محمد رضا نیز در زمان خود به وراثت از پدر، حرمت اماکن قدسی را پاس نداشت. او در بیست و پنج شوال ۱۳۴۲ دستور داد که نیروهای نظامی به مدرسه فیضیه حمله کنند و در آن حمله به مقدسات اسلام اهانت شد. طلبه ها را کشتند، زدند و مجروح ساختند. و کتاب های دینی را به آتش زدند.

و نیز در ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ پس از آن که شبانه حضرت امام خمینی قدس سره را از منزل ربوده و به تهران بردند مردم قم پس از شنیدن خبر به خیابانها آمده و به تظاهرات پرداختند. با دستور شاه در این روز مردم قم قتل عام شدند و خیابانهای این شهر که حرم اهل البیت علیهم السلام

۱- ۱. «آیه الله عبدالکریم حائری و تحولات سیاسی، اجتماعی دوران معاصر» ذکرالله محمدی، صص ۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۱۴.

است، خونرنگ شد. زائران و مجاوران کریمه اهل بیت علیهم السلام در کنار بارگاه ملکوتی این کریمه به خاک و خون کشیده شدند.

در طول نهضت انقلاب اسلامی بارها از طرف شاه به مساجد و اماکن مقدس حمله شد. خصوصا در سال ۵۷ که مساجد مرکز انقلاب و نهضت بود. در این سال مساجدی چون مسجد کرمان، مسجد نو شیراز، مورد هجوم واقع شده و به آتش کشیده شدند.(۱)

منافقان و حرمت شکنی

عاشورای ۱۴۱۵ در تاریخ شیعه روزی استثنایی است. در این روز منافقین جنایت هولناکی در حرم مقدس امام هشتم امام رضا علیه السلام آفریدند. در کنار قبر آن امام همام دهها نفر از زائران و عزاداران امام حسین علیه السلام را به خاک و خون کشیدند. در این حادثه هولناک که در اثر انفجار بمب در ساعت ۳۰/۱۴ دقیقه به وقوع پیوست، بیش از دهها نفر به شهادت رسیده و صدها نفر مجروح گردیدند.

این سومین بار است که در تاریخ معاصر حرم علی بن موسی الرضا علیه السلام هشتمین امام شیعیان با وقاحت و گستاخی تمام هدف حمله و هجوم و هتک حرمت قرار می گیرد. اما این بار فاجعه به مراتب عظیم تر و تکان دهنده تر و گستاخانه تر است. هیچ کس تاکنون چنین نکرده بود. نه روسهای تزاری و نه عمله رضاخان، با آن همه خشونت و خباثتی که نشان دادند هیچ کدام چنین نکردند. آخر قرار دادن یک بمب قوی و دارای قدرت انفجار بسیار در مرکز و قلب

۱- ۱. رجوع کنید به روزنامه های سال ۱۳۵۷.

همیشه تپنده حرم در مجاورت ضریح رضوی در میان انبوه زنان و مردان و کودکان زائر و آن هم در روز عاشورای حسینی، اقدامی سخت رذیلانه و خباثت آمیز است. این اقدام وحشتناک از حیث میزان خباثت واقعا اقدامی بود بی نظیر؛ زیرا قبل از این حادثه عجیب و اسفبار هیچ کافر محارب و نا مسلمانی را سراغ نداریم که دست به چنین جنایت هولناکی زده باشد. جنایتی که در یک لحظه در مقدسترین زمان و مکان زنان و کودکان و پیران و جوانان را قتل عام کرده؛ آنانی که قلبشان مملو از عشق به امام حسین بوده و صورت بر ضریح مطهر علی بن موسی الرضا علیهما السلام نهاده و سرشک غم و عشق از دیدگانشان جاری بود؛ به طور ناگهانی و بدون کمترین اطلاع و احتمال و پیش بینی و انتظاری قتل عام شوند. رهبر معظم انقلاب حضرت آیه الله العظمی خامنه ای در پی وقوع این حادثه هولناک پیامی بدین شرح صادر فرمودند:

بسم الله الرحمن الرحیم

انا لله و انا الیه راجعون

با اندوه و تأسف اطلاع یافتیم که دست جنایتکار دشمنان اسلام به جنایتی بزرگ آلوده شده و با هتک حریم مطهر و مقدس بارگاه رضوی علیه آلاف التحیه و الثناء، عده ای از زوّار مظلوم را در حرم مطهر امام هشتم علیه السلام و در روز عاشورای حسینی به خون غلطانده است.

دشمنان منافق و معاند و سنگدل با این کار نشان می دهند که به هیچ یک از موازین انسانی پایبند نیستند و دشمنی آنان با ملت غیور و مؤمن هیچ حد و مرزی نمی شناسد.

منافقین کوردل و خائن نشان می دهند که برای حریم مقدس اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نیز هیچگونه حرمتی قائل نیستند

و زمان و مکانی بدین عظمت و قداست مانع و رادع خونخواری و ددمنشی و کینه سبعانه آنان نسبت به ملت ایران نیست.

لعنت خدا و نفرین و نفرت بندگان خدا بر آن دستهای جنایتکار و دلهای سیاه باد. دشمنان ملت ایران با این گونه کارها عجز و ناتوانی خود را به اثبات می رسانند و ثابت می کنند که محکوم به زوال و نابودی اند.

اینجانب ضمن عرض تسلیت به حضرت ولی الله الاعظم روحی فداه و به خانواده هایی که عزیزانشان قربانی خباثت و جنایت دشمنان شده اند و به همه ملت شجاع و بزرگ و استوار ایران اسلامی، و در خواست علو درجات برای شهدای این فاجعه جانسوز، از مسؤولین امر و نیروهای امنیتی و انتظامی می خواهم که با جدیّت به دنبال عاملان این جنایت باشند و در اسرع وقت ممکن آن خفاشان خونخوار را به دست عدالت بسپارند و سیعلموا الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.

سید علی خامنه ای - عاشورای ۱۴۱۵.

این حادثه خونبار مردم ایران را یکپارچه عزادار ساخت و اشک از دیدگان جاری نمود. دولت یک روز را در سراسر کشور عزای عمومی اعلام کرد و سه روز نیز در استان خراسان عزای عمومی اعلام شد. منافقین کوردل مسؤولیت این جنایت هولناک را به عهده گرفته و خود را در زمره حرمت شکنانی چون بنی امیه و قرامطه و... جای دادند.(۱)

---

۱ - ۱. «روزنامه جمهوری اسلامی» ۳۱ خرداد ۱۳۷۳ (۱۱ محرم ۱۴۱۵)، ش ۴۳۵۸ ؛ «روزنامه کیهان»، ۳۱ خرداد ۱۳۷۳ (۱۱ محرم ۱۴۱۵)، ش ۱۵۰۸۶؛ «روزنامه اطلاعات» ۳۱ خرداد ۱۳۷۳ (۱۱ محرم ۱۴۱۵).

یهود و حرمت شکنی

در عصر حاضر زشت ترین مدل و نمونه غصب و اشغالگری را اسرائیل به نمایش گذاشته، و پرچم خود را بر بام سرزمین غصب شده فلسطین به اهتزاز در آورده است. از آغاز، قوم یهود در ستمگری و حرمت شکنی سرآمد بودند. تاریخ گذشته این قوم پر از ستم، فساد و حرمت شکنی است. در قرآن کریم چنین آمده است: «و در کتاب (تورات) خبر دادیم که شما بنی اسرائیل دو بار در زمین فساد و خونریزی می کنید و تسلّط و سرکشی سخت ظالمانه می یابید»(۱).

این گروه پیامبران را به ناحق می کشتند و به اماکن قدسی اهانت می کردند. شرارت و بیداد این قوم و لجاجت و کینه ورزیشان زبانزد تاریخ است. پدیده شوم «صهیونیزم» نقطه عطفی در روند ستمگری و حرمت شکنی این گروه است. و تاریخ معاصرشان، مملو از ستم و بیداد و حرمت شکنی است. از آغاز اعلام استقلال دولت غاصب اسرائیل به تاریخ ۲۵/۲/۱۳۲۷ ه . ش. مطابق با ۱۵ مه ۱۹۴۸م تا امروز، هر روزه در سرزمین مقدس و مبارک فلسطین بیداد و ستمگری می کنند. و آتش شرارتشان خانه و کاشانه مردم مظلوم فلسطین را ویران کرده، و سرزمین مقدس فلسطین از خون مردم مظلوم این خطّه رنگین است. نشانه های خداوند در این سرزمین مبارک مورد اهانت این گروه قرار گرفته و بارها به ساحت مسجد الاقصی اهانت کرده اند. این دولت نیز چون حرمت شکنان سابق، مانند: بخت النصر و اسبیانوس(۲) (قیصر روم) به ساحت مسجد الاقصی اهانت نموده و در دو جنگ ۱۹۴۸ و

۱- ۱. سروه اسراء: ۱۷، آیه ۴.

۲- ۲. «المیزان» ج ۱۵، ص ۴۴.

۱۹۶۷ بارها حریم قدسی این مکانت شریف را شکستند. و سرانجام در پی توطئه شوم این دولت در تاریخ ۳۰ شهریور ۱۳۴۸ این مسجد شریف به آتش کشیده شد. و این تیتر در روزنامه ها نگاشته شد: «فاجعه مسجد الاقصی جهان اسلام را به خشم آورد»(۱).

حرمت شکنی اشغالگران

ادامه روند حرمت شکنی اسرائیل توسط اشغالگران آمریکایی و انگلیسی و نیز هم پیمانانشان از آغاز سال ۱۳۸۲ در سرزمین مقدس عراق پیگیری شد. اشغالگران با حمله به سرزمین مقدس عراق، به این خاک مقدس و عتبات و بقاع شریف آن اهانت نمودند. در همین زمان است که تیترهای بزرگ روزنامه ها با عنوانهایی چون «حرم رنگ خون گرفت» یا «تشدید درگیریها در کوفه و نجف» چاپ شده و سرشک غم از دیده شیعیان و عموم مسلمانان جاری می سازد. آنان که به پاسداشت آزادی پای در سرزمین مقدس عراق نهاده اند به راستی چه فاجعه ها می آفرینند. هلیکوپترهای آنان شب و روز بر فراز شهرهای نجف و کربلاـ و سامرا و کاظمین به آتش افروزی مشغولند. مردم را در شهر کوفه و نجف قتل عام می کنند و در نزدیکی بارگاه عرشی امیرالمؤمنین علیه السلام به آتش افروزی مشغول، و نیز وادی السلام را ـ که بهشتی است برای ارواح طیّب و بزرگانی از اسلام در آنجا مدفونند ـ نبردگاه خویش قرار داده اند. مسجد سهله که دارای مقامات شریف است و جلوه هایی از قداست در آن می درخشد با خون شیعیان و دوستداران اهل بیت رنگین می سازند. به هر روی اشغالگران ادامه

۱- ۱. «روزنامه اطلاعات» اول شهریور ۱۳۴۸، شماره ۱۲۹۷۳.

حرمت شکنی اسرائیل در سرزمین قدس را تکمیل کرده و هر روز در سرزمین مقدس عراق و عتبات عالیات فاجعه ای می آفرینند.(۱)

به راستی آیندگان چگونه تاریخ امروز ما را خواهند نگریست و تحلیل خواهند کرد. امروزه ما بر اهانتها و جسارتها و حرمت شکنیهای گذشتگان چون بنی امیه، بنی عباس، قرامطه، وهابیون می نگریم و با آه و افسوس، سرشک غم از دیده جاری می سازیم. و این روزگار که مقدسترین مکانتهای شریف اسلامی هر روزه آماج حمله و اهانت است در تاریخ نامه روزگار ما چگونه نگاشته خواهد شد؟ و آیندگان چه خواهند گفت؟ و چه داوری خواهند نمود؟ آیا آنان نیز چون ما که بر گذشتگان حرمت شکن، لعن و نفرین می فرستیم، بر این حرمت شکنان لعن و نفرین خواهند فرستاد؟ بدون شک آری.

بست نشینی و تحصن در انقلاب مشروطیت

اشاره

بست نشینی در نهضت عدالت طلبی «مشروطیت» نقش اساسی داشت، و در واقع، بست نشینان پیروزمندان این انقلاب بوده اند.

آغاز این نهضت با هجرت سران انقلاب به زاویه حضرت عبدالعظیم و اقامت سی روزه در آن مقام معنوی بود که موجب صدور فرمان تأسیس عدالتخانه از سوی شاه گردید. اگر چه این فرمان در مقابل سد پولادین استبداد عین الدوله بسان موجی به صخره خورد و شکست، ولی بهانه پر بهایی برای شعله ور ساختن آتشفشان نهضت مردمی گردید.

---

۱ - ۱. «روزنامه قدس» ۶ خرداد ۱۳۸۳ (۶ ربیع الاخر ۱۴۲۵) ش ۴۷۱۲؛ «روزنامه کیهان» ۱۱ خرداد ۱۳۸۳ (۱۱ ربیع الثانی ۱۴۲۵) ش ۱۷۹۵۷.

در میانه مسیر انقلاب، مسجد جامع تهران پناهگاه انقلابیون شد و به دنبال دست گیری و توقیف شیخ محمد واعظ از سوی عین الدوله و کشته شدن طلبه ای جوان به نام سید عبد الحمید، سران نهضت و مردم به این مکان مقدس پناه جستند. و این مسجد سنگر انقلاب گردید.

تحصن و پناه جویی در مسجد جامع نیز زمینه خروج علما از تهران را به وجود آورد و سرانجام عین الدوله از مجموع تقاضاهای علما و یاران حاضرشان در مسجد با خروج آنان از تهران به سوی عتبات عالیات موافقت کرد. و این خروج و مهاجرت، همان هجرت کبری است. سران انقلاب همراه با یاران خود به قم و حرم عرشی مکانت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام پناه آوردند و سرانجام رود جاری انقلاب به دریای معنویت قم و بست فاطمی متصل گردید. فروغ پیروزی نهضت پدیدار شد و فرمان مشروطیت از سوی مظفر الدین شاه صادر گردید.

آغاز نهضت عدالت خواهی

پس از ورود سید جمال الدین اسد آبادی به تهران در زمان ناصر الدین شاه، بذر بیداری و اسلام خواهی در سرزمین ایمان مردم ایران کاشته شد و بارقه های اندیشه بیداری و دین داری تجلی کرد. فریادها برخاست و شعله های خشم مردم زبانه کشید؛ لیکن قدرت مطلقه و عنان گسیخته شاه، فریادها را در گلوها خفه ساخت و سید را از ایران تبعید کرد. قرارداد رژی و فتوای تحریم تنباکوی حضرت آیه الله شیرازی، چون سروش آسمانی دوباره خفتگان را بیدار کرد و وحدتی غیر قابل توصیف در میان آحاد مردم پدید آورد که از صلابت و شکوه آن ارکان کاخ استبداد بلرزید و بریتانیای استعمارگر زمین گیر و مفلوک

شـد. این جریانـات مردم را بیـدار و ریشه هـای یـک نهضت بزرگ را در سـرزمین ایمـان و بـاور اسـلامی مردم می تنیـد. البته سلطنت طولانی ناصـرالدین شاه و نیز نفوذ و زیرکی و شـیطنت او موجب بی اثر یا کم اثر شـدن همه جریانات انقلابی گردیده بود.

سرانجام در ذیقعده سال ۱۳۱۳ ه . ق. در بست حضـرت عبد العظیم حسنی علیه السلام صفیر گلوله ای نواخته شد که قلب شاه را بدریـد و او را به خواب ابدی فرو برد و خفتگان کشور را بیداری بخشـید. دوباره سـخن از سـید جمال الدین و آرمانهای او نقـل مجلسـها شـد و جزء گفتگوهای روزمره مردم قرار گرفت. طی ده سال این تار و پودها به هم پیوست و مردم ایران به سال ۱۳۲۳ ه . ق. بـا زعـامت و پیشوایی علمـا دوبـاره به پـا خواسـتند و بـا فریـاد، آرمانهـایی را طلب کردنـد؛ آرمانهایی که از روح اسـلامی این ملت می جوشید و چون زلالی جاری از سرچشمه عدل و رحمت اسلامی جان تشنه آن مردم ستم دیده را طراوت بخشـید. چون خواسـته های مردم برخاسـته از فرهنگ اسـلامی مردم بود، به زودی طنین و موج آن فرا گیر شد و همه کشور و پیش از همه تهران را در بر گرفت. روحانیون و علما پیشوای این حرکت مردمی اسلامی و مساجد و منبرها مأذنه های بلند نشر و فرهنگ انقلاب بودند.

بیداد علاء الدوله

اواخر ماه رمضان ۱۳۲۲ ه . ق. قند و شکر در بازار تهران کمیاب شد و قیمت آن رو به فزونی گذارد. علاء الدوله حاکم مستبد تهران که به قلـدری و سـتمگری معروف بود - و ضـرب المثل شده بود که خنجر شـمر در خانه اوست ــ روز چهاردهم شوال جمعی از تجار را که معامله

قند و شکر در انحصار آنها بود، به دارالحکومه احضار کرد و علت بالا رفتن قیمت قند و شکر را از آنها جویا شد. آنان گفتند که قند و شکر به مراتب گران تر از پیش وارد می شود. علاء الدوله گفت: باید تجار کتبا التزام دهند که از این به بعد قند و شکر را به قیمت سابق بفروشند.

تجار مخالفت کردند. در میان آنها سید هاشم قندی بود که به امانت داری و دیانت مشهور، و سن او از ۶۵ سال متجاوز بود.

به دستور علاء الدوله عده ای از تجار را فلک کرده و چوب زدند و سید هاشم قندی را نیز به دستور علاء الدوله به سختی چوب زدند. افراد آگاه و انقلابی که در پی فرصت مناسبی بودند تا دوباره فریادهای خفته در گلوها را بلند سازند و ایده های روشنگرانه خویش را متجلی سازند، از این فرصت پیش آمده استفاده کردند و در پی تحریک احساسات مردم علیه استبداد بر آمدند. «میرزا حسن رشدیه همان شب که آقایان چوب خورده بودند، در انجمن ملیون اظهار کرد که من امروز در دارالحکومه بودم و شاهد و ناظر چوب خوردن تجار. می توانستم وساطت کنم و مانع شوم که آنها را چوب نزنند، ولی چون منظور ما بر پا کردن انقلاب است، نه فقط مانع نشدم، بلکه تا حدی علاءالدوله را هم تحریک کردم».(۱)

خبر چوب خوردن تجار به خصوص سید قندی، چون برق در سراسر تهران پخش شد و عده ای از تجار و کسبه دکانهای خود را بستند و گرد هم جمع شدند تا راه چاره ای بیابند.(۲)

پس از شور و مشورت بازاریان و رؤسای تجار و اصناف، تصمیم

۱- ۱. «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» مهدی ملک زاده، ج ۱، ص ۲۶۶.

۲- ۲. همان.

گرفتند که به صورت اجتماع به مسجد شاه که جنب بازار است، بروند و به امام جمعه که نزد عین الدوله مقام و منزلتی داشت، متوسل شوند تا جبران توهین وارده بر تجار را به وسیله او از مقام صدارت بخواهند. چند نفر از تجار هم به خانه حضرات آیات: بهبهانی، طباطبایی و حاج شیخ فضل الله رفتند و آنها را از واقعه چوب خوردن تجار آگاه کردند. فردای آن روز، بهبهانی، طباطبایی و صدر العلماء و سایر علمای معروف با عده زیادی از طلاب و بستگان خود به مسجد شاه رفتند. و آن گونه که حاضرین آن مجلس نقل می کنند، عده مجتمعین در مسجد در آن روز به هزارها می رسید و کلیه علمای معروف تهران در مسجد حاضر بودند.(۱) سید جمال الدین واعظ که در آن زمان شهرت بسزایی داشت، به منبر رفت تا مردم را از چگونگی حادثه مطلع نماید.

او که انسانی آزاده بود و دنبال فرصت مناسب می گشت تا جرقه های انقلاب را در فضای افکار مردم منفجر سازد، از فرصت استفاده کرد و بدون آن که از خطری که در پیش است و او را تهدید می کند، بهراسد، پس از خواندن آیه «یا داود انا جعلناک خلیفهً فی الارض»(۲) در فضیلت عدل و داد سخن گفت و از وظایف سلاطین مسلمان در برقراری عدالت و جلوگیری از ظلم، داد فصاحت داد و از رفتار زشت علاء الدوله نسبت به تجار به شدّت اعتراض کرد. سپس این جمله را که در فرهنگ نامه نهضت عدالت طلبی و تعالی خواهی مردم ایران به یادگار ماند، بیان کرد: «اعلی حضرت شاه، اگر مسلمان است، با علمای اسلام همراهی خواهد فرمود و عرایض بی غرضانه آنها را خواهد شنید و اگر بر

۱- ۱. همان، ص ۲۶۷.

۲- ۲. سوره ص (۳۸)، آیه ۲۶.

خلاف صلاح ملت کار کند، ملت او را...».(۱)

هنوز جمله خود را تمام نکرده بود که امام جمعه تهران او را مورد عتاب و خطاب و اهانت قرار داد و پس از آن، مجلس به هم خورد. صدها نفر، با چوب و چماق به طرف منبر حمله بردند و هیاهو و زد و خورد در میان جماعت در گرفت و چندین هزار نفر به جان هم ریخته فریاد می کشیدند. دو جوان، سید جمال الدین را که از منبر پایین آمده و در گوشه ای مبهوت ایستاده بود، از میان جمعیت بیرون بردند و او را از مهلکه نجات دادند و به خانه آیه الله سید محمد طباطبایی رساندند.

تحصن در حرم حضرت عبد العظیم

همان روزی که واقعه تلخ مسجد شاه پیش آمد، جمعی از علما از جمله حاج شیخ مرتضی آشتیانی و سید جمال افجه، داماد حاج میرزا حسین حاجی میرزا خلیل برای کسب تکلیف به منزل طباطبایی رفتند و به مذاکره پرداختند.

آیه الله طباطبایی می گوید: «به واسطه کشمکش و زد و خوردی که امروز در مسجد شاه پیش آمد، اگر ما چاره ای نیندیشیم، ممکن است فردا دامنه اختلاف و زد و خورد توسعه یابد و کار به دو دستگی و اختلاف و مفسده برسد و مردم هم خیال کنند که ما برای طرفداری از تجاری که قند را گران کرده بودند، این مفسده را به پا کرده ایم و از ما رو برگردانند و گریزان شوند. این است که به عقیده من برای دوری جستن از پیش آمد سوء و فتنه و فساد بهتر آن است که برای چندی تهران را

۱- ۱. همان، ص ۲۶۷.

ترک کرده و به حضرت عبدالعظیم رفته در آنجا منزوی شویم».

حضار بیانات آیه الله طباطبائی را تصدیق کردند. آن گاه حضرت آیه الله بهبهانی را از این تصمیم که در خانه آیه الله طباطبائی گرفته شده بود، آگاه کردند. او با خرسندی تمام از آن تصمیم استقبال کرد.

و روز چهارشنبه ۲۲ آذر ماه (۱۶ شوال المکرم ۱۳۲۳ ه . ق. جمعی از علما و طلاب رهسپار حضرت عبد العظیم شدند و در کنف آن امام زاده جلیل القدر متحصّن گردیدند.

چهره های معروفی که در این مهاجرت _ که به نام مهاجرت صغری معروف شد _ شرکت کردند، عبارت اند از: حضرات آیات و حجج اسلام: سید محمد طباطبائی، سید عبدالله بهبهانی، حاجی شیخ مرتضی آشتیانی، صدر العلماء، سید جمال افجه، میرزا مصطفی آشتیانی، سید محمد صادق کاشانی، شیخ محمد رضای قمی پس از رفتن مهاجرین به حرم حضرت عبد العظیم و تحصّن در آن مقام، نخست طلبه های دو مدرسه صدر و دارالشفاء به آنان پیوستند، و سپس طلبه های دیگری به آنان ملحق شدند. از گویندگان و سخنرانان نیز بسیاری به ایشان پیوستند و تنی چند از بازرگانان نیز به کاروان انقلاب ملحق شدند و روی هم رفته دو هزار نفر گرد آمدند.(۱)

روزها سخنرانان چون شیخ محمد واعظ و شیخ مهدی واعظ به منبر می رفتند و سخنرانی می کردند و روز به روز به شمار و شکوه مهاجران افزوده می گشت. شگفت آن که شیخ مهدی، پسر آیه الله حاج شیخ فضل الله نوری نیز با عده ای متجاوز از شصت نفر طلبه به آنان پیوستند.(۲)

۱- ۱. «تاریخ مشروطه ایران» کسروی، ص ۶۵.

۲- ۲. «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» ج ۲، ص ۲۷۵.

سرانجـام پس از مقـاوله هـا و گفتگوهای تلفنی و غیر تلفنی، سـران مهاجرین تصـمیم گرفتنـد نماینـدگان را به نزد عین الـدوله بفرسـتند؛ آقایان: میرزا ابوالقاسم پسـر ارشـد آیه الله طباطبائی، میرزا مصـطفی آشتیانی، میرزا محسن برادر صـدر العلماء و سـید علاء الدین داماد آیه الله بهبهانی، برای این رسالت انتخاب گردیدند.

شب چهارشـنبه، بیسـتم دی ماه (۱۴ ذیقعده ۱۳۲۳ ه . ق.) آنـان بـه شـهر آمـده و بـه خـانه عین الـدوله رفته، و بـا او به گفتگو پرداختند. عین الدوله، به بهانه این که می خواهد خواسـته های آنان را به شاه برساند، آنان را در خانه نگه داشت و گفت: فردا شب هم در اینجـا بمانیـد؛ گویـا می خواست نگـذارد آقایـان بـاز گردنـد و نظرش تبعیـد آقایـان بود؛ چون از چهره هـای فعال مهاجران محسوب می شدند و اگر می توانست این عده را از بین ببرد، پر و بال علما را شکسـته بود. از سوی دیگر، در شـهر و آسـتانه حضرت عبد العظیم این خبر انتشار یافت و شهر در طوفان و غوغایی دیگر گرفتار آمد. از حسن اتفاق، شاه در این روز برای صـرف ناهار، میهمان امیر بهادر جنگ (وزیر دربار) بود که آگاهی دادند شـهر به هم خورد و مردم بازارها را بستند. شاه پرسـید: برای چه؟ گفتنـد: برای آن که نماینـدگان آقایان را نگه داشـته اند و مردم می پندارند از شـهر بیرونشان خواهند راند. درباریان اجازه خواستند که با زور شورش را سرکوب کنند و مردم را به باز کردن بازارها وا دارند، ولی شاه اجازه نداد.(۱)

پس از ناهـار، چون شـاه باز می گشت، مردم در سـر راه او انبوه شدنـد و زنان گرد کالسـکه او را گرفته و فریاد می زدنـد: «ما آقایان و پیشوایان دین

۱- ۱. «تاریخ مشروطه ایران» ص ۶۹.

را می خواهیم... ای شاه مسلمان! بفرما پیشوایان مسلمانان را احترام کنند... ای پادشاه اسلام! اگر وقتی روس و انگلیس با تو طرف شوند، شصت کرور ملت ایران به حکم این آقایان جهاد می کنند... از این سخنان بسیار گفتند و زنان کار بزرگی کردند».(۱)

شاه به ارک رفت و از این سوی، امیر بهادر و دیگران به بازار آمدند که مردم را با مسالمت به باز کردن بازار وادارند ولی هر چه کوشیدند سودی نداد. جریانی که شعله نهضت را فروزان ساخت کج روی علاء الدوله بود که دوباره اشتباه خود را تکرار کرد او که در خیابان جبه خانه نزدیک سبزه میدان مراقب بود که دکان های خیابان ها بسته نگردد، در دکان صحافی، سید حسن صاحب الزمانی را دید که با گروهی به گفتگو نشسته، چون او را از چهره کوشای نهضت می شناخت دستور داد او را بیرون کشیدند و گفت: ای سید مفسد آخر کار خودت را کردی. این را گفت و با عصا بر سر و صورت او کوبید، سپس دستور داد او را به تازیانه بستند».(۲)

از این کژ رفتاری، دکان های خیابان ها نیز بسته شد و مردم یک باره آماده قیام شدند. در این هنگام شاه، عین الدوله را احضار کرد و گفت: «البته مقاصد آقایان را اجرا دارید و آن ها را تا فردا بیاورید به شهر، و الا من خودم می روم و آن ها را می آورم».(۳)

با اصرار شاه، عین الدوله ناگزیر شد، به هر وسیله ممکن علما را آرام و آنان را به شهر باز گرداند، و همان روز با تلفن به متحصنین حضرت

۱- ۱. همان.

۲- ۲. همان.

۳- ۳. همان.

عبد العظیم اطلاع داد که شاه درخواست های آقایان را پذیرفت. ولی مردم باور نکردند و بازارها را باز نکردند و جمعیتی بزرگ از شهر روانه حضرت عبد العظیم شدند، آمد و رفت میان تهران و حرم حضرت عبد العظیم چنان بود که گویی دو شهر به هم پیوسته اند.

باری چون علما و مردم بر قول عین الدوله اعتمادی نداشتند سرانجام تصمیم گرفتند نامه ای به شاه بفرستند و تقاضاهای خود را ارائه و پاسخ کتبی از شاه دریافت کنند.

عین الدوله، نامه آقایان را گرفته، و خود نامه ای به شاه نوشته و در خواست های آقایان را از زبان خود فهرست کرد و همه را به شاه داد.

شاه به نامه آقایان پاسخ داد و در بالای نامه عین الدوله، پذیرفته شدن درخواست ها را نوشت. و سپس برای عدالتخانه که خواست اصلی آقایان بود دستخط جداگانه ای صادر کرد.(۱)

دستخط مظفر الدین شاه درباره تأسیس عدالتخانه

جناب اشرف اتابک اعظم. چنان که مکرر این نیت خودمان را اظهار فرموده ایم ترتیب و تأسیس عدالتخانه دولتی برای اجراء احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجب تر است. و این است بالصراحه مقرّر می فرماییم برای اجرای این نیّت مقدس قانون معدلت اسلامیه که عبارت از تعیین حدود و احکام شریعت مطهره است باید در تمام ممالک محروسه ایران عاجلاً دایر شود بر وجهی که میان هیچ یک از طبقات رعیت فرقی گذاشته نشود و در اجرای عدل و سیاسات به طوری که در نظامنامه این قانون اشاره خواهیم کرد ملاحظه اشخاص

۱- ۱. همان.

و طرفداریهای بی وجه قطعا ممنوع باشد.

البته به همین ترتیب کتابچه نوشته، مطابق قوانین شرع مطاع فصول آن را ترتیب، و به عرض برسانید تا به تمام ولایات دائر و ترتیبات مجلس آن هم بر وجه صحیح، داده شود.

البته این قِبَل مستدعیات علمای اعلام که باعث مزید دعاگویی ماست همه وقت مقبول خواهد بود. همین دستخط ما را هم به عموم ولایت ابلاغ کنید.

شهر ذی القعده ۱۳۲۳ ه . ق.(۱) امضای شاه

پس از صدور فرمان تأسیس عدالتخانه، روز جمعه بیست و دوم دی ماه ۱۶ ذیقعده برای بازگشت مهاجرین به شهر معین شد.

در این روز به امر شاه امیر بهادر وزیر دربار و اقبال الدوله و نصر السلطنه و شمس الملك «پسر عین الدوله» و عده ای دیگر از درباریان با کالسکه های سلطنتی و یدک های زرین افراز، و سیمین افزار با شکوه بسیار به حضرت عبدالعظیم رفتند تا آقایان را به شهر بازگردانند. بازارها بسته شد و مردم دسته دسته به حضرت عبدالعظیم رفتند.

امیرخان سردار تلفن کرد درشکه ها و کالسکه های شهر همه رو به سوی ری نهادند و نیز بسیاری از اعیان و بزرگان شهر درشکه ها و کالسکه های خود را فرستادند راه آهن حضرت عبدالعظیم و تهران را نیز مجانی کردند مردم چنان اجتماع کردند که بیم پایمال شدن مردم در زیر دست و پا می رفت.(۲)

سه ساعت به ظهر، منبری در صحن نهادند، حاج شیخ محمد واعظ

۱- ۱. همان، صص ۷۲ – ۷۱ .

۲- ۲. همان، ۷۳.

بر بالای آن جای گرفت و در جمع مردم، علما و درباریان، دستخط شاه را خواند. پس از او شیخ مهدی واعظ و سید اکبر شاه که از گویندگان به نام تهران بودند، به منبر رفتند و دستخط شاه و تقاضاهای انقلابیون متحصّن را خواندند و ابراز شادی و سپاس نمودند. مردم فریاد می زدند: زنده باد پادشاه اسلام! زنده باد ملت ایران! بعد از ظهر همان روز کالسکه ها آماده گردید و کاروان پیروز به راه افتاد.

آیه الله بهبهانی و آیه الله طباطبائی و حاج شیخ مرتضی و صدر العلماء و امیر بهادر در کالسکه شش اسبه پادشاهی نشستند و دیگران، در کالسکه ها سوار شده و بدینسان با شکوه بسیار روانه گردیدند. چون وارد شهر شدند، از میان مردم گذشته، و خیابان ها را پیموده در جلو کاخ گلستان پیاده شدند و علما به درون ارک رفتند و پس از دیدن عین الدوله همراه او و مشیرالدوله نزد شاه رفتند.

شاه با سادگی بسیار آنان را پذیرفت و پس از پرسش و نوازش چنین گفت: «پیش از آن که شما درخواست کنید من خود می خواستم عدالتخانه بر پا گردد، در نیمه شعبان به نظام الملک گفتم آن را بر پا گرداند. پس از این هر کاری دارید، به خود من باز نمایید».(۱)

مردم در بیرون، بی صبرانه منتظر زیارت علما بودند. چون بیرون آمدند، مردم با شادی و هیاهوی بسیار گردشان را گرفتند و هر یک را تا در خانه هایشان بدرقه کردند.

باری، انقلابیون مهاجر و متحصن در سایه مکانت آن بارگاه پس از یک ماه، پیروزمند به شهر بازگشتند. آنان با خواری رفتند، ولی با

۱- ۱. همان، ص ۷۴.

ارجمندی باز آمدند.(۱) آگاهی از این پیشامد به روزنامه های اروپا رسید. از انقلاب و رهبری آن ـ علما ـ ستایش کردند و به اشتباه عدالتخانه را پارلمان و مجلس شوری تعبیر نمودند و نهضت علما و مردم را شورش و انقلابی که دستگاه خودکامگی را از ایران برچید، دانستند.(۲)

هجرت کبری به قم و مقدمات آن

بهمن ماه با خوشی می گذشت و مردم به نوید دولت امید بسته بودند و باز شدن عدالتخانه را انتظار می کشیدند میان مردم گفتگو از تدوین قانون بود. علما دید و بازدید می کردند و نزد مردم جایگاه دیگری یافته بودند.

در نامه ای چنین آمده: «آیه الله بهبهانی به خانه آیه الله طباطبائی می رفت، چراغ و لاله در مقدم او می افشاندند و مردم از اطراف روانه گردیده و شاعران شعر و سرود می خواندند.

گویا در این روزها بود که علماء به بازدید عین الدوله رفتند. طباطبائی به او گفت: این عدالتخانه که می خواهیم نخست زیانش به ما باز می گردد؛ چه مردم آسوده باشند و ستم نبینند، نیازی به ما نخواهند داشت و در خانه ما بسته خواهد شد؛ ولی چون عمر من و تو گذشته، کاری کن که نام نیکی از شما در جهان بماند. و در تاریخ ثبت شود که بنیانگذار عدالتخانه و مجلس عین الدوله بوده، و این به یادگار در ایران از تو بماند. عین الدوله پاسخی نگفت و از شنیدن نام مجلس ابروها را درهم کشید».(۳)

۱- ۱. همان .

۲- ۲. همان، ص ۷۴.

۳- ۳. همان، ص ۷۶.

«او می خواست آنچه را وعـده داده بود و نیز «دسـتخط شاه» را نادیـده گرفته و انقلابیون را از میان بردارد. او می خواست خود ایران را اصلاح کند ولی از چه راه؟ به ظاهر از راه خودکامگی...».(۱)

عین الدوله مرد کم دانشی بود و در دربار خودکامه رشد کرده بود و بر او گران می آمد که نام قانون یا دارالشوری را بشنود. و یـا مردم را دلبسـته کارهای کشوری ببینـد. از این رو، از درون دشـمنی می کرد و از درخواست علما، فقط علاء الـدوله را از حکمرانی تهران عزل کرد و خواسته های دیگر را به کلی فراموش کرد.

مردم و علما بـد اندیشـی های عین الـدوله را دریافتنـد و از او قطع امیـد کردند. دوباره مشـعل انقلاب روشن شد و انقلابیون به سعی و تلاش افتادنـد. علما به نام میهمان، هفته ای دو روز گرد هم می آمدنـد و به گفتگو می پرداختنـد. از آن سوی، طلبه ها گروه هـایی را پدیـد آوردنـد و نشسـتهایی برپـا نمودنـد. از کارهـای این گروه هـا نوشـتن شب نامه و انتشار آن در میان مردم بود.(۲)

اسفند سال ۱۲۸۴ ه . ش. به پایان رسـید و طلیعه سال ۱۲۸۵ که از سالهای اسـتثنایی ایران بود، فرا رسید. روزهای نوروز و آغاز سال در میان بیم و امید سپری شد. در آخر فروردین یک شب نشینی میان عین الدوله با آیه الله طباطبایی رخ داد، بدین شرح:

احتشام السـلطنه که از نیک نامان آن روزگار بود و تازه از سفارت آلمان باز گردیده بود، به خانه آیه الله طباطبایی آمد و با او سخن از عین الدوله و کارهای او به میان آورد و تقاضا کرد که طباطبایی دیداری خصوصی با عین

۱- ۱. همان.

۲- ۲. همان، ص ۷۹.

الدوله داشته باشد و این دیدار گره کار را باز خواهد کرد.

آیه الله طباطبائی گفته او را پذیرفت و شبانه در تاریکی به خانه عین الدوله رفت و دو تن با هم نشستند و به سخن پرداختند. عین الدوله قرآن طلبید و سوگند یاد کرد که من با مقصود شما موافقم و قول می دهم که به همین زودی مجلس تشکیل گردد. من اندیشه شما را مقدس می دانم و تاکنون که مسامحه کرده ام، خواسته ام موانع را از جلو بردارم. اینک به شما قول می دهم که در همین چند روز عدالتخانه صحیح بر پا شود.(۱)

آیه الله طباطبائی به این سوگند و پیمان دلگرم گردیده، به خانه بازگشت؛ ولی نشانی از این نوید و سوگند دیده نشد و در همان روزها، داستان نشست باغ شاه پیش آمد که معلوم گردید همه آن سخنان دروغ بوده است.(۲)

عین الدوله، روز سه شنبه دهم اردیبهشت نشستی را در باغ شاه ترتیب داد و از وزیران، درباره عدالتخانه و فرمان شاه مبنی بر تأسیس آن مشورت خواست. البته عین الدوله هیچ گاه نمی خواست تقاضاهای انقلابیون را بپذیرد؛ چون بسیار خودکامه بود و از قانون و مجلس و این گونه اندیشه ها می رمید و آنها را دشمن می داشت.(۳)

از این رو، دنبال فرصت بود و می خواست دیگران را نیز در این خودکامی دخیل گرداند. این نشست برای آن بود و از پیش به بعضی از وزیران و دعوت شدگان سفارش شده بود.

عین الدوله سخن را چنین آغاز کرد: «همه می دانید که اعلی حضرت

۱- ۱. همان.

۲- ۲. همان.

۳- ۳. همان.

پادشاه دستخط عدالتخانه را صادر کرده. من اگر چه دستور داده ام نظامنامه آن را نوشته اند و اینک به پایان می رسانند، ولی خود ایستادگی نشان داده ام و کنون چون ملایان (علما) دست برنمی دارند و شب نامه ها می نویسند، شما ببینید آیا بهتر است که دستخط را به کار بندیم یا ملایان را نومید گردانیم و با نیروی دولتی پاسخ دهیم»؟

حاضرین همه خاموش ماندند. دوباره گفتگو را به میان آورده، پرسید؟

احتشام السلطنه پاسخ داد: «بهتر است دست خط را روان گردانید؛ زیرا اگر روان نگردانید، دولت رابه نزد مردم ارجی نماند. از آن سوی، بنیاد عدالتخانه زیانی برای دولت نخواهد داشت».

امیر بهادر جنگ (وزیر دربار) گفت: «چنین نیست. برای دولت آن بهتر است که دستخط به کار بسته نشود؛ چه اگر عدالتخانه بر پا گردد، باید پسر پادشاه با پسر یک میوه فروش یکسان گردد. آن گاه هیچ حکمرانی نتواند «دخل» کند و راه «دخل» بسته شود».

احتشام السلطنه گفت: «جناب وزیر دربار! دیگر بس است. دخل تا کی؟ ستم تا چند؟ تا چه اندازه مردم را خوار و نادار می خواهید؟ اندکی هم دلتان به حال توده مردم سوزد! بیش از این مردم را از دولت رنجیده نگردانید! علما را دشمن شاه نسازید»!

حاجب السلطنه به سخن در آمد و گفت: «اگر عدالتخانه بر پا شود، دولت نابود خواهد شد».

ناصر الملک وزیر اروپا دیده مالیه گفت: «آری، چنین است؛ هنوز در ایران هنگام بر پا کردن مجلس نرسیده. عدالتخانه را با این دولت سازش نخواهد بود».

امیر بهادر دوباره به سخن آمده، گفت: «جناب احتشام السلطنه شما

که از قاجاریان می باشید، نباید خرسندی دهید که پادشاهی از این خاندان بیرون رود».

احتشام السلطنه پاسخ داد: «پیشرفت دولت و فزونی نیروی او در همراهی و همدستی با توده است. امروز دولت را خوشبختی رو داده که توده مردم خود در بند نیکی ها گردیده. ارج این را بدانید و با توده دست به هم داده، بدی ها را چاره کنید، و دولت را دارای آبرو گردانید. قانونی بگذارید که همه پیروی کنند. دیگر ستمگری بس است! شاه را بد نام نکنید! دولت را رسوا نسازید!

امیر بهادر، رو به عین الدوله گردانید و چنین گفت: «احتشام السلطنه می خواهد توانایی شاه را از میان ببرد».

احتشام السلطنه گفت: «من آرزومندم پادشاه و ولی النعمه خود را مانند امپراطور آلمان و انگلیس توانا ببینیم. لیکن شما می خواهید او را همچون خدیو مصر و امیر افغانستان گردانید».

امیر بهادر گفت: «من تا جان دارم، نگذارم عدالتخانه بر پا شود. خوب است شما بروید در کشور آلمان و به امپراطور آلمان بندگی کنید؛ آقای من پادشاه من این گونه بندگی ها را نمی خواهد».(۱)

چون گفتگو به اینجا رسید، عین الدوله سخن را قطع کرده، و چنین گفت: «من می باید این گفتگو را با اعلی حضرت باز نمایم و از خود شاه دستور خواهم».(۲)

به این گونه، نشست به پایان رسید. خبر این نشست به علما و مردم رسید. مردم نومید و سرخورده به آیات عظام بهبهانی و طباطبایی پناه

۱- ۱. همان، ص ۸۱.

۲- ۲. همان.

آوردند و از آن دو و دیگر سران استمداد طلبیدند.

آیه الله طباطبایی به عین الدوله نامه ای نوشت و در آن نامه او را نصیحت کرد و خطراتی که جامعه ایران را تهدید می کرد، گوشزد نمود و گفت: «... به خداوند متعال و به جمیع انبیاء و اولیاء قسم! به اندکی مسامحه و تأخیر، ایران می رود... ایران وطن من است. اعتبارات من در این مملکت است. خدمت من به اسلام، در این محل است. عزّت من تمام بسته به این دولت است. می بینم این مملکت به دست اجانب می افتد و تمام شؤونات و اعتبارات من می رود. پس تا نفس دارم، در نگهداری این مملکت می کوشم؛ بلکه هنگام لزوم، جان را در راه این کار خواهم گذاشت. من حاضرم در این راه از همه چیز بگذرم. شأن و اعتبار را کنار گذارده، انجام این کار را اگر موقوف باشد به این که در دولت منزل حضرت والا کفش برداری کنم، حاضرم «برای ملت و رفع ظلم». حضرت والا را به خدا و رسول... قسم می دهم، بریزید آنچه در دامان دارید. این مملکت و این مردم را اسیر روس و انگلیس و عثمانی نفرمایید! عهد چه شد! قرآن چه! عهد ما برای این کار یعنی تأسیس مجلس بود و اِلا ما به الاشتراک نداشتیم.

مختصرا اقدام در این کار فرمایید! ما هم حاضریم و همراهیم. اقدام نفرمایید، یک تنه اقدام خواهم کرد؛ یا انجام مقصود یا مردن. پروا ندارم؛ زیرا اول از جان گذشتم، بعد اقدام نمودم. چیزی از عمر من باقی نمانده و از چیزی محظوظ نمی شوم. پس حظّم اقدام به این کار و منتهی آمالم انجام این کار است یا جان دادن در این راه که مایه آمرزش و افتخار خود و اخلافم است...».(۱)

ص: ۱۹۹

۱- ۱. همان، ص ۸۲.

آیه الله طباطبـائی نـامه ای نیز به مظفرالـدین شاه نوشت و در آن نامه نیز مسائل و مصالـح کشور، مردم و شاه را بازگو کرد. در بخشـی از آن نامه چنین نوشت: «... اعلیحضـرتا! مملکت خراب، رعیت پریشان و گـدا، دست تعدی حکام و مأمورین بر مال و عرض و جان رعیت دراز، ظلم حکام و مأمورین انـدازه نـدارد. از مال رعیت هر قـدر میلشان اقتضا کند، می برند. قوه غضب و شهوتشان به هر چه میل کند و حکم کند، از زدن و کشتن و ناقص کردن اطاعت می کنند. این عمارت و مبل ها و وجوهات و املاک در اندک زمان از کجا تحصـیل شده؟ تمام رعیت بیچاره است. این ثروت همان فقرای بی مکنت است که اعلیحضرت بر حالشان مطلعیـد. در اندک زمان از مال رعیت صاحب مکنت و ثروت شدند. پارسال دخترهای قوچانی را در عوض سه ری گنـدم مالیات که نداشـتند بدهنـد، گرفتنـد به ترکمن ها و ارامنه عشق آباد به قیمت گزاف فروختند. ده هزار رعیت قوچانی از ظلم به خـاک روس فرار کردنـد، هزارهـا رعیت ایران از ظلم حکـام و مـأمورین به ممالـک خـارجه هجرت کرده، به حمالی و فعلگی گذران می کنند و در ذلت و خواری می میرند. بیان حال این مردم را از ظلم ظلمه به این مختصر عریضه ممکن نیست. تمام این قضایا را از اعلی حضـرت مخفی می کننـد و نمی گذارنـد اعلی حضـرت مطلع شـده، در مقام چاره بر آیـد. حال این مملکت اگراصلاح نشود، عن قریب جزء ممالک خارجه خواهد شد. البته اعلی حضرت راضی نمی شود در تواریخ نوشته شود در عهد همایونی ایران به باد رفت. اسلام ضعیف شد و مسلمین ذلیل شدند.

اعلی حضرتا! تمام این مفاسد را مجلس عدالت یعنی انجمن مرکب

از تمام اصناف مردم که در آن انجمن بداد عامه مردم برسند، شاه و گدا در آن مساوی باشند. فواید این مجلس را اعلیحضرت همایونی بهتر از همه می دانند. مجلس اگر باشد، این ظلم ها رفع خواهد شد. خرابی ها آباد خواهد شد. خارجه طمع به مملکت نخواهد کرد. سیستان و بلوچستان را انگلیس نخواهد برد. فلان محل را روس نخواهد برد. عثمانی تعدی به ایران نمی تواند بکند... .

اعلیحضرتا! در زاویه حضرت عبدالعظیم سی روز با کمال سختی گذراندیم تا دست خط همایونی در تأسیس مجلس مقصود صادر شد. شکرها به جا آوردیم و به شکرانه مرحمت چراغانی کرده، جشن بزرگی گرفته شد. به انتظار انجام مضمون دستخط مبارک روز می گذراندیم، اثری ظاهر نشد. همه را به طفره گذرانیده، بلکه صریحا می گویند: این کار نخواهد شد و تأسیس مجلس منافی سلطنت است. نمی دانند سلطنت صحیح بی زوال با بودن مجلس است. بی مجلس سلطنت بی معنی و در معرض زوال است.

اعلیحضرتا! سی کرور نفوس را که اولاد پادشاه اند، اسیر استبداد یک نفر نفرمایید! برای خاطر یک نفر مستبد چشم از سی کرور فرزندان خود نپوشید...».(۱)

به این نامه پاسخ رسید: «جناب آقای سید محمد مجتهد! نامه شما را خواندیم. به اتابک می سپاریم که خواسته های شما را به انجام رساند...».(۲)

علما دانستند که پاسخ از خود عین الدوله است و نامه را نگذاشته است به دست شاه برسد؛ با آن که در هنگام ارسال، شش نامه نوشته شد

۱- ۱. همان، صص ۸۶ - ۸۵.

۲- ۲. همان.

و از شش راه فرستاده شده بود.

اکنون علما و دیگر سران به این نتیجه رسیدند که راه مسالمت آمیز را عین الدوله بسته است و بار دیگر شعله های خشم مردم برافروخت و آتش انقلاب زبانه کشید. علما و روحانیون پیشوایان این حرکت بودند و مساجد و منابر مأذنه های بلند انتشار فرهنگ انقلاب. سخنرانان در مساجد و منابر مردم را به پایداری و مقاومت فرا خواندند و تأسیس عدالتخانه را آرمانی مقدس و الهی جلوه گر ساختند. فریاد مردم و رهبران، قانون و عدالت بود و این آرمان همه پیامبران الهی محسوب می گردید.

حاج شیخ محمد واعظ از سخنوران به نام و پر آوازه تهران بود که با بیان آتشین خود به خرمن بیداد و استبداد شرر می افکند. او در منبرها به نکوهش از کارهای عین الدوله می پرداخت؛ سوگند عین الدوله را به قرآن و قولی که داده بود بر این که عدالتخانه بر پا گردد، برای مردم بیان کرد و نشست او با همکیشان مستبد خود در باغ شاه، نامه آیه الله طباطبایی به او و به شاه و دیگر مظالم او را مطرح می کرد. از این رو، عین الدوله در پی دستگیری او بر آمد و به احمد خان یاور دستور داد که شیخ را دستگیر کند.

روز چهارشنبه، نوزدهم تیر ماه (۱۸ جمادی الاول) سال ۱۲۸۵ ه . ش. دو ساعت از روز گذشته، هنگامی که حاجی شیخ محمد سوار مرکب و همراه با خادم خویش می رفت، در کوی سرپولک توسط احمد خان و عده ای سرباز مورد تعقیب قرار گرفت. حاجی شیخ چون آنان را دید، لگام مرکب را کشیده، ایستاد. احمد خان فرا رسید و گفت: بسم الله برویم. پرسید: من کیستم و آن گاه کجا برویم؟ گفت: شما حاجی شیخ محمد واعظ هستید و باید با ما به خانه عین الدوله بیایید؟

شیخ دانست که دستور است. ناگزیر، خود را به آنان سپرد.(۱)

سربازان گرد او را گرفتند و رو به سوی خانه عین الدوله به راه افتادند؛ ولی چون به نزدیکی مسجد و مدرسه حاجی ابوالحسن معمار رسیدند، طلبه های مدرسه از چگونگی ماجرا آگاه شدند و با کمک مردم به او راه بستند. احمد خان نخواست با آنان زور آزماید، حاجی شیخ محمد را از مرکب پیاده کرده، در قراولخانه که در آن نزدیکی بود، بند کرد. مردم پیرامون و اطراف قراولخانه اجتماع کردند و در این میان، به آیه الله سید عبد الله بهبهانی خبر رسید. او پسر خود، سید احمد را با عده ای برای نجات شیخ محمد فرستاد.

آمدن سید احمد موجب جرأت مردم گردید. در این هنگام، ادیب الذاکرین کرمانی مردم را شورانید و خود پیش افتاد و به قراولخانه حمله کرد و با زور به درون آن رفتند و حاجی شیخ محمد را بر دوش نهاده، از محبس بیرون آمدند.(۲)

احمد خان فرمان آتش داد، سربازان شلیک هوایی کردند و تنها یک تیر به ادیب الذاکرین اصابت کرد و او روی زمین افتاد، ولی او با دلاوری باز برخاسته، و همراه مردم روانه گردید.(۳)

در این میان، طلبه جوانی به نام سید عبدالحمید که از درس باز می گشت، چون آن حال و هنگامه را دید، جلوی احمد خان ایستاد و به نکوهش او پرداخت. مگر تو مسلمان نیستی؟ چرا فرمان شلیک دادی؟

احمد خان برآشفته شد، تفنگ یکی از سربازان را گرفت و رو به

۱- ۱. همان، ص ۹۵.

۲- ۲. همان، ص ۹۶.

۳- ۳. همان.

سید نشانه رفت. تیر بر سینه چپ سید نشست و از پشت بیرون آمد. در حال، او به زمین افتاد. مردم او را برداشته، و همگی با هم به مدرسه رفتند. ادیب الذاکرین با پای خونین در یک سو افتاده بود و تن خونین سید در سوی دیگر. هنوز سید جان داشت. آب برای آشامیدن طلب کرد، ولی تا آوردند، مرغ روح از بدنش پرواز کرد.(۱)

حاج شیخ محمد، خون سید شهید را بر سر و صورت خود مالید و شیون کنان برخاست. مرد و زن به شیون پرداختند. در شهر هنگامه ای به پا شد. در این هنگام، سیف الدین میرزا، مدیر توپخانه با یک دسته قزاق رسید. اینان به یاری احمد خان آمده، ولی دیر رسیده بودند. چون اوضاع را خطرناک دیدند، کشته سید را برای آن که در دست مردم نباشد، برداشته، روانه گردیدند. مردم ترسیدند نکند ادیب الذاکرین را هم ببرند، او را برداشته، به خانه اش رسانیدند.

در این وقت، صدرالعلماء با گروهی از سادات و طلبه ها بدانجا رسید. مردم با دیدن او بر جرأت و جسارت خود افزودند. جوانی به نام علی کوهی با عده ای، قزاقان را دنبال کرده، به آنان رسیدند و با زور بدن سید را از دست ایشان گرفتند و بازآوردند.

صدر العلماء دستور داد پیکر روحانی شهید را بردارند و به سوی مسجد آدینه روانه گردند. مردم جنازه را برداشتند و به راه افتادند. آوازه این خبر، سراسر تهران را فرا گرفت. مردم از هر سو به سوی مسجد جمعه به راه افتادند. بازارها و کاروانسراها و تیمچه ها بسته شد.

انقلابیون، در مسجد جامع جمع شدند. از علمای بزرگ تهران، ابتدا

۱- ۱. همان، ص ۹۷.

حضـرت آیه الله بهبهانی با گروهی از پیروان خود به آنان پیوست و سـپس شـیخ محمد رضا قمی و حضرت آیه الله سید محمد طباطبائی هر کدام با هیأتهای بزرگی از مردم به آنان پیوستند.

غوغا و طوفان به پا خاست. بدین سان، در تهران، پایتخت ایران نهضتی بزرگ پدید آمد. مردم به سراغ علما و روحانیون متنفّذ شهر رفته، آنان را به مسجد فرا می خواندند.

آیه الله شیخ فضل الله نوری که از علمای برجسته تهران بود، در این نهضت به آنان پیوست و با گروهی از مردم به مسجد آمد. همه علمـای بزرگ، خواه نـا خواه همراهی نمودنـد. فقـط امام جمعه شـهر چون در تهران نبود، جایش در میان این جمع خالی بود. بازرگانان و بازاریان همه حاضر بودند و با تمام وجود می کوشیدند.

بزازان چادر بزرگی آورده، در حیاط مسـجد افراشـتند. وسایل پـذیرایی از خانه ها آوردند. زنان فهیم ایران نیز در این نهضـت شرکت کردند و با احساسات خود مردم را به پایمردی و ایستادگی فرا می خواندند.(۱)

علمای اسـلام، به گفتگو و تبادل افکار پرداختنـد؛ آخر چه باید کرد و در مقابل عین الدوله مسـتبد و شاه بی خبر چه شـیوه ای اتخاذ گردد؟

سرانجام، تصـمیم گرفتند که تأسـیس عدالتخانه را تقاضا کنند و تا به این هدف مقدس نرسند از پای ننشینند و از مسجد خارج نشوند. بعضی می گفتند: تقاضای عزل عین الدوله را بخواهیم.

آیه الله طباطبائی گفت: «اگر عدالتخانه بر پا گردد، عین الدوله داخل

۱- ۱. همان، ص ۹۷.

آدمی نیست».(۱) بدن روحانی شهید را غسل دادند و در میان مسجد گذاردند. مردم بر گرد آن پیکر خونین به نوحه و عزاداری پرداختند. شعرا در شأن او مرثیه ها سرودند و می خواندند:

بادا هزار مرتبه نزد خدا قبول قربانی جدید تو یا ایها الرسول

غافل ز ره رسید و ز هنگامه بی خبر انگشت حیرتش بشد آنگاه در دهن

چشمش به سوی معرکه افتاد محو و مات از کارهای چرخ و ز غوغای مرد و زن

ناگاه بی ملاحظه سلطان فوج دون تیری زد آتشین به تن شمع انجمن

مابین سینه و گلویش تیر جا گرفت وز پشت او به در شد و جانش شد از بدن

از نو حسین کشته ز جور یزید شد عبدالحمید کشته عبدالمجید شد(۲)

این آغاز خونین نهضتی است که در تاریخ ایران، مشروطیت نام گرفت. عناصر شکل دهنده آن بنا به گزارش کسروی و ملک زاده: اسلام، روحانیت، مسجد، عاشورا، مردم، شهید و شهادت است و آرمان آن بر پایی عدالتخانه است؛ چون به عدل و عدالت آسمانها و زمین برافراشته است.

و سروش وحی، آرمان همه پیامبران را بر پایی عدل و قسط

۱- ۱. همان.

۲- ۲. اسم کوچک عین الدوله بوده است.

می شناسد: «لَقَدْ اَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ اَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمیزانَ لِیَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ».(۱)

باری، عین الدوله با قوای نظامی به میدان مبارزه با مردم برخاست.

پس از آن روز یک دسته سرباز از لشکرگاه به شهر آمدند و در خیابانها استقرار یافته، به نگهبانی پرداختند.

شب پنجشنبه از سوی دولت جار کشیدند: «هر کس که فردا دکان یا حجره خو د را باز نکند، کالایش تاراج و خود او کیفر خواهد یافت».(۲)

فردا، مردم چون از خانه بیرون آمدند، خیابانها را مملو از سربازان و توپچیان دیدند؛ به ویژه در اطراف ارک شاهی، سبزه میدان و بازارهای اطراف مسجد جامع.

عین الدوله با یک دسته سوار همراه امیر بهادر و نصر السلطنه از نیاوران به شهر آمد. می خواست از چگونگی اوضاع به خوبی آگاه گردد و از نزدیک به چاره بکوشد. با همراهان به شور پرداخت. سرانجام تصمیم گرفتند که در برابر مردم بایستند و از قدرت نظامی خود استفاده کنند.

او کسی به مسجد فرستاد و به علما پیام داد: شما به خانه های خود بروید و ما خواست شما را انجام خواهیم داد.

آنان دلیرانه پاسخ دادند: «مقصود ما تأسیس مجلس عدل است که پس از این به کسی ظلم و تعدی نشود».(۳) «و چون عین الدوله، مانع تأسیس عدالتخانه است و دست خط شاه را اجرا نمی نماید پس خائن به دولت و ملت است و باید از مسند وزارت برخیزد».(۴)

۱- ۱. سوره حدید:۵۷، آیه ۲۵.

۲- ۲. «تاریخ مشروطه ایران» کسروی، ص ۹۸.

۳- ۳. همان، ص ۹۸.

۴- ۴. همان، ص ۹۹.

عین الـدوله بر فشار خود افزود، و کم کم دامنه سـتم را گسترش داد. زنان نیز از سـتم آنان در امان نبودند؛ آنان را نیز دسـتگیر می کردنـد و در قراولخـانه نگـاه می داشـتند؛ چون زنان نیز به جمع مردان انقلابی پیوسـته و با سـربازان به زد و خورد پرداخته بودند.

بـا وجود تمـام تلاـش عین الـدوله که از مردم خواسـته بود دکانهـا را باز کننـد، جز نانوایان کسـی دکان خود را باز نکرد و در مسـجد و اطراف آن جمعیت زیـادی جمع شـده بودنـد. برای سـید عبدالحمیـد مجلس به پـا داشـتند. واعظـان منبر رفته، از عین الدوله و کارهای او انتقاد کردند. عصـر همان روز، بزازان، پیراهن خونین سـید را بر سر چوبی بسته، آن را پرچم خود ساخته و در اطراف آن هیئت تشکیل داده، به سینه زنی پرداختند.

شعار و فریاد مردم از کوی و برزن برخواست. همه می گفتنـد: محمد یا محمد یا محمد! برس فریاد امت یا محمد! نخست چند بار در مسـجد گردیدند و سـپس بیرون آمده، در بازار به راه افتادند. گرد مسـجد جامع و مسـجد شاه گشـته، دوباره به مسـجد باز گشتند.(۱)

بـاری، شب جمعه را علمـا و سـران در مسـجد ماندنـد و بیشتر شب را بـا روضه و دعـا و نمـاز به سـر بردنـد و چون خوابیدنـد، بامـدادان باز برخاسـته، در پشت بام و اطراف آن صدا به نماز و دعا بلند کردند و برخی فریاد مظلومانه یا الله بر می کشـیدند تا آهنگ نام خدا به گوش سربازان برسد و آنان به مردم ملحق گردند.

روز جمعه مردم در مسجد و اطراف آن به گونه ای جمع شدند که

۱- ۱. همان.

پشت بامها نیز مملو از جمعیت بود. از سوی دیگر، دولت نیز به تعداد نیروهای خود افزوده بود و از سرباز و توپچی چهار سوی مسجد را پر گردانیده بود.

آن روز نیز برای سید عبدالحمید ختم گذاشته و روضه خواندند. دوباره دسته های سینه زنی پدید آوردند. از پیراهن و عمامه سید شهید، دو بیرق ساخته، دو گروه شدند و می خواستند از مسجد بیرون بیایند و در بازارها گردیده و به سینه زنی بپردازند و دوباره باز گردند.

آیه الله بهبهانی نسبت به این موضوع احساس خطر کرد و به آنان گفت: «ممکن است نگذارند یا شلیکی کنند».(۱)

مردم گفتند: دیروز رفتیم و کسی جلو نگرفت. علما گفتند: سربازان دیروزی را دورتر برده اند و این سربازان که امروز پیرامون مسجد می باشند، از لشکر دیگری هستند و به اینان دستور شلیک داده اند.

گفتند: ما که ابزار جنگی نداریم تا کسی به ما شلیک کند. از این رو، برای بیرون رفتن اصرار ورزیدند.

راستی، مردم گمان نمی کردند سربازان به سید و علما شلیک کنند.(۲)

به هر روی، دو دسته راه افتادند:

دسته اول در حالی که بچه سیدها در جلو و گروهی از سید و طلبه، عمامه ها را به گردن پیچیده و قرآنی به دست گرفته بودند، در پشت سر آنان، سینه زنان از مسجد بیرون آمده رو به سوی چهار سوی پیش رفتند؛ ولی به چهار سو نرسیده بودند که سربازان جلوشان را گرفتند.

۱- ۱. همان، ص ۱۰۰.

۲- ۲. همان.

مردم برای ادامه حرکت اصرار می ورزیدند که ناگهان فرمانده نیروها فرمان آتش داد و در این گیرودار عده ای کشته شدند و عده ای نیز مجروح گردیدند.

هنگامه شگفتی برخاست. زنان و مردان به هم آمیختند و هر یکی جستجوی کسان خود می کرد و فریاد و ناله از هر سو به آسمان بود. انبوهی از زنان و مردان گرد علما را گرفتند. می گریستند و می نالیدند. افرادی می خواستند با اسلحه کمی که داشتند به جنگ برخیزند، ولی علما ممانعت کردند.(۱)

پیکر دو تن از شهدا به نامهای سید مصطفی پیشنماز و حاجی سید حسن به دست مردم افتاد. حاجی سید حسن را به مسجد آوردند که پیرمردی نیک سرشت بود. عده ای هم مجروح بودند. شماره کشته شدگان به درستی روشن نبود؛ زیرا پس از گریختن مردم سربازان پیکر کشته ها و مجروحان را از زمین برداشته، همه را به انبار بردند و شبانه چند گاری پر از کشته به خارج از شهر برده شد. دولتیان تعداد کشته شدگان را دوازده تن نوشته اند، ولی بنابر نقل دیگران فزون از صد تن کشته شدند.(۲)

چند ساعت پس از قتل عام مردم، در میان مسجد صدای تپانچه ای برخاست و دو تیر شلیک شد. مردم پنداشتند که سربازان به مسجد هجوم آوردند و در اینجا نیز آنان را می کشند. از این رو، مردم وحشت زده و مضطرب پای به فرار نهادند و هر کس پناهگاهی جستجو می کرد. در این هنگام، آیه الله بهبهانی فروغ شهامت و شجاعت خود را

۱- ۱. همان، ص ۱۰۱.

۲- ۲. همان.

به نمایش گذاشت. بی درنگ به روی بلندی ایستاد و سینه خود را باز کرد و رو به مردم گردانید و به آواز بلند فریاد زد: «ای مردم! نترسید، واهمه نکنید، این ها کاری داشته باشند، با من دارند. این سینه من، کجاست آن که بزند. شهادت و کشته شدن ارث ماست».(۱)

سخنان این پیشوای مجاهد بار دیگر به مردم آرامش داد و روح دیگری به آنان دمید. حال، چه باید کرد؟ مردم از یک سو در محاصره نیروهای دولت اند و عین الدوله با یاری نصر السلطنه سینه های مردم را آماج تیرهای آتشین قرار داده و آنان سخت ترسیده اند و به هر حال، باید چاره ای اندیشید. آیه الله طباطبائی و بهبهانی در پی چاره جویی بر آمدند تا آن که نامه ای از شاه توسط پسرش عضدالسلطان رسید. آن دو بزرگوار نامه را مستمسک قرار داده، از مردم خواستند که پراکنده شوند؛ مردم نمی پذیرفتند. آن دو اصرار ورزیدند. طلبه ها گفتند: ما از شما جدا نمی شویم و مردم را هم نمی گذاریم بروند و بازارها را باز کنند.

آیه الله بهبهانی قرآن را به دست گرفته، مردم را سوگند داد که پراکنده شوند و بازارها را باز کنند. پیامهایی را که از شاه و دولت رسیده بود، برای مردم خواند و چنین گفت: «ای مردم! شما از دولت، دادگری خواستید، جز با گلوله پاسخ نشنیدید. کار به جاهای سختی خواهد رسید، پس هر چه زودتر بروید».(۲)

سرانجام، مردم در پایان روز متفرق شدند و به خانه های خود رفتند و در مسجد مگر علما و خویشان و بستگانشان و طلبه ها کسی نماند.(۳)

۱- ۱. همان.

۲- ۲. همان.

۳- ۳. همان .

کشته سید عبدالحمید را در صحن مسجد به خاک سپردند و کشته حاجی سید حسن را برای خاک سپاری به امام زاده زید فرستادند.

شب شنبه برای مردم شب تلخی بود. مردم با دلهای پریشان و شکسته به خانه های خود باز گشته، علما و عده کمی در مسجد ماندند.

روز شنبه، بازارها باز شد و مردم به کار خود مشغول شدند. سرباز و قزاق و توپچی اطراف مسجد را احاطه کرده بود. عین الدوله دستور داده بود به مسجدیان سخت بگیرند. ورود نان و آب هم برای آنان ممنوع شد.(۱) نزدیک ظهر نصر السلطنه، نزد علما آمد و گفت: «من از طرف دولت مأمورم که شماها را به منزلتان ببرم؛ ولی نظر به ارادت باطنی خود، شما را با احترام به خانه هایتان بر می گردانم».

آنان مردانه پاسخ دادند: «تا سرباز نیاید و ما را مجبور نکند، ما از این مجلس و مسجد بیرون نخواهیم رفت. یا باید عدالتخانه بر پا شود و یا ما را بکشید».

نصرالسلطنه چون ایستادگی آنان را دید، دانست که اگر اقدامی کند، آشوب برپا خواهد شد و با همه تندی و جسارتی که در او بود، نرمی نشان داده، بیرون رفت.

مسجدیان از نظر آب و نان در تنگنا قرار گرفتند و در تاریکی شب بعضی توانسته بودند مقداری آب و نان به مسجد برسانند. چون عرصه بر مسجدیان تنگ شد، بار دیگر بهبهانی به حاضران در مسجد پیشنهاد کرد که همه بروند و او تنها در مسجد بماند. او گفت: «دشمنی عین الدوله با من است و با شما نیست». ولی حاضران در مسجد این پیشنهاد

۱- ۱. همان، ص ۱۰۴.

را نپذیرفتند و همراه سید در مسجد باقی ماندند.(۱)

یکشنبه ۲۳ تیر (بیست و دوم جمادی الاولی) باز به مسجدیان سخت گرفتند و از رفتن کسی به درون مسجد و بردن چیزی برای آنان جلوگیری کردند. آن روز نیز پیامهایی میان دولت و انقلابیون رد و بدل شد. عین الدوله پیام های پنهانی برای بعضی از افراد ارسال کرد و در اندیشه بود تا در صفوف مجاهدان رخنه کند و میان آنان تفرقه بیندازد و آنان را از آیه الله بهبهانی جدا سازد و از او کینه جوید؛ ولی به آرزوی خود نرسید و علمای حاضر در مسجد گرفتار وسوسه های او نگردیدند و از بهبهانی جدا نشدند.

در «تاریخ بیداری» از شیخ محمد رضای قمی نام می برد که عین الدوله برای او پیام فرستاد و به او نویدها داد که از مسجد بیرون بیاید و او مردانه ایستادگی نشان داد و نوید او را نپذیرفت. مطلب بر آیه الله بهبهانی کشف شد و از او تقدیر و سپاسگزاری کرد.(۲)

سرانجام، این پیشنهاد از سوی مسجدیان و رهبرانشان اعلام شد: «یا عدالتخانه را برپا کنید یا ما را بکشید و به دیگران کاری نداشته باشید و یا به ما راه دهید از شهر بیرون رویم».(۳)

پس از رفت و آمد واسطه و میانجیان، دولت سومین خواسته مجاهدان را پذیرفت و شاه دست خطی بیرون داد که آقایان آزادند به هر کجا که می خواهند، بروند.

مجاهدان در پاسخ گفتند: به عتبات خواهند رفت وبدین ترتیب،

۱- ۱. همان، ص ۱۰۴.

۲- ۲. همان، ص ۱۰۶.

۳- ۳. همان.

شب دوشنبه یک ساعت از شب گذشته بود که همه از مسجد بیرون آمده، پراکنده شدند و هر یک با اقوام خود به خانه خویش رفتند تا آماده هجرت گردند. و بدین گونه، داستان مسجد جمعه پایان یافت.(۱)

هجرت به قم و بست نشینی در بارگاه فاطمه معصومه علیها السلام

بامدادان دوشنبه ۲۴ تیر برابر با ۲۳ جمادی الاولی حضرات آیات: بهبهانی، طباطبائی و صدرالعلماء و جمعی از تجار و کسبه و عده زیادی از طلاب از شهر بیرون شده، آهنگ ابن بابویه «در نزدیکی حضرت عبدالعظیم» کردند. جمله کسانی که در مسجد همراه آقایان مانده بودند، در این سفر نیز با آقایان همراه شدند.

و با درشکه یا وسایل دیگر به راه افتادند. نوشته اند که کسانی نیز پیاده به راه افتادند. حضرت آیه الله حاج شیخ فضل الله نوری در این هجرت شرکت کرده، پس از دو روز با بستگان روانه گردید و در کهریزک به جمع مهاجران پیوست. تعداد مهاجران به هزار تن می رسید.(۲)

نیکلا مانوسکی که یکی از مستشرقین روسی است و تاریخ مشروطیت ایران را به زبان روسی نگاشته است، چنین می نویسد:

«من از عراق (اراک) به تهران می رفتم. در حسن آباد راه قم به سیل مهاجرین که تهران را ترک کرده بودند برخوردم. عدّه آنها به حدی زیاد بود که جمعی در زیر درخت ها سکنی کرده بودند. حس کنجکاوی مرا بر آن داشت که با چند نفر از رؤسای آن ها ملاقات کنم. از جمله کسانی که نامشان را در کمیته اجتماعیون قفقاز شنیده بودم و طالب ملاقاتشان

۱- ۱. همان.

۲- ۲. همان، صص ۱۰۷ - ۱۰۶.

بودم، یکی ملک المتکلمین و دیگری سید جمال الـدین واعظ بود. از حسن اتفاق آن دو نفر در یکی از بالا خانه های مجاور کاروانسرا منزل کرده بودنـد. من به ملاقات آن هـا رفتم و پس از احوال پرسـی که معمول میـان ایرانیان است، از سـید جمال الدین پرسیدم: آیا اطمینان دارید به این کاری که دست زده اید، بتوانید با موفقیت به پایان برسانید؟

جواب داد: این همان راهی است که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله پیش گرفت و بالاخره کامیاب شد».(۱)

باری، مهاجران به راه خود ادامه دادند. تلاش عین الدوله در ممانعت از هجرت آقایان به ثمر ننشست.(۲)

با ورود مهاجرین به علی آباد، شایع شد که عین الدوله عده ای سوار و سرباز مأمور کرده است که خود را به مهاجرین برسانند و همگی را دسـتگیر کننـد و به نقاط دور دست تبعیـد نماینـد. این خبر موجب وحشت و اضـطراب کاروان انقلاب گردید و با عجله بدون آن که درنگی کنند و خستگی راه از جان خود به در نمایند، راه قم را پیش گرفتند و خود را به قم رسانیدند. و در کنف دختر امام موسی کاظم علیه السلام سکنی گزیدند و متحصن شدند.(۳)

قم دژ محکم انقلاب

مهاجرین مجاهـد، گروه گروه، سواره و پیاده وارد شـهر قم شدند و در کنار بارگاه ستی حضـرت فاطمه معصومه علیها السـلام مأوا گزیدند.

۱- ۱. «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» ملک زاده، ج ۲، صص ۳۶۵ - ۳۶۴.

۲- ۲. «تاریخ مشروطه ایران» کسروی، بخش ۱، ص ۱۰۷ .

۳- ۳. «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» دکتر ملک زاده، ج ۲، ص ۳۶۵.

برخی از شخصیتهای انقلاب در خانه های مجاور حرم و سایرین در صحن و اطراف آن و نیز مدرسه های علمیه ساکن شدند. تاریخ نگاران عده مهاجرین را تا دو هزار نفر ثبت کرده اند.(۱)

پیش از ظهر، مهاجرین و پیشوایان آنان به مسایل جاری انقلاب پرداخته، تلگرافات واصله و نامه های ارسالی را بررسی می کردند و به دید و بازدیدها می پرداختند؛ ولی بعد از ظهر همگی در صحن بزرگ فاطمی جمع می شدند و سخنرانان، خاصه ملک المتکلمین و سید جمال الدین واعظ منبر می رفتند و از انقلاب و منافع آن و حقوق مردم سخن می گفتند، و مردم را به پایداری تشویق می کردند. به هر روی، می توان گفت: تحصن حضرت عبدالعظیم و به خصوص هجرت به قم، چون دانشگاه انقلاب بود که در آن افراد از اوضاع جهان و افکار نوین و منافع نهضت عدالت طلبی و تعالی خواهی خود آگاه می شدند و دانسته در مسیر انقلاب و حرکت عمومی به زعامت علمای دین گام بر می داشتند.(۲)

باری، چون موج نهضت عدالت طلبی به قم رسید، گویی اوضاع عمومی کشور تغییر کرد. بازتاب مهاجرت علما به قم و بست و روضه فاطمی بسیار فرا گیر شد و طنین آن در تمام کشور مشاهده شد. مردم تهران عموما به پا خاستند و در شهرستانها نیز عده بی شماری از مردم به هواخواهی مهاجرین قیام کردند و نمایندگانی از طرف خود به قم فرستادند. با آن که میان راههای منتهی به قم نیروهای مسلح مستقر شده بودند، ولی مردم خود را با هر وسیله ممکن به قم می رساندند. قم کانون

ص: ۲۱۶

۱- ۱. همان.

۲- ۲. همان.

انقلاب بود. سران و رهبران انقلاب در قم مستقر شده بودند و در کنار قبر حضرت فاطمه معصومه علیها السلام نصرت اسلام و پیروزی مجاهدان را طلب می کردند.

با استقرار پیشوایان انقلاب در قم، فضای شهر مذهبی قم حال و هوای مخصوصی به خود گرفت و مردم این شهر همراه با خادمین حرم مطهر همه به کاروان انقلاب پیوستند. صدای انقلاب فرا گیر شد و از مرزها گذشت. در داخل کشور نیز موج آن در تمام کشور طنین افکند.

تهران پس از هجرت

اشاره

روزهای اول در تهران چندان خبری نبود. بازارها باز و مردم آرام بودند. سرباز و قزاق و توپچی در شهر حضور داشت. در هر چند قدم، سربازی ایستاده و مراقب اوضاع بود. تصور می رفت که دولت پیروز و فایق آمده، و شورش ریشه کن گردیده است؛ ولی بر خلاف این پنداشت، مردم برای یک جنبش بزرگ تری آماده می شدند. کم کم زمزمه مشروطه به گوش می رسید. به ظاهر مردم آرام بودند، ولی در درون، سراپای وجودشان، خشم، بیم و وحشت بود؛ گویی تهران دوره آرامش پیش از طوفان را می گذراند.

رفتن علما موجب دلتنگی و نگرانی شدید مردم شده بود، و شعله قهر و خشم مردم را فروزنده تر ساخته بود. زنان نیز چون مردان در این نهضت دخیل بودند. آنان نیز غضبناک، بر هجرت علما اعتراض داشتند.

فرصت شیرازی می گوید: «خودم دیدم زنی مقنعه خود را بر سر چوبی کرده بود و فریاد می کرد: ای مردم، بعد از این دختران شما را مسیو نوز بلجیکی باید عقد نماید و الا دیگر علما نداریم».(۱)

ص: ۲۱۷

۱- ۱. «تاریخ مشروطه ایران» بخش یک، ص ۱۰۷.

با آن ارتباط و دلبستگی که آن روز مردم به علما داشتند و نقشی که علما در امور مردم ایفا می کردند، ممکن نبود جامعه به خاموشی گراید و مردم آرام گیرند. عین الدوله بی خردانه به زور توسل می جست و فرجام کار را نمی نگریست.(۱)

از آغاز مهاجرت علما از تهران، دروغهایی را شایعه سازان ساخته، در سطح شهر منتشر می کردند.

گاهی گفته می شد: عین الدوله، پانصد سوار فرستاده که علما را دستگیر کنند و گاهی گفته می شد که عین الدوله از نامه آیه الله طباطبایی که به او نوشته بود، سخت غضبناک گردیده و می خواهد او را بکشد. به هر روی، بازار دروغ و شایعه گرم بود.

دریچه وابستگی

پس از هجرت کاروان انقلاب به قم، افرادی در شهر تهران باقی ماندند که آنان از ابتدا رابطه خوبی با علما داشتند، چون: حاجی محمد تقی بنکدار و برادر او، حاجی حسن و دیگران. آنان احساس خطر کردند و از عین الدوله بر جان و مال خود ترسیدند و به لانه ابلیس «سفارت بریتانیا» پناه آوردند و در آنجا متحصن گردیدند. این اندیشه از خامان ظاهر شد؛ اگر چه بعید نیست وسوسه گران و شیاطین در میان بودند تا در مقابل نهضت علما و هجرت آنان به قم، ساز دیگری بنوازند و از رونق آن بازار بکاهند و نام آن دو سید جلیل القدری که از آغاز

۱- ۱. همان.

نهضت نقش رهبری نهضت را بر عهده داشته، کم رنگ یا بی رنگ کنند و نهضت اسلامی مردم را از مسیر اصلی آن منحرف سازند. کسروی چنین می نگارد:

«این اندیشه از خامان سر زد، و نخست جز کسان اندکی آن را نمی خواستند، ولی کم کم اندیشه بزرگ گردید و همه به آن آهنگ افتادند و نا اندیشیده به کاری برخاستند، و کسی چه داند که فریبندگان در میان نبوده و چنین نخواسته اند، که در این هنگام که در سایه کوشش های بخردانه و مردانه یک سال و نیم دو سید و همدستان ایشان، زمینه برای دیگر شدن «حکومت» ایران و روان گردیدن قانون در آن، آماده گردیده بود، و دیر یا زود چنین کاری خواسته انجام گرفت. تنها نام آن دو «آیه الله بهبهانی، آیه طباطبائی» در میان نباشد».(۱)

به هر روی، تحصن در سفارتخانه انگلیس آغاز وابستگی نهضت به بیگانه بود. و توانست کم کم ریشه های مسموم خود را در پیکر انقلاب بدواند و انقلاب را بیمار سازد.

به هر حال، دو روز پس از رفتن علما به قم، کسانی به قلهک رفته، از کارکنان سفارت انگلیس پرسیدند: اگر ما به سفارتخانه پناهنده شویم، خواهید پذیرفت؟

سفارتیان با زبان پاسخ دادند: راه داده نخواهد شد؛ ولی عملاً چراغ سبز خود را نشان دادند.

از این رو، بعد از ظهر پنجشنبه بیست و هفتم تیرماه ،برابر با بیست و ششم جمادی الاولی ابتدا پنجاه تن از بازرگانان و طلبه ها به سرای سفارت پناهنده شدند و هر روز به تعداد آنها افزوده شد و روز چهارم

۱- ۱. همان، ص ۱۰۹.

تعداد آنها به سیزده هزار رسید.(۱)

بازارها یک باره بسته گردید و شهر تهران در شورش فرو رفت. متحصین سفارتخانه خواسته های خود را چند مرتبه اعلام کرده و آخرین جدول خواسته های آنان بدین شرح اعلام شد:

۱. بازگشت علمای اعلام؛

۲. عزل شاهزاده اتابک؛

۳. افتتاح دارالشوری؛

۴. قصاص قاتلین شهدای وطن؛

۵. عودت مطرودین «رشدیه و دیگران».(۲)

بازتاب هجرت علما به قم در تبریز

در آغاز نهضت به پاس حضور ولیعهد «محمد علی میرزا» در تبریز آن شهر آرام بود و اخبار نهضت در آن شهر منتشر نمی شد. شهر کاملاً در کنترل بود، مراسلات و تلگرافها زیر نظر بود و به دقت کنترل می گردید.

البته، ولیعهد از اوضاع کاملاً مطلع بود؛ ولی ناگهان از طرف ولیعهد حرکتی عجیب آغاز شد،(۳) او علمای بزرگ شهر را که حضرات حاجی میرزا حسن مجتهد، و امام جمعه، و میرزا صادق، و حاجی میرزا محسن و ثقه الاسلام بودند، نزد خود فرا خواند و با آنان به گونه ای

۱- ۱. همان، صص ۱۱۰ - ۱۰۹.

۲- ۲. همان، صص ۱۱۳ - ۱۱۲.

۳- ۳. عین الدوله خواسته بود او را از ولیعهدی بردارد. از آن هنگام، کینه سختی با وی داشت و این زمان در پی گرفتن انتقام خود بود؛ همان، ص ۱۱۳.

گفتگو کرد که پس از پایان جلسه آنان به تلگرافخانه رفتند و نخست تلگرافی به نام هم آوازی با علمای مهاجر، به شاه فرستادند و چون پاسخی رسید که گمان می رفت از شاه نباشد، دوباره تلگراف مفصلی فرستادند و سپس تلگرافی به علما در قم ارسال کردند، و پس از آن تلگرافهایی به همه علمای شهر فرستادند و آنان را به دفاع و یاری از علمای مهاجر به قم فرا خواندند.(۱)

قسمتی از متن تلگراف علمای تبریز به شاه چنین است: «.. سابقا علمای دارالخلافه طهران، با رضای کافه علمای ممالک محروسه از اولیای دولت خواستار شدند که قراری در اصلاح وضع محاکمات و دفتر مالیه دولت علّیه داده آید که در ظل پادشاه اسلام عموم رعایا از بی اعتدالی های عدیده آسوده و در مهد امن و امان باشند.

چون هر دو این مقصود منافی با طریقه استبداد و ظلم وزرای درباری بود، علمای دارالخلافه را به وعده های بی اساس امیدوار کرده آن ها را از مهاجرت اولیه به آستان مطهر حضرت عبدالعظیم رجعت دادند، و به مواعید کاذبه چندی سرگردان نگاه داشته، از آن طرف خاطر خطیر سلطانی را از انجاح حوائج آن ها مطمئن ساختند. علمای دارالخلافه هر چه منتظر شدند که مواعید اولیای دولت صورت خارجی به هم رساند، نتیجه ندیدند. و کم کم از جانب اولیای دولت و وزرای درباری اقدام در نفی و طرد جمعی از وضیع و شریف که جز خیرخواهی ملت و دولت اسلام گناهی نداشته شده. علمای دارالخلافه که این نقض عهد و حرکات مستبدانه را از وزرای درباری دیدند، مجددا مستدعیات خود را مجدّانه خواستند و این مرتبه یقین داریم

۱- ۱. «تاریخ مشروطه ایران» بخش ۱، ص ۱۱۳.

همان وزرای خائن بدون اطلاع خاطر مهر مظاهر همایونی دست بر رشته تشدّد و دشمنی گذاشته، جواب علمای دارالخلافه را به تهدیدات دادند. آخر الامر که آن ها را مصمم در کندن اساس این ظلم، و مرکز علم عدل دیدند فلهذا دانستند اگر این طرح نو روی کار آید، دست استبداد و ظلم آن ها کوتاه و جنایت های آن ها مشهود خواهد شد. محض حفظ خود و منافع خود طلاب علم و ذریه رسول را هدف گلوله سرباز کردند، مسجد و معبد اسلام و خانه خدا را مثل قلاع اشرار و متمردین محاصره نمودند. به بام مساجد سرباز و قراول گذاشتند. نان و آب بر روی علمای اسلام بستند؛ گویی یاغی و قاتل بودند.

از صدر اسلام الی یومنا هذا از هیچ ملت کفری نسبت به علمای اسلام این توهین وارد نشده بود. این بی احترامی نه تنها به شخص علمای اسلام شده، بلکه در واقع به شرع محمد صلی الله علیه و آله گردیده و ناموس شریعت هتک شده است. اکنون جمیع هیآت علمای مذهب، بلکه تمام مسلمین اثنی عشریه جبر این توهین را به وجه کامل از حضور اقدس همایونی خواستگارند که امر و مقرّر شود مقصد حضرات علماء مهاجرین را انجاح کرده و دلجویی از ایشان نموده و با احترام به وطنِ مألوف، معاودت دهند و خصوص دعاگویان تبریز در دولت خواهی خاص، که از سابق مشهود خاطر دریا مقاطر است، جسارت می کنیم که قبولی این استدعا و ارجاع مهاجرین مقضی المرام عاجلاً لازم است و به وعده و قول، اصلاح و اسکات عامه ممکن نیست...».(۱)

از آنجا که شاه مدتی طولانی به عنوان ولیعهد در تبریز بود و

ص: ۲۲۲

۱- ۱. همان، صص ۱۱۶ – ۱۱۵.

حضرات آقایان تبریز معرف حضور او بودند، در تاریخ ششم مرداد (هفتم جمادی الثانی) در پاسخ تلگراف آقایان تلگرافی بدین شرح به ولیعهد در تبریز ارسال کرد:

«به جنابان مستطابان حاجی میرزا حسن آقای مجتهد و آقای امام جمعه، و آقای میرزا محسن آقا و آقای میرزا صادق آقای مجتهد و آقای ثقه الاسلام، التفات ما را برسانید و از طرف ما بگویید که مراحم ملوکانه همیشه شامل طبقات مردم خاصه به علمای اعلام و مخصوصا به علمای آذربایجان بوده و خواهد بود. همگی دعاگوی دولت و ملت و طرف توجه ملوکانه ما هستند و نسبت به همه التفات داریم.

و همین است که به شفاعت و توسط شما، استدعای علمای آذربایجان را در معاودت علمای طهران قبول فرموده، مشیر الدوله وزیر امور خارجه را برای معاودت دادن آن ها روانه کردیم، به زودی علمای طهران شرفیاب می شوند و عرایض حقه آنها را هم که مبنی بر صلاح دولت و ملت باشد، قبول خواهیم فرمود».(۱)

خود ولیعهد هم دو سه روز بعد از تلگراف علمای تبریز تلگرافی برای شاه ارسال کرد که قسمتی از آن عبارت است از: «... و مشهود شده است که این غلام خانه زاد از اول عمر از وظیفه جان نثاری و استرضای خاطر آفتاب مظاهر تقاعد و غفلت نداشته و اگر تصور آن را می کرد که عرایض علمای اعلام خدای نخواسته متضمّن خلاف مصلحت و مضر به حال دولت است، ابدا اسمی از آن ها در خاکپای معدلت پیرا نمی برد. در این حادثه به قدر امکان نگذاشته است که علمای آذربایجان از طرف

۱- ۱. همان، ص ۱۱۶.

قرین اشرف همایونی مأیوس حاصل بکنند. امروز هم که به تلگرافخانه حاضر شده، محض آن است که شخصا از علمای مهاجر دارالخلافه شفاعت نماید.

در کمال عجز و ضراعت به عرض جسارت می نمایم که قاطبه رعایای ایران ودایع الهی و به منزله اولاد اعلیحضرت اقدس ظل الهی هستند.

حفظ شؤونات اهل اسلام هم از فرایض ذمّه سلطنت است. معهذا هر گاه در این موقع از طرف قرین اشرف همایونی از مامضی صرف نظر شود و در مقام تسیله و ترضیه و اعاده محترمانه آنها برآیند، مزید شکوه دولت و قوت اسلام و افتخار این غلام خانه زاد در بین الدول خواهد شد. رعیت که به منزله اولاد سلطان است، به واسطه خبط و خطایی مستحق قهر و سیاست شدن با رحمت و نصفت کامله سزاوار نیست. امیدوارم این شفاعت صادقانه چاکر جان نثار به فرّ انجاح مقرون افتد.

۷ شهر جمادی الثانیه ۱۳۲۴ برابر با ششم مرداد».(۱)

به دنبال ارسال تلگراف از سوی ولیعهد، همان روز پاسخی از شاه برای او ارسال شد و طلیعه پیروزی مهاجران به قم را نوید داد. در قسمتی از این تلگراف چنین آمده:

«... چند روز پیش که علمای عظام آذربایجان در ضمن عریضه تلگرافی شرح راجع به علماء عرض کرده بودند، نیات مقدسه خودمان را به آنها خاطر نشان کرده ایم و آن ها هم باید خوب دانسته باشند که حسن ظن ما و التفات ما نسبت به علماء تا چه درجه است. حالا هم در مقابل شفاعت شما و استدعای علمای تبریز مقرر فرمودیم

۱- ۱. همان.

مشیرالدوله وزیر امور خارجه به قم برود و علمای عظام را محترما معاودت بدهد.

البته شما هم این مرحمت شاهانه را به آن ها ابلاغ و آن ها را به مراحم کامله ملوکانه امیدوار خواهید داشت.

باید همگی با کمال امیدواری مراجعت و مراحم شاهانه را نسبت به خود و علمای آذربایجان بدانند، که نیّات مقدسه ما همیشه به ترویج شرع مطاع و آسایش علمای عظام مصروف و معطوف بوده و هیچ وقت مراحم خودمان را درباره آنها دریغ نخواهیم فرمود. ۷ جمادی الثانیه ۱۳۲۴ شاه».(۱)

پس از انتشار این پاسخ، و تصمیم شاه مبنی بر فرستادن مشیرالدوله به قم برای بازگرداندن آنان با کمال احترام، در همان روز عین الدوله از صدر اعظمی کناره گیری کرد و شاه مشیرالدوله را به جای او نصب کرد. و برای رفتن به قم عضد الملک رئیس ایل قاجار و حاجی نظام الدوله را برگزید. با کناره گیری عین الدوله از مقام صدارت عظمی، حلقه محاصره شاه از هم گسست و روزنه ای در دژ پولادین استبداد پدید آمد. از سوی دیگر، شاه که ذاتا با تأسیس عدالتخانه موافق بود(۲) و اجرای قانون در کشور را به نفع ایران می دانست و از خواست علما که تأسیس مجلس قانون بود و پایدارای آنان آگاه شد، روز یکشنبه سیزدهم مرداد (۱۴ جمادی الثانیه) فرمانی بدین شرح صادر کرد:

«جناب اشرف صدر اعظم، از آنجا که حضرت باری تعالی «جلّ

۱- ۱. همان.

۲- ۲. همان، ص ۷۴.

شأنه سر رشته ترقی و سعادت ممالک محروسه ایران رابه کف کفایت ما سپرده و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبه اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده، لهذا در این موقع که رأی و اراده همایون ما بدان تعلق گرفت که برای رفاهیت و امنیت قاطبه اهالی ایران و تشیید و تأیید مبانی دولت، اصلاحات مقتضیه به مرور در دوائر دولتی و مملکتی به موقع اجراء گذارده شود، چنان مصمم شدیم که مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف به انتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافه تهران تشکیل و تنظیم شود که در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مداقه لازم را به عمل آورده و به هیئت وزرای دولتخواه ما که در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد، اعانت و کمک لازم را بنماید و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خود را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات قاطبه اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت به عرض برساند که به صحه همایونی موشّح و به موقع اجراء گذارده شود. بدیهی است که به موجب این دستخط مبارک نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را موافق تصویب و امضای منتخبین، از این تاریخ ترتیب و مهیا خواهد نمود که بصحّه ملوکانه رسیده و بعون الله تعالی مجلس شورای مرقوم که نگهبان عدل ماست، افتتاح و به اصلاحات لازمه امور مملکت و اجراء قوانین شرع مقدس شروع نماید و نیز مقرّر می داریم که سواد دستخط مبارک را اعلان و منتشر نمایید تا قاطبه اهالی از نیّات حسنه ما که تماما راجع به ترقی دولت و ملت ایران است، کما ینبغی مطلع و مرفه الحال، مشغول دعاگویی و دوام این دولت و این

تخت بی زوال باشند. در قصر صاحب قرانیه، تاریخ چهاردهم جمادی الثانی ۱۳۲۴ هجری قمری».

این فرمانی بود که می توان آن را نقطه عطفی در روند حرکت سیاسی ملت ایران دانست.

قم تجلیگاه پیروزی نهضت

فروغ پیروزی بدرخشید و هجرت کبری در قلب تاریخ ثبت شد. کاروان پیروزمند انقلاب در کنار بارگاه حضرت معصومه علیها السلام به قبول حاجت خود رسید و اینک با شکوه تمام به پایتخت باز می گردد. البته خواسته علمای نهضت، عدالتخواهی و تعالی خواهی و اجرای احکام قرآن بود.

اکنون جای این پرسش است: رهبران نهضت در داستان مسجد جمعه و خواسته هایشان از دولت، خواستند تا آنان اجازه داشته باشند که از شهر خارج و به عتبات عالیات مشرف گردند؛ لکن وقتی کشتی انقلاب به قم رسید، در ساحل با مکانت و کرامت بارگاه فاطمی لنگر انداخت و کاروان انقلاب در بارگاه حضرت معصومه علیها السلام و اطراف آن سکنا گزید. چرا؟

ممکن است گفته شود: مکانت و جایگاه ویژه قم چنین اقتضا کرد، آخر قم سرزمینی مقدس است که در آینه روایات درخشیده، و دهها روایت درباره مکانت قدسی این شهر و مردمش از سوی ائمه هدی علیهم السلام صادر شده؛ سرزمینی که حرم اهل بیت علیهم السلام نام گرفته و عش آل محمد صلی الله علیه و آله است. پناهگاه شیعیان و راحت سرای دوستان فاطمه علیها السلام است. شهر امامت و کرامت است. بلا

ص: ۲۲۷

و فتنه از آن دور است. آسمانش در سایه حضور ملائکه الله حراست شده و تربتش بهشتی است.

ائمه هدی علیهم السلام فرمودند: «هر گاه فتنه و بلا فرا گیر شد، به قم و اطراف آن پناه برید، که بلا و فتنه از آن دور است».

این سرزمین «اسلم المدن» و «اسلم المواضع» است. اگر ظالم و ستمگری بخواهد بر اهلش ستم کند، خداوند او را می شکند. از این رو، از آغاز این سرزمین پناهگاه پناهجویان بوده است.

سعید بن جبیر از جور حجاج از کوفه گریخت و به قم پناه آورد. او به قریه جمکران رفت و نزد طایفه بنی اسد که از اقوام او بودند، مخفی شد.(۱) امیران اصفهان و کاشان از حضور وی در قم آگاه شده، او را دست گیر نمودند و نزد حجاج فرستادند.

اشعریان نیز از جور حجاج از کوفه گریخته و به این دارالسلام شیعه پناهنده شدند. خاندانهای بزرگ شیعه اعم از سادات و غیر سادات از جای جای جهان اسلام، در مواقع سخت، فرار کرده، در این سرزمین آرامش می یافتند و چه نیکو گفته اند: «قم نعم الموضع للخائف الطائف»؛(۲) یعنی قم نیکو سرزمین و قرارگاهی است برای آنان که نیش قهر و غضب ظالمان آنان را ترسان و سرگردان ساخته است.

خاصه که صدف این شهر با مکانت، با دُرّ تابناک قدیسه آل الله حضرت فاطمه معصومه علیها السلام روشن و فروزان است؛ او که پناه همه درماندگان و شفیع عموم نیازمندان است.

و یا ممکن است دلیل توقف مهاجران در قم حضور چشم گیر

۱- ۱. «تاریخ قم» ص ۳۸.

۲- ۲. «بحار الانوار»، ج ۶۰، ص ۲۱۴، ح ۲۸.

روحانیون قم در نهضت عدالت طلبی بود و این موجب توقف کاروان انقلاب در شهر قم گردید؛ چه حضور آنان فعال و چشمگیر بود. قم در نهضت عدالت طلبی که بعد به عنوان مشروطه مشروعه تغییر نام داد، بسیار فعال بود.

گفته شده که یکی از بزرگان معتکف مسجد جمعه که مورد نظر بود شخصیت بزرگی به نام حاج شیخ محمد رضا قمی بود که عین الدوله برای او پیام خصوصی فرستاد تا او را از صف مجاهدان، آیه الله بهبهانی و طباطبائی جدا کند، ولی آن روحانی نپذیرفت و گرفتار توطئه عین الدوله نشد.(۱)

حضور چنین شخصیتهای قمی در نهضت کم نبود؛ چنانکه کسروی در این رابطه می نویسد: «و آن گاه دستور دست گیری طلبه ها را داد و برای آن که سختی خود را در کارها نشان دهد و چشم ها را بترساند، سخت گیری بسیار نمود؛ چهارده تن از طلبه ها را دست گیر ساختند، به این نام ها: شیخ احمد خراسانی، شیخ علی اکبر اشتهاردی، شیخ بابا اشتهاردی، شیخ اسماعیل رشتی، حاجی میرزا آقا همدانی، شیخ جعفر تنکابنی، و سید حسین قمی، سید تقی قمی، شیخ علی حمامی، سید عزیزالله قمی، سید علی قمی، شیخ ابو طالب قمی، شیخ ید الله قمی، شیخ عبدالحسین همدانی از مجموع چهارده نفر، شش نفر آنان از قم هستند و نه نفر از سایر شهرستانها».(۲)

این به خوبی حضور گسترده روحانیت قم را در نهضت عدالت طلبی و تعالی خواهی نشان می دهد. پس می توان گفت: حضور

۱- ۱. «تاریخ مشروطه ایران» بخش یکم، ص ۱۰۶.

۲- ۲. همان، ص ۳۴.

آنان نیز در اقامت کاروان مهاجر به قم نقش داشته است.

و شاید دلیل توقف این بوده که بر اساس گزارش ها و اخباری که هر روز منتشر می شد و راهها را در دست نیروهای دولتی گزارش می داد، بیم آن می رفت که اگر کاروان به مسیر خود ادامه دهد، مورد هجوم اشرار و نیروهای نظامی دولتی قرار گیرد و رهبران نهضت راضی نبودند که جان افراد در معرض خطر قرار گیرد. بارها دیده شد که رهبران روحانی نهضت، خود را سپر بلای دیگران می کردند.

علاوه، قم به تهران نزدیک بود و ارتباط این دو ممکن، و در صورت نیاز، این دو مرکز می توانستند یکدیگر را یاری کنند. به هر روی، آنچه تاریخ شاهد آن است و نقطه فروزنده ای در تاریخ قم می باشد، این است که پس از اتصال رود نهضت به دریای مکانت و شرف و فضیلت قم و بارگاه فاطمی، نهضت به پیروزی رسید. و شکوه این هجرت پیروزمند و جاودانه شد.

اکنون که سخن بدین جا رسید و حضور گسترده و فعال روحانیت قم و مردم آن در نهضت عدالت طلبی و تعالی خواهی ملاحظه شد، باید دانسته گردد که حضور روحانیت متعهد و مسؤول قم در نهضت مشروعه دو چندان بود.

حمایت علمای قم از نهضت مشروعه

پس از مخالفت حضرت آیه الله شیخ فضل الله نوری با مشروطه، قمیون از آرمان حاج شیخ فضل الله حمایت کردند. سؤالهایی از علمای قم پیرامون مشروطیت شد که آنان پاسخ گفتند و نیز تلگرافهایی در حمایت شیخ شهید ارسال کردند. در این قسمت به نمونه هایی اشاره

می گردد. از محضر علمای قم سؤال شد که نظر خود را پیرامون مشروطه اعلام دارند. حضرت آیه الله حاجی سید صادق قمی(۱) رحمه الله در پاسخ چنین فرمودند:

«اِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللّهِ الاِءسْلامُ...»(۲)، و قد اخبر الصادق المصدق جعفر بن محمد صلوات الله علیهما، بابتلاء المؤمنین فی زمان غیبه امام العصر عجل الله

ص: ۲۳۱

۱- ۱. آیه الله حاج سید صادق قمی در یکی از خانواده های محترم و متدین تجارت پیشه در سال ۱۲۵۵ ه . ق. در قم زاده شد. او از اوان کودکی به تحصیل علم علاقه بسیار داشت و پدر بزرگوارش حاج میرزا زین العابدین که از اهل علم بود نیز او را به فراگیری دانش تشویق کرد. تا ۱۸ سالگی در قم به فراگیری مقدمات اشتغال داشت. این فقیه بزرگ پس از فراگیری ادبیات همراه با دوست و هم بحثش مرحوم ملاـ غلامرضای قمی به اصفهان مراجعت کرد و دو سال در آنجا اقامت گزید. سپس به تهران رفت و نزد حکیم معروف مرحوم آقا علی مدرس زنوزی به تحصیل حکمت و فلسفه پرداخت. معظم له در حدود سال ۱۲۷۹ همراه دوست دانشمندش آیه الله ملا غلامرضا به نجف اشرف رهسپار شد و در محضر مرحوم شیخ انصاری زانوی ادب به زمین زد و به مدت دو سال از بحثهای وی بهره مند شد. و کتاب «فرائد الاصول» را نیز در همان زمان تصحیح نمود. پس از درگذشت شیخ اعظم (۱۲۸۱ ه . ق.) به درس فقه و اصول آیات عظام: میرزا محمد حسن شیرازی و میرزا حبیب الله رشتی حاضر شد و از محضر آنان توشه های بسیاری بر گرفت. و با مهاجرت میرزای شیرازی به سامرا (۱۲۹۱ ه . ق.) وی در نجف ماند و تنها از درسهای میرزا حبیب الله رشتی بهره برد. در این زمان بود که ملکه استنباط و قوه اجتهاد، شکوفا گردید و این از تقریرات درس فقه استادش ــ که آمیخته با نظرات اوست ــ برمی آید. او پس از ۱۷ سال اقامت در نجف در سال ۱۲۹۶ ه . ق. به همراه دوست و هم بحثش ملا غلامرضا به سامراء هجرت کرد و به مدت دو سال هم از محضر میرزای شیرازی استفاده برد و با مکتب فقهی سامرا و مبانی اصولی آن آشنا گردید. او در سال ۱۲۹۸ ه . ق با هم بحث خویش مرحوم آیه الله ملا غلامرضا به زادگاهش بازگشت و مورد توجه عموم علما و مردم شهر واقع شد. شاگردانی در محضر آن فقیه فرزانه تربیت شدند چون حاج شیخ حسن فاضل، حاج سید فخرالدین سیدی، حاج شیخ محمد کبیر قمی، آخوند ملا علی اکبر قمی، شیخ ابوالقاسم صغیر، حاج سید ابوالقاسم مرتضوی. در سال ۱۳۱۱ شروع به ساختمان مسجد و مدرسه نزدیک خانه مسکونی اش نمود و بنیاد مسجد در سال ۱۳۱۳ تمام شد. معظم له پس از ۸۳ سال زندگی آکنده از خدمات دینی و اجتماعی در تاریخ پنجشنبه، پنجم ماه ربیع الاول ۱۳۳۸ قمری بدرود حیات گفت و پس از یک تشییع با شکوه در سمت شمال مرقد میرزای قمی در قبرستان شیخان به خاک خفت؛ « ستارگان حرم» شماره ۴، ص ۲۳۷ - ۲۳۱.

۲- ۲. سوره آل عمران:۳، آیه ۱۹.

فرجه بتولـد الشـكوک فی قلوبهم و ارتداد اکثرهم عن دینهم و خلعهم ربقه الاسـلام عن اعناقهم و حدوث الهرج و المرج و قد شاهدنا و عاینا کل ذلک من هذا المجلس المسـتحدث. آنچه از مجلس مسـتحدث ظاهر شد و بر همه اهل اسـلام واقع و هویدا گردیـد، هرج و مرج و تخریب قواعد اسـلام به اسـتعمال قوانین اروپا و تعطیل ضـروریات دین الله، و توهین شـعائر الله و صدور احکام غیر ما انزل الله و... و نهب اموال و هتک اعراض و سـفک دماء و توهین علمای اسـلام و خمود عمود الدین، و قد جری الدموع من العیون علی غربه الاسـلام، ولولا عنایه الله و الطاف حجه الله ارواحنا له الفدا فی تأیید سـلطان الاسـلام شیّد الله ارکانه فی قلع المجلس و قمعه و دفع المفسدین و تبعیدهم لا نهدمت آثار الشریعه و انتشرت آثار ایام الجاهلیه و لا شک و لا ریب فی حرمه تأسـیس مثـل هـذا المجلس و العقود فیه و متـابعه اهله. هـذا اعتقادی علیه احیی و علیه اموت؛ «فَمَنْ شاءَ فَلْیُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْیَکْفُرْ».(۱)

کتب هذا فی السادس من شهر شعبان المعظم و اناالجانی الحاج سید صادق الحسینی القمی».(۲)

و نیز شخصیت مبرز، حاج محمد صادق قمی در جواب چنین مرقوم داشتند:(۳)

ص: ۲۳۲

۱- ۱. سوره کهف:۱۸، آیه ۲۹.

۲- ۲. «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» ج ۴، ص ۸۸۶.

۳- ۳. وی جـامع علوم و بارع فنون بود؛ چنان که در هر یک از فنون کمال و رسوم فضل و افضال مقامی رفیع داشت. در اوائل جوانی به اصـفهان مسـافرت نمود و ده سال در آن جایگاه به تحصـیل علوم ادبیات و مقـدمات و فقه و اصول و ریاضـی و غیره اشـتغال داشت و غالب تلمذشان در آن شـهر، نزد مرحوم حاج شـیخ محمد تقی اصـفهانی صاحب حاشـیه بر معالم بود. سـپس روانه نجف اشرف گردید و در حوزه درس مرحوم صاحب جواهر شرکت نموده و مدت هفت سال از مباحث فقه و اصول آن جناب و دیگران استفاده نموده. آن گاه مجتهدا به وطن خود قم مراجعت و قریب چهار سال در این سرزمین به خدمات شرعی مشغول [شد] تا در ماه شوال ۱۲۹۸ رحلت نموده و در قبرسـتان شیخان مدفون گردید. از آثاری که امروز به نام آن مرحوم می باشـد مـدرسه حاجی است در جنب میـدان میر که صـدر اعظم نوری در زمان صدارتش در اوائل سـلطنت ناصـر الدین شاه در سال ۱۲۷۳ قمری آن را برای آن مرحوم بـا مسـجدی در همان مـدرسه ساخته که در ضـمن مـدارس قم مـذکور شـد؛ «گنجینه دانشمندان» محمد شریف رازی، ج ۱، صص ۱۴۱ - ۱۴۰.

«بسم الله الرحمن الرحیم

«وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الاِسْلامِ دینًا فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الاخِرَهِ مِنَ الْخاسِرین».(۱)

استحکام قواعد مقدسه اسلام نه به حدی است که محتاج تتمیم از قوانین مرسومه اروپا باشد و از این خیالات جدیده مستحدثه به غیر از تجری اهل عناد و اشاعه کفر و الحاد و زیادتی هرج و مرج نتیجه مشهود نشد. دعای وجود مسعود سلطان اسلام پناه که به غایت، عنایت در تحفّظ دین و فتنه مفسدین فرمود لازم، و اقدام در تجدید اساس مشروطه حرام و محظور است.

حرره الآبق محمد صادق القمی».(۲)

ونیزعالم فرزانه آن زمان حاج میرزامحمدقمی درپاسخ چنین نگاشتند:

«بسم الله الرحمن الرحیم

«اَلَّذینَ یَتَّخِذُونَ الْکافِرینَ اَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤمِنینَ...»(۳).

اگر چه در مجامع مسلمین و منابر و محافل مؤمنین آنچه باید و شاید تنبیه غافلین و ارشاد جاهلین به قدر المقدور نموده، به حدی که از برای نفوس سلیمه اهل دارالمؤمنین قم که مرکز عبور و توجه اهل ایمان و اعیان ممالک ایران است، شک و شبهه باقی نمانده و لیکن به

۱- ۱. سوره آل عمران:۳، آیه ۸۵ .

۲- ۲. همان، ص ۸۸۷.

۳- ۳. سوره نساء: ۴، آیه ۱۳۹.

اطاعت امر الهی و تحذیر کریمه مبارکه «وَ مَنْ یَکْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ...»،(۱) مجددا و مکررا مرقوم می شود که ترویج و تأسیس قانون اساسی و بنیان مشروطیت به جز تشبیه به ممالک خارجه اروپا فایده ندارد و جمع میان قواعد اسلام و قوانین مرسومه مشروطه جمع بین الضدین است. و از نشر این عناوین و تدوین این قوانین به غیر از تجری عموم و تعطیل رسوم امری معلوم نشد. ملاحده و زنادقه را قره العین و اهل فتنه و جاه طلبان را بهانه در بین آمد.

سبّ علمای ملّت و امنای دولت و هرج و مرج از حد گذشته، بلکه یوما فیوما در تزاید و تفاحش منکرات شرایع اسلام را بر ملاء در منابر و جراید اشاعه و تقویت کردند.

بعضی مردم جاهل و برخی مفسد و متجاهل به حلاوت الفاظ حریّت و مساوات و معدلت و آبادی، گول خورده و از تحفظ بر حدود دین مبین نکول نموده، به گمان قاصر خودشان نقصان مملکت به این خیالات واهیه کامل شود.

کریمه: «اَلْیَومَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ»(۲) را فراموش و از تذکر «حلال محمد صلی الله علیه و آله حلال الی یوم القیامه و حرام محمد حرام الی یوم القیامه» خاموش شدند.

تدوین قانون برای مملکتی نافع است که قانون الهی نداشته باشد.

به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را

اگر بعضی دوردستان و ساده لوحان از مفاسد این اوضاع جدید

ص: ۲۳۴

۱- ۱. سوره بقره:۲، آیه ۲۸۳.

۲- ۲. سوره مائده:۵، آیه ۳.

غافل باشند، شطر وافری از علمای ربانیین اطلاع کامل دارند.

«و لیس الخبر کالعیان» اقدام در انجام چنین اساسی حرام، و مخرّب بنیان است: «فَمَنْ شاءَ فَلْیُؤمِنُ وَ مَنْ شاءَ فَلْیَکْفُرْ»(۱).

حرّره خادم علوم الشریعه بیمناه الوازره فی سابع شعبان ۱۳۲۶».(۲)

و نیز حضرت حاج شیخ غلامرضا قمی(۳) در پاسخ چنین نگاشتند:

«بسم الله الرحمن الرحیم

فی الخبر عن سید البشر علیه آلاف التحف و التحیه: «اذا ظهرت البدع فعلی العالم ان یظهر علمه و الا فعلیه لعنه الله».

تأسیس اساس مشروطیت، به نحوی که مشاهده شد، غیر ازدیاد هرج و مرج و غصب اموال و سفک دماء، و هتک اعراض و اشاعه کفریات زنادقه نتیجه نداشت.

یکی در اول امر جمله ای از مردم اظهار رغبت نمودند، و عاقبت نادم و پشیمان و معترف به فساد این عنوان.

واضح و هویداست که قانون اسلام حاجت به اجرای قانون اساسی ندارد، چنانچه اشاعه حریت و مساوات با بعضی از قواعد اسلام

۱- ۱. سوره کهف:۱۸، آیه ۲۹.

۲- ۲. «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» ج ۴، صص ۸۸۷ - ۸۸۶.

۳- ۳. مشهور به حاجی آخوند از علمای بزرگ و فقهای سترگ این سرزمین است که در عصر خود در اولین صف علمای این بلد بود. علاوه برفضل ظاهر، قدس باطن نیز داشت. در ابتدای جوانی به اتفاق مرحوم حاج سید صادق مسافرت به نجف اشرف نموده و در آنجا در محضر آیه الله مجدد شیرازی، مرحوم میرزا محمد حسن و حاج میرزا حبیب الله رشتی قدس سرهما مشغول تحصیل شد و از مباحث فقه و اصول آن دو بزرگوار استفاده نمود تا به مقام منیع اجتهاد رسید. آن گاه با مصاحبت همان دوست مذکورش در سال ۱۲۹۸ ه . ق. روی به وطن آورد و در این شهرستان دینی مشغول تدریس و افاضه و ترویج دین و اقامه جماعت بود تا در سال ۱۳۳۲ وفات نمود و در ایوان آیینه صحن عتیق قم مدفون گردید. از آثار آن مرحوم است: حاشیه ای بر فرائد شیخنا الانصاری رحمه الله علیه که به طبع رسیده و مورد مراجعه فضلاء می باشد؛ «گنجینه دانشمندان» محمد شریف رازی، ج ۱، ص ۱۴۷.

منافات تمام دارد بالجمله، تقویت این اساس حرام و مخرّب اساس مقدس اسلام است.

بر اولی الشوکه و الاقتدار، رفع و دفع فتنه اشرار و مداخله اغیار و تحفّظ بر حدود اسلام واجب و متحتّم است. «هُوَ الَّذِی اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ».(۱)

حرّره تراب نعال العلماء غلامرضا القمی عفی عنه(۲).

و نیز جناب مستطاب ملاذ الاسلام آقای حاجی میرزا محمد قمی در پاسخ چنین مرقوم داشتند:

بسم الله الرحمن الرحیم

بر احدی از ارباب بصیرت و متدین به شریعت، مخفی و مستور نمانده که در مدت دو سال که کلمه مشئومه مشروطه تولید شد، چه مفاسد ظاهر و چه مهالک پدیدار گشت.

جماعتی از حریت طلبان و طبیعی مذهبان به عنوان ازدیاد ثروت... نزدیک بود که، شریعت مقدسه محمدیّه _ علی مشرعها آلاف الصلوات و التحیّه _ و سلطنت اسلامیه _ ادامها الله رب البریّه _ منهدم و مضمحل نمایند و قانون حریت را برای اعمال مقاصد فاسده و اغراض کاسده خود که، منافی با دین منیف اسلام است، اجرا بدارند. با آن که به توجهات خاصه امام زمان ولی عصر ارواح العالمین الفداء و بذل مساعی عالیه ملوکانه اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاه اسلامیان پناه _ خلّد الله سلطانه _ قلع ماده فساد و قمع مفسدین شد.

«فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الّذینَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ».(۳)

۱- ۱. سوره صف:۶۱، آیه ۹.

۲- ۲. «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» ج ۴، ص ۸۸۵.

۳- ۳. سوره انعام:۶، آیه ۴۵.

فعلی هـذا شـبهه ای در حرمت آن اساس و محشور بودن اعوان او در زمره جیش یزید بن معاویه _ علیهما الهاویه _ کالشّمس فی رابعه النهار، نیست و نخواهد بود.

حرّره الاحقر الافقر محمد بن محمد حسن القمی قدّس الله سرّه».(۱)

علمـای قم علاوه بر پاسـخ استفتائات، با ارسال تلگرافهایی به محمـد علی شاه، مراتب حمایت خویش را از مشـروطه مشـروعه اعلام نموده و بر مخالفت خود با مشروطه اصرار ورزیدند و حمایت خویش و مردم قم را از قیام حاج شیخ فضل الله نوری ابراز نمودند.

و اینک تلگرافها:

«تلگراف عموم علمای اسـلام و حجج الاسـلام دارالایمان قم _ دامت برکاتهم _ به توسط جنابان مسـتطابان، آقای شـیخ فضل الله نوری و آقای امام جمعه _ ادام الله برکاتهما_ خدمت ذی موهبت اعلیحضرت قدر قدرت، شاهنشاه اسلام پناه:

مخابره تلگرافی که مژده انصـراف اعلیحضرت همایونی از مشروطه غیر مشروعه که موجب قتل نفوس محترمه و توهین رؤسای شرع، و هتک نوامیس بوده، مزید به تشکّر مراحم ملوکانه و ازدیاد دعاگویی گردید.

امید از الطاف واسـعه خلّاق عالم جل شأنه و برکات امام عصـر عجل الله تعالی فرجه مؤیّد و منصور، و در وعده ترویج اسلام و شرع و نشـر معـدلت و عدالت معجلاً موفق و مأجور خواهد بود و امر قدر قدرت ملوکانه در این باب نفاذ یافته، کمال تشـکر و دعاگویی داریم.

۱- ۱. «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» ج ۴، ص ۸۸۸.

متولی باشی، جناب حاجی ملاـ غلامرضا، جناب حاجی سید صادق، جناب حاجی میرزا محمد، جناب آخوند ملا محمد صادق، جناب حاجی احمد آقا».(۱)

و در تلگرافی دیگر مستقلاً حاجی شیخ محمد قمی حمایت خویش را از قیام حاج شیخ فضل الله اعلام کرد و تلگرافی به محمد علی شاه ارسال نمود. متن تلگراف چنین است: «به توسط جناب اجل، مشیرالسلطنه، دام اجلاله.

حضور مسعود اعلی حضرت اقدس شاهنشاه اسلام پناه _ خلّد الله ملکه _ تشکر بی نهایت از اقدامات ملوکانه در حفظ امنیت مقرون به دعاگویی داریم، برای تحفظ قم و اطراف علیخان غیاث لشکر سرتیپ که ابا عن جدٍ از خدمتگزاران دولت ابد آیت و جان نثار بوده حاضر، و با سواران مهیاست در کمال دولت خواهی و مترصد ارجاع خدمات، و حاجت به حرکت مأموری از دارالخلافه نیست. محض دولتخواهی عرض شد.

خادم الشریعه محمد قمی».(۲)

و باز تلگرافی دیگر با عنوان: «حضرات حجج الاسلام قم دامت برکاتهم» به محمد علی شاه مخابره شد، بدین شرح:

«حضور مبارک اعلیحضرت اقدس شهریاری خلد الله ملکه و سلطانه _ بشارت ملوکانه تلگرافا که نص صریح بود بر مساعدت و همراهی مشروطه مشروعه و عزیمت مجدّانه شاهانه بر محو آثار ظلم

۱- ۱. همان، ص ۹۰۶.

۲- ۲. همان، ص ۹۰۷.

و عـدوان و کفر و طغیـان و رفع هرج و مرج منتشـر در بلاـد ایران که بـاعث شـد بر تلف شـدن نفوس و هتـک اعراض و نهب اموال؛ به حـدی که وصف از عهـده تحریر قلم و تقریر لسـان بیرون است، موجب مزیـد تشـکر این خادمـان شـریعت و داعیـان دولت و ملت گردیـد. بلکه عموم اهل اسـلام را که از دست تعـدی مفسدین بی دین در این مدت دلها مرده و خون ها افسـرده بود، حیاتی تازه و مسرتی بی اندازه حاصل شد.

الحق قلب منیر مبـارک اعلیحضـرت شاهنشاهی آیینه صافی تمامی ملت است. قاطبه حجـج اسـلام و فقهای اعلام با تمامی اهل اسـلام در همراهی مشروطه مشروعه و تقویت مذهب جعفری ــ رفع الله اعلامه ــ حاضر و مهیا در بذل مهج، و خوف لجج عن آخرهم، کلمه واحـده هسـتند و اگر از طرف پاره ای از منحرفین و مفسـدین در این زمان به اغوای بعضـی از شـیاطین تهران، بر خلاف مقاصد حقه ملوکانه مخابره و تلگراف شود باعث تشویش خاطر مبارک اعلیحضرت همایون نگردد.

«فانها نفحت بالاضرام فکن بعون الله کالجبال الراسخ لا تحرّکه العواصف».

و عمده اغتشاش این بلد از مقهوریت حکومت است، به جهت مقاصد شخصی خود از دست این مغرضین، انشاء الله. امید است به تبدیل حکومت این بلده طیبه از این گونه آلودگی ها پاک و پاکیزه شود.

«داعی محمد صادق الحسینی، احقر محمد صادق القمی، الحقیر محمد حسن القمی».(۱)

از سوی حاجی میرزا محمد قمی این تلگراف ارسال شد:

«حضور مراحم ظهور بندگان اقدس همایون، شاهنشاه اسلامیان

۱- ۱. همان، ص ۹۲۴.

پناه خلد الله ملکه و سلطانه!

معروض می دارد: به واسطه عدم قدرت بر توقف، مصادف با حرکت موکب همایونی به باغ شاه، به عزم دعاگویی و توسل وارد قم شده، تا آن که بحمد الله از توجهات حجه عصر ـ ارواحنا فداه ـ و مساعی جمیله خسروانه اعلیحضرت ظل اللهی عود اسلام و عید مسلمانان شد. عموم اسلامیان خاصّه اهل قم، از آن موهبت عظمی شاکر، و دعاگو؛ ولی افسوس که معدودی مفسد با کمال تجری در اشاعه اغراض باطله آزاد، خصوص از صدور دستخط آفتاب نقط که مشعر بر عنایات شاهانه و تأسیس عدلیه بود. زیاده بر جسارت افزوده و به خیالات فاسده مشغول، جلوگیری و قلع ماده مغرضین جدا موقوف به اوامر مطاعه ملوکانه است.

اقل خدام شریعت الداعی دوام دولت محمد بن حسن قمی ۱۳ جمادی الاولی».(۱)

از سوی بعضی از مردم قم نیز تلگرافی مخابره شد، بدین مضمون:

«به خاک پای مبارک اعلیحضرت همایون ظل الله ارواح العالمین فداه!

به شکرانه سلطنت مستقل، چراغان نموده، نان قم را پانصد دینار فروختم استدعای عاجزانه این که جناب مستطاب آقای متولی باشی را که به واسطه شاه پرستی این همه توهین و خسارت وارد آوردند، به تلافی مورد رحمت و الطاف شاهانه شود، که نظم و امنیت بلد به وجود ایشان حاصل خواهد شد.

جان نثار خباز باشی و عموم اهل خباز خانه».(۲)

۱- ۱. همان، ص ۹۲۴.

۲- ۲. همان، ص ۹۰۷.

آنچه از این اسناد می توان فهمید این است که علمای قم مشروطه را تحریم کردند؛ البته اکثر علمای ایران در تحریم مشروطه یکصدا شدند، و صدها عالم و روحانی از جای جای کشور با ارسال تلگراف از نهضت مشروطه مشروعه جانبداری کردند.(۱)

چرا چنین شد! مگر علمای قم نبودند که در هجرت کبری، کاروان مهاجر را چون جان در آغوش خویش گرفتند؟ مگر حضرت شیخ فضل الله خود در این کاروان نبود؟ چرا یک باره روی برتافتند و در مقابل مشروطه به پا خاستند؟

بدون شک آنچه علمای دین می خواستند و به پاس آن نهضت کردند، یک ماه در حرم شاه عبدالعظیم متحصن شدند، و پس از آن چند روز در مسجد آدینه محصور و مقهور بودند و به دنبال آن هجرت به قم رخ داد، تأسیس عدالتخانه و مجلس قانون بود؛ علمای دین اجرای احکام قرآن را می خواستند و از قانون و عدالتخانه سخن راندند. آنان می اندیشیدند که پرتوی از فروغ فرهنگ نهج البلاغه و عدل علوی بر این کشور جاری گردد.

آیه الله طباطبائی در یک سخنرانی چنین فرمود: «می گویند ما مشروطه طلب و جمهوری خواهیم، و با این ها می خواهند شاه را از ما برنجانند. ولی ما تنها عدالتخانه می خواهیم مجلسی که جمعی در آن باشند و به درد مردم و رعیت برسند... . سپس فرمود: «ای مردم شما مکلفید به رفع ظلم...» و در پایان فرمود: «اگر یک یا ده سال طول بکشد، ما عدل و عدالتخانه می خواهیم. ما اجرای قانون اسلام را می خواهیم. ما مجلس می خواهیم که

۱- ۱. همان، صص ۹۲۹ - ۸۸۱.

در آن مجلس شاه و گدا در مورد قانون مساوی باشند».(۱)

و نیز مرحوم طباطبائی در دیداری که همراه علما از عین الدوله داشت، به او چنین گفت: «این عدالتخانه که ما می خواهیم، نخست زیانش به خود ماست؛ چه مردم آسوده باشند و ستم نبینند، دیگر از ما بی نیاز گردند و درهای خانه های ما بسته شود؛ ولی چون عمر من و تو گذشته، کاری کنید که نام نیکی از شما در جهان بماند و در تاریخ بنویسند: بنیاد گزار مجلس و عدالتخانه عین الدوله بوده، و از تو این یادگار در ایران بماند».(۲)

پس خواست علما و پیشوایان نهضت تأسیس عدالتخانه بود، و کاروان انقلاب با این آرمان به قم هجرت کرد و در کنار حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه علیها السلام به پناه آمد. سخن از مشروطه در میان نبود.

بلکه این نغمه شوم پس از تحصن در سفارت انگلیس از ساز سفارتیان نواخته شد. کسروی در این باره می نویسد:

«چون روز به روز شورش بزرگتر می گردید و این زمان شماره بستیان «در سفارت انگلیس» به بیش از چهارده هزار شده بود، دولت انگلیس به میانجیگری برخاسته، از راه رسمی از دولت ایران خواستار گردید که هر چه زودتر به درخواست ها پاسخ دهد و شورش را به پایان رساند و در پارلمان نیز گفتگو در این باره به میان آمد».(۳)

و به دنبال این میانجیگری بود که فرمان مشروطه صادر شد. البته

۱- ۱. «تاریخ مشروطیت ایران» بخش یکم، ص ۹۰.

۲- ۲. همان، ص ۷۶.

۳- ۳. همان، ص ۱۱۹.

فرمـان آن چیزی نبـود که بعـدا اجرا گردیـد؛ زیرا در متن فرمـان مظفر الـدین شـاه چنین آمـده بـود: «و بعون الله تعـالی مجلس شورای مرقوم که نگهبان عدل ماست افتتاح و به اصلاحات لازمه امور مملکت و اجراء قوانین شرع مقدس شروع نماید».(۱)

به هر روی، آنچه علمـای بزرگوار دین به پـاس آن به پـا خواسـتند، با آنچه رخ داد، تفاوت جوهری داشت؛ لـذا علما بر دین و ارزشـهای دینی خود ترسـیدند. اگر به پاسخ اسـتفتائات علما توجه شود، به این نکته واقف می شویم؛ چنان که در پاسـخها این عبارات به کار رفته بود: «مژده انصـراف اعلیحضـرت همایونی از مشـروطه غیر مشـروعه که موجب قتل نفوس محترمه و توهین رؤسای شرع و هتک قوانین بوده».(۲)

و نیز: «... که در مدت دو سال که کلمه مشئومه مشروطه تولید شد، چه مفاسد ظاهر و چه مهالک پدیدار گشت».(۳)

و نیز: «اسـتحکام قواعد مقدسه اسلام نه به حدی است که محتاج به تتمیم از قوانین مرسومه اروپا باشد و از این خیالات جدیده مستحدثه به غیر از تجری اهل عناد و اشاعه کفر و الحاد و زیادتی هرج و مرج نتیجه مشهود نشد».(۴)

و نیز: «آنچه از مجلس مسـتحدث ظاهر شد و بر همه اهل اسـلام واضح و هویدا گردید، هرج و مرج و تخریب قواعد اسلام، به اسـتعمال قوانین اروپا و تعطیل ضروریات دین الله و توهین شعائر الله و صدور احکام غیر ما انزل الله... و خمود الدین و قد جری الدموع من العیون

۱- ۱. همان.

۲- ۲. «تاریخ انقلاب مشروطه ایران» ج ۴، ص ۹۰۶.

۳- ۳. همان، ص ۸۷۷.

۴- ۴. همان.

علی غربه الاسلام».(۱)

و نیز: «ترویج و تأسیس قانون اساسی و بنیان مشروطیت به جز تشبیه به ممالک خارجه اروپا فایده ندارد و جمع بین قواعد اسلام و قوانین مرسومه مشروطه جمع بین الضدین است».(۲)

و همانند این کلمات در صدها پاسخ استفتا و تلگراف موجود است. بنابراین، روشن است که مخالفت علما با مشروطه به پاس حفظ دیانت و اسلام این مردم بود. از روز اول هم علما همین آرمان را طلب می کردند؛ منتها آنچه به دست آمد، آشی بود که در دیگ سفارت انگلیس پخته شد.

بنابراین علمای نهضت و از جمله شیخ فضل الله از آغاز نهضت تا فرجام آن مشروطه مشروعه طلب می کردند و سیر نهضت از آغاز تا هجرت کاروان به قم کاملاً در بستر اسلام، و زعامت آن اسلامی بود؛ ولی پس از تحصن در سفارت انگلیس، خون مسمومی به پیکر انقلاب تزریق شد و فرهنگ بیگانه انقلاب را بیمار کرد. دخالتهای انگلیس رو به فزونی نهاد و منوّر الفکرهای غرب گرا در رهبری نهضت نفوذ کردند.

آزمون بسیار سختی پیش آمد که هوش و زکاوت و حکمت و درایت طلب می کرد تا چه باید کرد و چگونه باید حرکت کرد که دفاع از دین با دفاع از استبداد و سلطنت عجین نگردد؟ و دفاع از ارزشها با دفاع از شخصی مستبد چون محمد علی شاه گره نخورد؟ ولی هزار افسوس که چنین نشد و رخدادی تلخ به وقوع پیوست. مشروطه مشروعه از آیات متشابه گردید که تفسیر آن به جز برای راسخون با درایت و

۱- ۱. همان، ص ۸۸۶.

۲- ۲. همان .

اندیشمند مشکل بود.

نامه حاج ملاصادق قمی به ناصرالدین شاه

به هر روی، مگر ممکن است علمای دین که در مـدرسه علوی رشـد کرده اند، خواهان اسـتبداد باشـند! مگر همین بزرگان در مقابل شاه و عین الدوله برای تأسـیس عدالتخانه به پا نخواسـتند و هجرت نکردند و خطرها را به جان نخریدند! مگر شخصـیتی چون حاج ملا صادق قمی آن گونه به ناصـرالدین شاه نتاخت! شخصیتی که با نامه خود و نیش زهرآگین قلم خود در کام آن خودکامه مستبد شرر افکند و چنین نگاشت:

«بسم الله الرحمن الرحیم

... از روزی که این خادم شـریعت مطهره به آواز عدل و انصاف و وضع تنظیمات و جعل صـنادیق عدل مغرور و مشعوف شده به دارالخلافه آمدم، چیزها دیده و دانسـته ام که در این مدت هفتاد سال هرگز در خاطرم خطور نداشت. پادشاهی دیدم مؤید. قلب مبـارکش مرآت غیب نما از رأفت و عـدالت، عـدلی مجسم و انصافی مصور. در حفظ ملك و ملت ساعی و جاهـد. و در راه رفاه رعیت عاشق و مایل. علاوه بر این همه، عدل ذاتی و فطری؛ گویا ذات خجسته صفات همایونش خود رهنمایی به عدل و انصاف را فریضه دانسته و فهمیده همه روزه بر این امناء جور و اولیاء ظلم اعلام می فرمایند.

عصـری است ضـد خلفـاء، دین علی بن یقطین در وجود مسـعود همـایون است و جور هارون الرشـید در وجود وزراء [که اگر ایشـان را اولیـای جور گوینـد، خلاف و گزاف نگفته انـد؛ چرا که در هر روز هزار کلمه حقه را کتمان می کننـد و هزار حکم غیر ما انزل الله را عنوان]. وقتی

در حضرت نوشیروان از عدلش وصف ها راندند، گفته بود: عدلی ندارم، ولی کاری کرده ام که غیر از خودم در این ملک کسی قدرت بر ظلم ندارد. و در این دولت جاوید آیت، غیر از وجود مسعود همایون همه کسی قدرت بر ظلم دارد، بلکه غالبا غیر از ظلم پیشه ای ندارند و از کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اندیشه ای:

لا تظلمن اذا ما کنت مقتدرا فالظلم مقدره یفضی الی الندم

تنام عیناک والمظلوم منتبه یدعو علیک و عین الله لم تنم

مباشرین امور دیوانی که گاهی امناء و گاه اولیاء و گاه رجال و گاه ارکان خوانده می شوند، جمعی کسبه شده اند که لیلانها را معامله می کنند. هر حکم که درباره هر یک از ایشان می شود، اغماض و اهمال را فرض می دانند و قرض می دهند تا در خوردن مال دیوان یا اتلاف جان و مال مسلمانان به اضعاف، بلکه به آلاف استرداد کنند؛ چنان که بر ملا می گویند: با فلان وزیر یا فلان حاکم چگونه می توان درشتی [کرد و زشتی] نمود یا فلان دست خط را چگونه می توان مجری داشت؟ [به عقیده ایشان] این همه های و هو [و این همه گفتگو و این زمزمه انصاف و همهمه عدالت مخصوص] حمال و جمال است، نه از برای ارکان و رجال.

در هر قضیه که متداعیین علی السوا باشند، رجوع به مرجحات خارجیه می شود [هر طرف به حسب اوضاع دنیا پیش و بیش است؛ اگر حق محض و محض حق با طرف مقابل هم باشد، پایمال و مضمحل است]، در هر طرف که یک نوکر علاوه از طرف دیگر، پیش است. و از بی انصافی و بی اعتدالی اگر در احقاق (حق) مظلومی اصرار یا اظهار بشود، می گویند: این دست خط ظاهری است، نمی دانم بطون سبعه دست خط از کجا برایشان کشف شده که ماها استنباط و استخراج

نمی توانیم نمود؟ به چه دلالت «بگیرند» و «برسانند» را به «نگیرند» و «نرسانند» توجیه و تأویل می نمایند؟

این خادم شریعت مقدسه که با هزار زحمت این جزیی ملک را فراهم کردم تا مدد معاش خود و عیال باشد و کل بر دولت و دیگران نباشم، با همه تفاصیل از همه گذشتم که دست خط مبارک پادشاه اسلام در مملکت خود در نزد نوکرهای خانه زاد و علمای پایتخت خود زیاده از این بیشتر بی عظم و قدر نشود.

به طور تحقیق بدانند که دسته دسته دست خط ها قطعی بتی در دست مردم مظلوم مانده، به هیچ کس دسترسی ندارند. هر گاه ثبتی از دست خط های مبارک بردارند، بعد از مدتی از انجام آن ها جویا شوید، مشهود خواهد شد که این مظلومین به حالت اولی باقی هستند. ملهوف و مظلوم وارد شدند، مأیوس و محروم مانده، مقروض مغموم مراجعت می کنند. گذشته از این که محض خیالات [هم] که شده در احقاق حقوق مردم در اجراء این دست خط ها اعتنا ندارند به معاذیری متعذر می شوند که نعوذ بالله به مذمت ولی نعمت خود منتهی می شود.

می گویند: طرف مقابل سخت است، دست خط مبارک سست است و ظاهری است. فلان عمله خلوت از باطن خبر دارد. از تلون و تجدد اندیشه داریم. از ناسخ و منسوخ می ترسیم. به خداوند متعال چنین است که می گویند، ضبط ضیاع و عقار و حفظ جلال و وقار و اصلاح امورات و توجه به دهات و قنوات خود مجال نمی دهد اعانت مظلومی یا اعانت ملهوفی کنند. به عرض کسی گوش نمی دهند؛ بدهند، ملتفت نمی شوند؛ بشنوند، جواب نمی گویند؛ نا حساب می گویند. ای کاش به این نا حساب هم مستعد باشند! مزیت انسان به نطق است؛ سکوت و

خموشی چرا ممدوح شده! اعلاء کلمه حقه فضیلت داشته، کتمان حق چرا [الحال] محمود و ممدوح است!

اگر بعد از قرنی یک نفر پیدا شود که در احقاق حق و رفع ظلم سیف قاطع باشد، او را به فساد عقیده و سوء طریقه نسبت می دهند. ای کاش قدری از این فساد عقیده برای ایشان پیدا می شد که این همه عدالت ها و انصاف مهمل و معطل نمی ماند! در مجلس... قدری را که رایحه عدل به مشام مظلومین رسیده و مخرب نشاط خود دیده، طی آن بساط کردند. نعوذ بالله الجبار من شر الاشرار.

این همه عداوت با شرع از چه بابت است! مگر نه این شرعی است که ایشان را از تمجس و تنصر و تهود خلاص کرد؟ مگر نه احکام و عقود و مواریث و حلیت ازواج و اموال است که علما از قبل انبیاء فرموده اند!

فو الله لقد اصبحت الشریعه واهیه القوی منفصمه العری مهدومه الارکان معدومه الاعوان.

احکام خدا را افسانه می دانند، دین و جماعت را دکان داری می شمارند، مدافعات شرعیه را مدد معاش می گویند، صیغ شرعیه را مکر و حیله می نامند. هر گاه چندی از این پیش علمای اعلام و ائمه دین را که خازن احکام سید المرسلین می باشند، با عوام کالانعام توفیری می دادند و توقیری می کردند، این اوقات به جبران مامضی در تضییع آن عظم و احترام سعی و اهتمام تمام دارند. اگر کار بر این نسق بگذرد و عقاید باطنه ایشان بر ملا شود، بر اسلام، سلام باید گفت و وداع باید کرد.

لیبک علی الاسلام من کان باکیا و قد ترکت اعلامه و ودائعه

العیاذ بالله اگر صیغ شرعیه محل استهزا شود، زنهای جوان در حباله

پیران [بدان دو کلمه عقد و نکاح، چگونه از زنا و سفاح احتراز خواهند داشت]! و هرج و مرجی بشود که اصلاح پذیر نباشد. گویا میل دارند که این اسم بی مسمّی و این رسم بی اصل را هم از میان بردارند تا به کلی آسوده شوند.

«یُریدُونَ لِیُطفِؤُا نُورَاللّهِ بِاَفْواهِهِم وَ اللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَو کَرِهَ الکافِرون».(۱)

هر دقیقه داعی را حیرت بر حیرت افزوده می شود که کار این مردم با این وزراء چه خواهد شد. اگر عرض کنم فلان شخص به دست خط مبارک و توقیع همایون وقعی نگذاشت و مجری نداشت، باز به همان وزیر رجوع می شود، «کر علی مافر» همین است. فی الحقیقه محظوری به محظوری مبدل می شود.

شتان ما یومی علی کورها و یوم حیان اخی جابر

این امنا غیر از کارهای خود هیچ امر را کار نمی دانند و به درد احدی نمی رسند. محض تصدیق عرایض داعی و اطلاع از حالت رعایا جویا شوید که عرایض داعی چه بوده و چه واقع شده، در منزل جناب امام جمعه چه قسم صلح شده و چه نحو صیغه محکمه شرعیه جاری نموده که مجال خیاری و خیالی باقی نمانده، صورت مجلس را مطالبه فرمایند، مشهود رأی عدالت پیرا شود که هنوز تفصیل عرایض داعی و آن مصالحه نامچه را... نکرده، چرا کلمات لاـ طائل بگویند! چرا حکم شرعی و سلطان را به مزخرفات باطل کنند! بر این مشت رعایا رحم کنید، از دست رفتند، فریاد رس ندارند. چیزی برای ایشان باقی نمانده است. بضاعت و سرمایه که هزار رعیت به آن تعیش می کنند، اسباب

۱- ۱. سوره صف (۸۰)، آیه ۸.

یک اطاق شد و ملکی که هزار نفر به آن نان می خورند، به خرج طویله امیری و وزیری رفت. چه بلایی شدند بر جان و مال مسلمین!

به صاحب شریعت قسم است که داعی، قبله عالم را از نوشیروان عادل تر می دانم؛ چرا که در اطراف او این گونه اگر این وجود همایون مؤید نبود، و دست غیب او را نگاهداری نمی کرد، نمی دانم کار این مردم به کجا می رسید. اگر چه می دانم بعد از این عریضه که محض رضای خدا و اطلاع سایه خدا خود را مکلف و مأمور دانسته، بی ملاحظه به عرض رسانیدم، دیگران از جانب مقرب الخاقان حاجی میرزا نصر الله وکیل مطلق بلا عزل خواهند بود، هست و نیست مرا بر باد خواهند داد.

محض قوام دولت و نظام ملت و دعای وجود مسعود همایون که دقیقه ای از خیال خجسته مآل عدالت غافل نیست. باز عرض می کنم با این حالت ها مردم تمام خواهند شد و خراب می شوند [آبادی عباد و عمارت بلاد و رفع فساد نخواهد شد].

از عمر دعاگو چیزی باقی نمانده است. فردا از این شهر و عن قریب از دنیا خواهم رفت. در شهری که احکام و ارکان دین را افسانه می شمارند، دست خط مبارک پادشاه اسلام را که مثل اولی الامر است، محل اعتنا نمی دانند، توقف حرام است. هر قدر زودتر برویم، دیر شده است. باید برون کشید از این ورطه رخت خویش. بر این خادم شریعت مطهر محقق شده است که دفع ظلم حاجی میرزا نصر الله برای داعی مقدور نخواهد شد و با این وزراء و امنای خائن که از هزار راه از او خوف و بیم و تمنای زر و سیم دارند، هیچ حکم و دست خطی از پیش نخواهد رفت و لا اسناد شرعیه و احکام عرفیه از این بیشتر نمی شود که چند نفر عالم و مجتهد اهل تقوی و فطانت مطلب را تمام کنند و صیغه

شرعیه بخوانند و علماء دیگر که ارکان اسلام هستند، تصدیق کنند. ناچار به ارض مقدسه قم معاودت می کنم و اگر در آنجا هم بر اولیای دولت گران و ناگوار است، به عتبات عالیات ائمه هدی علیهم السلام پناه می برم و تظلمات خود را در آنجا می کنم؛ عرض می کنم: هفتاد سال است در نشر احکام شرعیه شما خودداری نکردم، جوانی را به پیری رساندم، بر من ظلم کردند، به پادشاه اسلام تظلم کردم، هشت دست خط اکید و کید محض عدل و انصاف صادر فرمودند، رجال دولت اعتنا نکردند، از من رفع ظلم ننمودند.

اولاً، انتقام پادشاه اسلام را از این رجال صوری که در حقیقت خائن دولت هستند و بر خلاف میل و ضد اراده ولی نعمت خود کمر بسته اند، می خواهم، خواهند داد، خواهید دید.

ثانیا، در انتقام این پیر غلام شریعت که در نشر احکام و ترویج شریعت مطهره عمری گذرانیدم، تعجیل می طلبم.

الظلمیه الظلمیه العجل العجل یا رسول الله و اوصیاء رسول الله.

غیرت اسلام این عرض را هم بر داعی فرض کرده است که به جسارت عرضه دارم که عزت دست خط های مبارک که عز خداداد است، نگاه دارید و اگر بر حسب لزوم و وجوب صادر خواهید فرمود، به عهده اشخاصی باشد که امتثال حکم همایون را فرض بدانند. شنیده ام جناب سپهسالار اعظم و جناب علاء الدوله و بعضی از رجال دیگر حالت اعتنایی دارند و احقاق حقوق مظلومان می کنند. لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

ای کاش این وزراء به قدرالضیف از این خادم شریعت مطهره رعایتی منظور می داشتند. خدا را به شهادت می طلبم که در نهایت یأس و دلتنگی از

حقوق خود صرف نظر کردم و از این شهر رفتم. فردا به در حضرت عبدالعظیم به دعای وجود آن عدل محض مشغول و بعد از آن در حضرت معصومه علیها السلام یا سایر عتبات عالیات دعاگو خواهم بود.

از خداوند عزّ اسمه استدعا می کنم برای ظل الله، اعوان و انصار دولت خواه و نوکر دل سوز و ناصر ملت و دولت که موجب نیک نامی و ازدیاد عمر و دولت و شوکت باشد، برساند. از فضل خداوند متعال و حضرت ذوالجلال ثانی و تالی آن ذات خجسته صفات همایون باشد تا از آن منبع عدل و انصاف عدالت ها را اخذ نموده، مجری دارند.

الله الله من هولاء الامناء و الوزراء [الله] الله فی الرعایا فانهم ودایع الرحمان و خزائن السلطان، و ما علینا الا البلاغ: اعدلوا هو اقرب للتقوی.

می ترسم این مظلومین از این درگاه مأیوس شوند و [رو] به درگاه قاضی الحاجات ببرند. نمی دانند که حضرت اقدس شهریاری تمام اوقات لیل و نهار خود را صرف رفاهیت عامه رعایا و قاطبه برایا کرده، لیکن جمعی از بطالت و اغراض فاسده و خیالات کاسده در عهده تعویق می اندازند. از آه مظلومین باید ترسید. خداوند وجود اقدس شهریاری را در همه حال از عاهات و بلیات محافظت فرماید».(۱)

عبرت و بیداری

بر اساس نوشته های دو تاریخ نگار مشروطیت(۲)، بلکه همه کسانی که درباره آن نهضت مطلبی نگاشته اند، عناصر شکل دهنده و پدید آورنده آن نهضت اسلام و جلوه های اسلامی بود؛ فرهنگ نهضت،

۱- ۱. «خواندنیهای مطبوعات رژیم پیشین در آیینه خواندنیها» شماره های ۷۲ - ۷۱، صص ۳۲۰ - ۳۱۴.

۲- ۲. احمد کسروی، مهدی ملک زاده.

اسلام بود؛ رهبری آن را علمای دین بر عهده داشتند؛ حامیان نهضت، توده ملت مسلمان بود؛ مراکز و میادین تجلی نهضت، مسجد و حسینیه ها بود؛ منبرها فرهنگ آن را منتشر می کردند؛ رؤسای هیأتهای عزاداری امام حسین علیه السلام تشکیلات آن را سامان می دادند؛ شهید و شهادت و هجرت سرمایه نهضت بود؛ و عدل و قانون آرمان آن.

اما چرا چنین شد؟ چرا انقلاب به ضد انقلاب تبدیل، و ارزش به ضد ارزش تغییر هویت داد؟

بر طبق گفته مورخان آن نهضت، رهبری انقلاب تا هجرت کبری با روحانیت بود. علمای دین تصمیم می گرفتند و اجرا می شد؛ ولی پس از هجرت علما به قم و تحصن عده ای در سفارت انگلیس، دخالت بیگانه رو به فزونی نهاد، و آنچه نمی بایست رخ دهد، رخ داد و سرانجام پیکر شیخ فضل الله بر دار انقلاب مشروطیت آویخته شد و به گفته جلال آل احمد، این صلیب، اهتزاز پرچم پیروزی غرب و غربگرایی بر انقلاب بود. اکنون بر ماست که از این تجربه تلخ عبرت بگیریم و در مقابل یورش فرهنگ بیگانه بایستیم و به آینده کشور خود و انقلاب خویش نیکو بنگریم، و باید مجموعه عللی که نهضت مشروطیت را آن گونه وارونه کرد، بشناسیم؛ عواملی که به موجب آنها درخت طوبای انقلاب، به حنظل تبدیل شد و مردم گریخته از استبداد عین الدوله، آویخته به استبداد رضاخانی شدند و کشور رسته از دام روس، به دام انگلیس افتاد.

با نیش خنده طنزی همه آنچه شد، می توان بازگو نمود و آن این که: پس از شکست محمد علی شاه و پایان دوره استبداد صغیر، یفرم خان ارمنی که از مشروطه طلبان و رجال نامی صدر مشروطه است، مدتی رئیس نظمیه تهران بود.(۱) زمانی که یفرم خان رئیس شهربانی تهران

۱- ۱. واژه نظمیه بعدها به وسیله فرهنگستان ایران به شهربانی تغییر یافت.

بود، در ماه رمضان شخصی را به شهربانی آوردند که روزه اش را خورده بود. یفرم خان از نحوه جرم مجرم سؤال کرد؟

گفتند: روزه اش را خورده. یفرم خان سؤال کرد: روزه خودش را خورده یا مال دیگری را؟ در پاسخ گفتند: جناب آقای یفرم خان، روزه مال خودش بوده، و مال خودش را خورده است. یفرم گفت: آزادش کنید که گناهی مرتکب نشده است!(۱)

به راستی وا غربتا للاسلام.

هجرت و تحصن آیه الله نجفی در قم

پس از طوفان دین ستیزی رضاخان و روشن شدن ماهیت ضد اسلامی و بیگانه پرستی او، علمای ایران متوجه شدند که مساعدت و کمک آنها به رضاخان اشتباه بوده است؛ لذا بر آن شدند که یک مبارزه ملی و سراسری علیه رضاخان به راه اندازند. و او را از مسند قدرت به زیر کشند. اتفاقا در سال ۱۳۴۶ ه . ق. قانون نظام اجباری در مجلس فرمایشی رضاشاه از تصویب نمایندگان گذشت. و اجرایه آن به دولت ابلاغ گردید.

مردم در سراسر ایران با این قانون به مخالفت برخاستند. علما و مجتهدان ایران و در رأس آنها حاج آقا نورالله اصفهانی که یکی از مجتهدان نامدار ایران است و از رهبران نهضت عدالت طلبی و تعالی خواهی مردم ایران بود، به اتفاق علمای اصفهان و گروه زیادی از مردم اصفهان راهی قم شدند تا در آنجا متحصن شوند و تحت پوشش

۱- ۱. «داوریهای عجیب تاریخ» منوچهر حقگو، ص ۲۴۲.

مخـالفت بـا نظـام اجباری بزرگان و علمای سراسـر ایران را در قم گرد آورنـد و سـلطنت رضا شاه را ساقط نماینـد. مهاجران با شکوهی خاص خود را به قم رساندند و از سوی مردم این شـهر اسـتقبال شدند. حاج آقا نور الله از طریق پیغامهای خصوصی و تلگراف از گروهی از نماینـدگان مجلس از جملـه آیـه الله سـید حسـن مـدرس و همچنیـن از تمـام علمـا و مجتهـدان تراز اول شهرهای ایران و نیز از تجار و بازرگانان معتبر شهرستانها دعوت کرد تا به قم بیایند و تصمیم گیری نمایند. و در نهایت، دولت را نیز به طور رسـمی در جریان خواسـته های متحصـنین قرار داد. اکثریت علما و شخصـیتهای ممتاز و برجسته در این اجتماع و تحصن حضور یافتند. خواسته های حاج آقا نورالله و دیگر مهاجران به این شرح بود:

۱. جلوگیری (لغو) یا اصلاح و تعدیل قانون نظام وظیفه؛

۲. حضور پنج نفر از مجتهدان طبق اصل دوم متمم قانون اساسی در مجلس برای نظارت بر مصوبات مجلس؛

۳. جلوگیری کامل از منهیات و منکرات شرعیه؛

۴. ابقاء و تثبیت محاضر شرع؛

۵. تعیین یک نفر به عنوان ناظر شرعیات در وزارت فرهنگ؛

۶ . جلوگیری از نشـر اوراق مضـره و خطرنـاکی که به عنـاوین مختلف انتشار می یافت (نظارت بر مطبوعات برای جلوگیری از نشر مطالب خلاف اسلام)؛

۷. تعطیلی مدارس بیگانگان.

دولت که از اجتمـاع عظیم علمـا در قم به وحشت افتـاده بـود، مجبور گردیـد که به خواسـته هـای متحصـنین تن در دهـد و در مورخه ۳۰ آذر

ص: ۲۵۵

۱۳۰۶ ه . ش. به ظاهر تقاضاهای مهاجران را پـذیرفت. با وجود این موافقت علما ترک مهاجرت را موکول به صـدور لایحه ای از طرف دولت و تصویب مجلس کردنـد. سـرانجام مخبر السـلطنه، رئیس الوزراء و تیمورتاش با دادن وعـده ها و امضای تعهد نامه دولت با وقت گذرانی و تفرقه بین مهاجران توانسـتند اوضاع را کنترل کنند و با بازگشت بعضی از علما، صفوف مهاجران تضعیف شد. ودر این میان، مرگ مشکوک حاج آقا نورالله نجفی موجب تضعیف و در واقع، شکست این نهضت گردید.

مرحوم حاج شـیخ عبدالکریم در این نهضت شرکت محتاطانه و مؤثری داشت. آن فقیه بزرگوار دستور داد از مهاجران استقبال گرمی انجام پذیرد. و نیز فضلا و طلاب حوزه را تشویق به شرکت در مجالس درس و بحث آنان نمود.(۱)

فواید و مضرات بست نشینی

۱. فواید بست نشینی

بست نشـینان، گاهی مردان نامور و دارای آرمانهای مقدس بوده اند؛ که مکانت بست را تجلیگاه هدف خویش قرار داده اند و با تکیه بر آن مکانت شریف فروغ خواسته و نهضت خویش را به دیگران رسانده اند.

رهبران نهضت عـدالت طلبی و تعـالی خواهی در عصـر مظفرالـدین شـاه که بعـدا توسـط اسـتعمار و جاسوسان و عوامل آنها به نهضت مشـروطه تغییر نام داد و سپس منحرف شد، از مکانت شریف بست عبدالعظیم حسنی استفاده کردند و با تحصن در آن مکان شریف

ص: ۲۵۶

۱- ۱. «آیه الله حائری و تحولات سیاسی، اجتماعی دوران معاصر» ذکر الله محمدی، صص ۱۰۵ - ۱۰۳.

خواسته خود را که تأسیس عدالتخانه بود، به گوش شاه و مردم رساندند و پس از آن که تأسیس عدالتخانه به صخره استبداد عین الدوله برخورد کرد، ناچار چند روز به مسجد جمعه پناه بردند. به دنبال آن راهی قم شدند و در جوار بارگاه نورانی حضرت فاطمه معصومه علیها السلام متحصن شدند و به نشر افکار و ایده های نهضت پرداختند.

پیش از این نیز سید جمال الدین اسد آبادی که مغضوب ناصرالدین شاه واقع شده بود، مدت هفت ماه و چند روز در آستان عبدالعظیم حسنی متحصّن شد و به نشر افکار بلند و اسلامی خود پرداخت و مفاسد سلطنت ناصری را برای مردم بازگو می کرد.(۱)

سرانجام، شاه دستور داد تا او را از بست بیرون کشیده، به خارج از ایران تبعید نمایند. مأمورین به خانه سید در بست حضرت عبدالعظیم یورش برده و سید بیمار و تب دار را با توهین و خواری از زاویه مقدسه بیرون کشیده و به کرمانشاه فرستادند که از آنجا به بغداد و سپس به بصره رفت و در آنجا توقّف کرد تا مرضش بهبودی یافت و آن گاه عازم هندوستان شد و از آنجا به لندن رفت.(۲)

بعضی معتقدند ناصرالدین شاه به مکافات بست شکنی خود رسید و در همان بست مقدس، روز جمعه ۱۷ ذیقعده سال ۱۳۱۳، در حالی که به شکرانه پنجاهمین سال سلطنت خویش وارد حرم شد، با گلوله میرزا رضا کرمانی که در آن مکان بست نشسته بود، کشته شد.

در آن زمان، خردورزی حکیم و اندیشمندی بزرگ چون سید

---

۱ - ۱. «شرح حال و آثار سید جمال الدین اسد آبادی» تألیف: میرزا لطف الله خان اسد آبادی، صص ۵۲ - ۵۱؛ «سید جمال الدین و اندیشه های او» تألیف: مرتضی مدرسی چهاردهی، صص ۱۱۳ - ۱۱۲.

۲ - ۲. «تاریخ مشروطیت ایران» مهدی ملك زاده، ج ۱، ص ۹۲.

جمـال که طنین فروغ دانش و دیـانتش سراسـر جهـان اسـلام را در بر گرفته بود، از مکـانت بست برای رسـیدن به هـدف خود استفاده کرد.

و به نظر می رسد که در آن زمان که قانون و منطق حکمفرما نبود و غول استبداد در لباس خان و شاه بر مردم حکم می راند و شـاه بـا اشاره ابروی خود به آسانی پیکری را بی جان می کرد، چنین مکانهای شـریف ملجأ و پناهگاهی بود برای درمانـدگان. پس از کشـته شـدن قائم مقام فراهانی به دسـتور محمـد شاه، خاندان او که از شـرّ شاه و ایادی او در امان نبودند، به قم آمده و مدت سیزده سال در کنف حمایت حضرت معصومه علیها السلام متحصن شدند. این تحصن ادامه داشت، تا این که امیرکبیر به صدارت رسید و بستگان «مخدوم» سابق خویش را از بست بیرون آورد و آزاد ساخت.(۱)

وقتی جماعتی سـتم دیده و بیمناک، به حریم فلان مسجد پناه می بردند و یا مردم قحطی زده ای در حرم مطهر احمد بن موسی علیه السـلام بست می نشسـتند و حکومت جرأت نـداشت حریم بستیـان را در هم بشـکند و یـا چون به کسـبه شـیراز در گرفتن مالیات اجحاف و تعدّی شد، تمام کسـبه به مسـجد وکیل رفته، پای صندوق عدالت بست نشستند تا به حق خود رسیدند، مفید بودن بست و بست نشینی در آن دوره مدلّل است.

۲. مضرّات بست نشینی

اگر چه بست نشینی دارای چنین فوایدی بود و توانسته بود در خدمت

ص: ۲۵۸

۱- ۱. «تاریخچه بست و بست نشینی» ص ۹۴ – ۹۳.

افراد مظلوم قرار گیرد، ولی کم کم از دو جهت به انحراف کشیده شد:

۱. اماکن و محلهای بست؛ ۲. افراد بست نشین.

۱. اماکن بست:

در آغاز اماکن مقدس و مورد احترام، بست تلقی می شد و افراد به مکانهای شریفی اعم از مسجد، مقبره امام زاده و اماکنی نظیر آن پناهنده می شدند و این موجب حرمت بست بود؛ امّا از آنجا که بست پدیده ای شاهانه بود، لذا با دیدگاه ها و نظریات آنان دچار تحول شد.

می گویند: روزی ناصر الدین شاه گفت: باید اماکن بست توسعه پیدا کند و منحصر به مکانهای قدسی و شریف نباشد؛ چه ممکن است مظلومی در اماکن قدسی به خدا متوجه گردد و با دعایی کاخ ستمگری را ویران نماید. بنابراین، مکانهای غیر مقدس نیز باید به عنوان «بست» اعلام گردد. مردم به اصطبل ها سرازیر شوند و از ظلم ستمگری به اصطبل ظالمی دیگر پناه برند. در این صورت ظالم و ستمگر آسوده تر خواهد بود. از این رو، دیگر بست، یک مکان مقدس نبود، بلکه هر کجا را شاه بست اعلام می کرد، ستم دیدگان به آن پناه می بردند.

سر طویله شاهی و طویله های شاهزادگان بست اعلام شد؛ چه هر کسی به سر طویله ها پناه می برد مهترها و جلودارها و امیر آخورها از او حمایت می کردند.

اکنون هر کسی گرفتار می شد، جنایتی می کرد، یا مورد غضب امیری یا شاه قرار می گرفت، به یکی از این نشانهای بست که از طرف شاه اعلام شده بود، پناه می برد. توپ مروارید بست بود. دروازه قصر همایون در اصفهان بست بود. چنار عباسعلی در ارگ سلطنتی تهران که به دست شاه طهماسب صفوی غرس گردیده بود، بست بود.

ص: ۲۵۹

منزل مردان صاحب جاه و مقام، و کنار دیوار قصرها و حریم کاخها بست اعلام گردید. همچنین دیوان خانه ها، زنجیر عدل انوشیروان، آشپزخانه و اصطبل پادشاه.

عمده مساجد و تکایای مهم کشور بست اعلام شد. مسجد شاه در تهران، مسجد نو و مسجد وکیل در شیراز، تکایای بزرگ چون حسینیه دولت، منزل روحانیون مشهور و... . کم کم کار از این بدتر شد؛ سفارتخانه ها و کنسولهای دول بیگانه، تلگرافخانه ها و زیر پرچم کشورهای بیگانه مراکزی برای بست نشینی اعلام گردید.

«بنجامین» اولین سفیر آمریکا در ایران جریان بست در ایران را چنین گزارش می دهد:

«در ایران رسم است کسانی که از مجازات می خواهند فرار کنند، بر سر طویله اعیان و اشراف پناهنده می شوند و اصطبل ها در ایران، یک نوع بست و محل تحصن به شمار می روند. سر طویله شاه و شاه زادگان بست مطمئن تری است؛ ولی به طور کلی اصطبل ها اعم از آن که متعلق به هر کسی باشد، پناه گاه فراریان از مجازات محسوب می شود و تا موقعی که در آنجا هستند، کسی نمی تواند مزاحم آن ها بشود.

این پناهندگان معمولاً نزدیک اسب سواری صاحب اصطبل می خوابند و صاحب طویله موظف است که وسائل خوراک و راحتی پناهنده را فراهم نماید.

معلوم نیست که این رسم از کی و به چه مناسبت در ایران معمول شده است، ولی ظاهرا باید مربوط به آداب و رسوم عشایر و چادر نشینان باشد و از میان عشایر به شهر نشینان سرایت کرده است».(۱)

ص: ۲۶۰

۱- ۱. «تاریخچه بست و بست نشینی» صص ۳۱ - ۳۰.

بنجامین خوب فهمیده و به نکته لطیفی اشاره کرده است. بسط و گسترش فرهنگ بست و بست نشینی در ایران به سه سلسله: صفویه، زندیه و قاجاریه باز می گردد که هر سه خاندان از ایلات و عشایر بزرگ ایران محسوب می گردند.

باری، خطرناک ترین مورد بست، بست سفارتخانه ها و کنسولهای کشورهای بیگانه بود که ملجأ و پناهگاه خائنین به مملکت و ملت ایران بود. نفوذ و گسترش سلطه اجانب در ایران در دو بستر شکل گرفت: یکی سفارتخانه ها و دیگری قانون کاپیتولاسیون در ایران بود.

کاپیتولاسیون نیز نوعی بست محسوب می شد؛ زیرا عبارت بود از مصونیت اتباع کشور بیگانه در کشور میزبان و یا به تعبیر بهتر، در کشور زیر سلطه و نفوذ.

این مصونیت غیر از مصونیتهای سیاسی و مرسوم دیپلماتیک بود.

در قانون کاپیتولاسیون، اتباع بیگانه، محاکم قضایی و انتظامی کشور میزبان را صالح برای رسیدگی به جرایم خویش نمی شناختند، و خود را در مقابل ارتکاب اعمال غیر قانونی و جرم و جنایت مصون و محفوظ از تعرّض می شناختند و در صورت لزوم، رسیدگی و صدور حکم با دادگاه های کشور خودشان بود.

ریشه این قانون ذلت بار در ایران را می توان فصل دهم عهدنامه ترکمن چای و پروتکل ضمیمه آن دانست. در آن قرارداد حقوق و امتیازاتی ویژه برای نمایندگان سیاسی و تجاری روسیه در ایران و نیز چگونگی رسیدگی به جرمهای آنان منظور شده بود. بعدها انگلستان و بعضی از کشورهای دیگر نیز نظیر همان حقوق از دولت قاجار مطالبه

کردند. و بر مبنای همین اصل «کاپیتولاسیون» ذلت بار بود که بسیاری از خائنان به ملك و میهن از چنگال مجازات گریختند.

گفته شد که با توسعه در محلهای بست، موضوع بست نشینی به ابتذال کشیده شد.

۲. افراد بست نشین: در این دوره، بست نشینان غالبا اشرار، دزدان، جنایتکاران و یا خیانتکاران سیاسی بودند که با تحصّن و بست نشینی در آن مراکز از چنگال عدالت می گریختند. و اینک به نمونه هایی اشاره می شود:

۱. ماه شعبان جوانی مست از کثرت شرارت و مستی حاجی کاظم نامی را با چاقو مجروح می سازد. در هنگام گریختن سه نفر دیگر را هم زخم می زند که یکی از آنان در آستانه مرگ قرار می گیرد. این شخص می رود و در طویله جناب حاج شیخ مهدی مجتهد پناه می گیرد. مراتب را به ایشان اطلاع می دهند. معظم له می گوید: او را نزد بیگلربیگی ببرید که از حد شرعی گذشته است. بعد به حضور فرمانفرما می برند و فورا دستور قتل وی صادر می گردد.

۲. پنجعلی نامی که قطاع الطریق و دزد بود و به شرارت مشهور شده بود، چون تحت تعقیب قرار گرفت، از فارس فرار کرد و به تهران رفت. چون در تهران پناهگاهی نیافت، به فارس بازگشت و شبانه خود را به طویله نواب والا انداخت و بست گرفت. نواب او را عفو نمود و به نوکری خود منصوب کرد.

۳. نامبرده فوق (پنجعلی) پس از آن که تحت تعقیب قوام الملك شیرازی قرار می گیرد، فرار کرده، به شاه چراغ می رود و در آنجا بست می نشیند.

ص: ۲۶۲

۴. در دعوای میـان میرزا فرج الله پیشـخدمت باشـی، جنـاب صـاحب دیوان بـا کدخـدای کنار تخته، میرزا فرج الله با نیروهایش گریخته به تلگرافخانه انگلیس پناهنده گردید.

۵. حـاجی آقـا کلانتر کازرون یک نفر را چوب زده و حبس کرده، او در محبس فوت شـد. اهل کازرون شورش کردنـد و در تلگرافخانه کازرون و در مساجد بست نشستند.

۶ . حاجی مال الله کدخـدای دالکی که نزاع کرده بود و مجرم بود، از دالکی فرار کرد و به شـیراز آمـد تا در مسـجد نو بسـت بنشیند. حکومت آگاه گردید و اطراف مسجد را کنترل کرده تا وارد مسجد نو نشود.

۷. چند نفر از طایفه لشتی در سر طویله صاحب دیوان بست بودند که آنان را به زور از سر طویله بیرون کشیدند، چوب زیادی زدند و گوش بریدند.

۸ . از قرار مـذکور جناب آصف الـدوله حاکم خراسان یک نفر مقصـر را می خواست دسـتگیر کنـد که او فرار می کنـد و در صحن امام رضا علیه السـلام بست می نشـیند. او را به زور از صـحن خارج می کننـد. اهل خراسان علیه آصف الـدوله قیام می کننـد. خانه او را محاصـره می کننـد تا او را بکشـند. به شاه تلگراف می نمایند و چون شورش خراسان به اطلاع شاه می رسد، فورا آصف الدوله را احضار می نماید.

۹. دو برادر بر سـر پنج قران نزاع می کنند، برادر بزرگ تر برادر کوچک تر را با کارد می کشد. قاتل فرار کرده، در شاه چراغ به بست می نشیند.(۱) در قم و کنار بارگاه حضـرت فاطمه معصومه علیها السـلام نیز همین جریانها اتفاق افتاد؛ وقایعی رخ داد که بعضی از سفرنامه نویسان

۱- ۱. موارد ۱ تا ۹، همه از روزنامه «وقایع اتفاقیه» از سال ۱۲۹۲ تا ۱۳۰۶ ه . ق. نقل شده است.

به شکل طنز آن را مطرح نموده اند. «هانری رنه» آلمانی در وصف قم می گوید: «بزهکاران و جانیان برای فرار از مجازات به شهر قم می آیند و در زیر مقبره پناهنده می گردند».(۱)

خاورشناس مجاری نیز در وصف قم می گوید: «این شهر آوازه دیگری هم دارد و آن این که محل امن برای خطاکارانی است که از مزیت بست نشینی آن سود می برند».(۲)

باری شهر قم دارالامانی شده بود برای خطاکاران که پس از جنایت خود، به این شهر آمده و پناهنده می شدند.(۳) در این روزگار خانه های خدّام، کوچه های منتهی به حرم، کوچه سر قبرستان و خانه تولیت و... همه محل بست محسوب می شدند.

درباره شهر مشهد نیز چنین داوریهایی کرده اند. «پولاک» در این باره می نویسد: «سراسر مشهد برای کسانی که از نظر دزدی اختلاس و حتی ضربه منجر به مرگ تحت تعقیب هستند، بست محسوب می شود. پناهندگان در این جا خود مهاجر نشینی را تشکیل داده اند. بدون هیچ رادع و مانعی به کسب و کار مشغولند و حتی کسی نمی تواند آن ها را به استرداد مال مسروقه وا دارد. اما آدمکشان سرشناس و خیانتکاران و وطن فروشان یعنی کسانی که شاه به ثروت آنان چشمداشت دارد، فقط در «صحن» می توانند پناه جویند؛ ولی هر گاه در نقطه ای دورتر، مثلاً در داخل حوزه دیده شوند، فقط به فرمان «متولی باشی» می توان آن ها را دستگیر و خارج کرد نه به دستور دولت.

۱- ۱. «از خراسان تا بختیاری» ص ۸۵۷؛ «تاریخ مذهبی قم» ص ۲۲۸.

۲- ۲. «قم از نگاه بیگانگان» ص ۱۳۵.

۳- ۳. «کاشان در جنبش مشروطه ایران» تألیف: حسن نراقی، صص ۲۰۱ - ۲۰۰.

در داخل بقعه هیچ کس را به هیچ عنوان نمی توان دست گیر کرد. حداکثر کاری که می توان کرد این است که متولی باشی مانع از رساندن مواد غذایی به فرد جنایتکار گردد تا این که گرسنگی او را ناگزیر به خارج شدن از آن مکان مقدس کند؛ مع هذا بست چنان مورد احترام خاص مردم است که با وجود نهی متولی باشی، باز مردم متدینی پیدا می شدند که پنهانی به این پناهنده غذا می رساندند».(۱)

از سوی دیگر، با گسترش بست نشینی به اماکنی چون سفارتخانه ها و مراکز مربوط به دول خارج، آنان با پناه دادن خود، دخالت خویش را در امور کشور آشکار ساختند؛ چنان که انگلیس از این فرصت کمال استفاده را کرد که بر اساس فرمانی از شاه، تمام کارمندان و تابعین نمایندگی بریتانیا (انگلستان) چه ایرانی یا غیر ایرانی، از امنیت و حمایت دولت انگلستان برخوردار شدند که نمی بایست بدون اطلاع وزیر مختار انگلیس مجازات شوند.

بدین ترتیب، خائنان به کشور در سایه حمایت انگلیس قرار گرفتند. و بر اساس فصول معاهده سال ۱۸۵۷ پاریس، دولت انگلیس خود را ذی حق می دانست که از هر یک از اتباع ایران، حتی اگر در خدمت حقیقی سفارت یا کنسول گری انگلیس هم نباشند، حمایت کند.(۲)

روی این اصل، افرادی برای به تحت الحمایه شدن چنین تقاضایی را می کردند و از طرف سفارت ابلاغی با این عبارت: «تا آن زمان که عالی جناب رفتاری وفادارانه به اعلیحضرت شاه دارند، با تحت

۱- ۱. سفرنامه پولاک «ایران و ایرانیان» یاکوب ادوارد پولاک، مترجم: کیکاووس جهانداری، صص ۳۲۵ - ۳۲۴.

۲- ۲. ر.ك: «تاریخچه بست و بست نشینی» عباس خالصی ، ص ۱۰۲.

الحمایگی و صیانت آنان موافقت می گردد»، صادر می شد.

چهره هایی چون: ظل السلطان که یکی از خوانین بختیاری بود، از این حمایت رسمی برخوردار بودند و نیز شیخ خرمشهر «محمره» از این نوع حمایت برخوردار بود. اینها غیر از افرادی بودند که به مناسبتهای سیاسی و شغلی و سر و کار مستقیم با سفارت، تحت الحمایه انگلیس بودند.(۱)

حمایت بریتانیا از زرتشتیان در سال ۱۸۸۲م. موجب شد که مالیات از آنان برداشته شود و نیز در سال ۱۸۷۳ در هنگام سفر ناصرالدین شاه به لندن وزارت خارجه بریتانیا ترتیب ملاقات «سرموسا» و گروهی از هیأت مدیره جمعیت یهودیان را با شاه داد و شاه قول داد که نسبت به یهودیان ایران رفتاری بهتر داشته باشد. در سال ۱۸۹۶ بر اساس دستور وزارت خارجه، وزیر مختار انگلیس موفق شد با دخالت خود از مسلمان شدن سی درصد از یهودیان فارس جلوگیری کند.(۲)

حمایت انگلیس از گروه زیادی از ارامنه آذربایجان و صدور فرمان ولیعهد، مبنی بر به رسمیت شناختن تحت الحمایه شدن این گروه، از این جمله است.

از سویی چون روسها ارامنه را تحت الحمایه خود می دانستند، این خود زمینه اختلاف و کشمکش این دو قدرت در ایران شد.

به هر روی، قرن چهاردهم را می توان قرن حاکمیت سفارتخانه ها در ایران دانست. در طول این قرن سفارتخانه ها و کنسولهای خارجی

ص: ۲۶۶

۱- ۱. همان، ص ۱۰۳.

۲- ۲. همان، ص ۱۰۳.

محل مناسبی برای بست نشینی و تحصن در آمد.

مخالفـان یـا خائنـان بـدون واهمـه از مـداخله دولـت، در آن امـاکن پنـاه می گرفتنـد. نقش مخرب بست و تحصن در سـفارت انگلیس در نهضت عدالت طلبی و تعالی خواهی مردم ایران روشن شد که چگونه پس از تحصن در سـفارت، نهضت اسـلامی و عـدالت طلب به مشـروطه تبـدیل گشت و پیش از این نیز سـفارتخانه بـا نفوذ و دخـالت خود پیکره مـدیریت عـالیه کشور را همیشه مسموم می ساخت.

آغاز نفوذ سیاسی ــ فرهنگی انگلیس در ایران هماهنگ با آغاز سلطنت فتحعلی شاه قاجار است و این نفوذ ویرانگر استعماری در تمام دوران سلطنت قاجار و پهلوی در ایران استمرار داشت. افرادی در این دوران با پناهند گی به سفارت انگلیس و یا تحت الحمـایه قرار گرفتن آنـان از سوی آن دولت، در تـأمین منـافع آن کشور و خیـانت به ایران تلاـش جـدی نمودنـد که اینـک به بعضی از آن خیانتکاران به کشور و مردم اشاره می شود:

۱. میرزا ابوالحسن خان شـیرازی که حاکم شوشتر بود. فتحعلی شاه در آغاز سـلطنتش با او جنگید و او را اسیر به تهران آورد و قصـد داشت به زنـد گی ننگینش خاتمه دهـد؛ ولی دست تقدیر از آستین شـفاعت و وساطت بیرون آمد و به وسـیله عده ای از درباریان از مرگ نجات یافت و به شـیراز تبعیـد شـد. با کمک انگلیسـها از راه بصـره به هند رفت و در بمبئی اقامت گزید. در سال ۱۲۲۳ ه . ق. صـدر اصـفهانی عفو او را از شاه تقاضا کرد و از هنـد به ایران آمـد و سال بعـد به عنوان ایلچی مخصوص به اتفاق «جیمز موریه» منشـی سفارت انگلیس راهی لندن شد و در آنجا به به لژ فراماسونری راه یافت و از او پذیرایی شایانی شد و به لقب عالی

جناب ملقب گردید و مهماندار خصوصی او «سرگور اوزلی» سفیر پادشاهی انگلیس بود.

او در دربار ایران به کمک «اوزلی» نفوذ فراوان یافت و عده ای از درباریان را نیز به دام فراماسونری انداخت. از ناحیه انگلیس حقوق ماهیانه دریافت می کرد و رسما به عنوان جاسوس خیانت پیشه ای در آمد و مدت ۳۵ سال خدمتگزار صدیق انگلستان بود.(۱)

فتحعلی شاه این جاسوس را به عنوان وزیر خارجه منصوب کرد و تا مرگ شاه به سال ۱۲۵۰ ه . ق. این سمت را به عهده داشت. با روی کار آمدن محمد شاه و صدارت میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی آن خائن به بست حضرت عبدالعظیم پناهنده شد و تا قائم مقام زنده بود، از بست بیرون نیامد. پس از مرگ قائم مقام و روی کار آمدن حاجی میرزا آغاسی با تأمین حاجی آغاسی از بست خارج شد و بار دیگر به سمت وزارت خارجه منصوب شد و تا سال ۱۲۶۲ به جاسوسی و خیانت مشغول بود که زندگی ننگ بارش به پایان رسید.

۲. اللهیار خان آصف الدوله دولو و تمام افراد خانواده اش از نوکران سر سپرده انگلیس و تحت الحمایه آن بودند و از زمان فتحعلی شاه همواره مصدر مقامات مهم این کشور بودند. سالار، پسر آصف الدوله یاغی شد، ولی به همت و کاردانی امیر کبیر فتنه او سرکوب شد. وقتی که نشانه های شکست سالار آشکار شد، «شیل» سفیر انگلیس و «پرنس دالگورگی» سفیر روس می خواستند با وساطت میان امیر و سالار صلح برقرار سازند که امیر کبیر پاسخ داد:

«فعلاً این اقدام منافی مقام و حیثیت دولت ایران می باشد... اگر

ص: ۲۶۸

۱- ۱. «تاریخچه بست و بست نشینی» ص ۱۱۰.

در این اقدام بیست هزار قشون ما تلف گردد، به مراتب بهتر است که این شهر به وسیله دخالت های اجانب سر تمکین فرود آورده و تسلیم شود».(۱)

۳. از چهره های وابسته و تحت الحمایه، حسینعلی میرزا فرمانفرما بود که با تکیه به قدرت انگلیس مدتها در فارس حکومت کرد و از پرداخت مالیات به دولت مرکزی امتناع ورزید. او عملاً خطه فارس را مستقل ساخته، به اداره آن مشغول بود. در وصیت نامه خویش خطاب به فرزندانش آن ها را رسما تحت الحمایه انگلیس قرار داد.

البته پس از فتحعلی شاه تمام این وابستگان به اجنبی توسط قائم مقام فراهانی قلع و قمع شدند. پسران فرمانفرما به یاری کنسول انگلیس مقیم شیراز از راه بوشهر و بصره از کشور خارج و به بغداد اعزام شدند و سپس راهی انگلستان گردیدند.

شاهزادگان فراری که از جور شاه ایران به دولت انگلیس پناهنده شده بودند، نامه ای به پادشاه انگلستان و لورد پالمرستون نخست وزیر وقت انگلیس نوشتند و تقاضای پناهندگی سیاسی نمودند. دولت انگلیس بلادرنگ تقاضای پناهندگی آنان را پذیرفت و یک دسته از مأموران دولتی را به استقبالشان فرستاد و برای هر یک حقوق ماهیانه معین نمود. از جمله نقاط دیدنی که به شاهزادگان نشان داده شد، سازمان فراماسونری شهر لندن بود.

رضا قلی میرزا در این باره می نویسد: «یوم پنجشنبه غره ربیع الثانی

ص: ۲۶۹

۱- ۱. همان، ۱۱۱.

۱۲۵۳ این جانب و اخوان میرزا ابراهیم شیرازی و خواجه اسعد ترجمان سه ساعت به غروب مانده به جمع فرمیسیان (فراماسونری) در آمدیم تا چهار ساعت از شب گذشته در آن محفل بوده از اسرار و علوم آن فن شریف با بهره گشته... حمد خدای را که آنچه بایست از اسرار فرامیسن حالی گردید».(۱)

خاندانهای وابسته و تحت الحمایه دیگری نیز در ایران بوده اند که به کار جاسوسی و خیانت مشغول و در زمان مناسب خدمت شایان خود را به دولتهای بیگانه انجام داده اند، از جمله خانواده نواب که مدت ۲۰۰ سال حقوق بگیر انگلیس در ایران و هندوستان بوده اند.

این خاندان نزدیک به یک قرن با عناوین وکیل الدوله انگلیس، منشی سفارت انگلیس، وزارت امور خارجه و سفارت ایران در خارج، به انجام وظیفه مشغول و به ارباب خود خدمت می کردند.

به هر روی، از این چهره ها و افراد در عصر قاجار فراوان اند که با عناوین مختلف به ارباب اجنبی خویش خدمت می کردند.

۴. در این جمع سر سپرده و وابسته میرزا آقا خان نوری از همه بد نام تر است. او در دوران سلطنت محمد شاه وزیر جنگ بود.

در این زمان بود که انگلیس به فکر نفوذ بیشتر در ارکان سلطنت ایران افتاد و روابطی را با بعضی از درباریان برقرار ساخت و در این راستا بسیار موفق گردید. از جمله عوامل سر سپرده ای که در مدت کوتاهی جزء عمال انگلیس در ایران در آمد، میرزا آقاخان نوری بود که حتی تابعیت انگلستان را پذیرفت و در سایه قدرت و نفوذ انگلیس به

۱- ۱. همان، ص ۱۱۲.

هر گونه جنایت دست یازید.

او واسطه ای بود تا دیگران را نیز به انگلیس وابسته کند و در موقع مناسب، دستورهای ارباب به بهترین شکل در دربار و مدیریت کشور پیاده و اجرا گردد. از آن جمله توانست ارتباط سفارت با مهد علیا مادر ناصرالدین شاه را برقرار سازد و اخبار محرمانه دربار به واسطه او به سفارت برسد.

در یکی از شبها که میرزا آقا خان نوری برای دادن گزارش و اخبار محرمانه به سفارت انگلیس رفته بود، هنگام خروج از سفارت به دستور صدر اعظم حاجی آقاسی دستگیر و با پای پیاده به منزل صدر اعظم برده شد.

حاجی دستور داد او را در طویله ای حبس کنند و روز بعد او را با همان لباس مبدلی که پوشیده بود تا او را نشناسند، در حضور امنای دولت به جرم جاسوسی چوب زدند و بعد او را به کاشان تبعید نمودند.

پس از مرگ محمد شاه و عزل حاجی آغاسی از مقام صدارت، میرزا آقا خان نوری از کاشان به تهران آمد و از کاردار سفارت انگلیس تقاضا کرد به او اجازه ورود به شهر را بدهد. با وجود مخالفت و جلوگیری میرزا تقی خان امیرکبیر و بدون اطلاع ناصرالدین شاه، او به تهران آمد و مستقیما به سفارت انگلیس رفت و خود را در پناه سفارت قرار داد.

میرزا تقی خان امیر کبیر با شدت تمام به مقابله پرداخت، ولی کاردار سفارت با کمک مهد علیا که با میرزا آقا خان رابطه داشت، به وساطت پرداخت و سرانجام موفق شد این نوکر مارک دار انگلیس را با جلال و شکوه فراوان به قصر سلطنتی ببرد.

همسر وزیر مختار انگلیس خانم شیل می نویسد: «از آن پس میرزا

آقا خان نوری رسما به تابعیت دولت انگلیس در آمد و واسطه مهد علیا و سفارت شد و هر دو سعی می کردند تا طرفداری شاه را از انگلیس زیادتر کنند».(۱)

وقتی کار جاسوسی و رسوایی میرزا آقا خان نوری بالا گرفت، امیر کبیر تصمیم گرفت که او را مجازات کند و از تهران تبعید کند.

وزیر نظام، برادر میرزا آقا خان نوری در این باره چنین نگاشته: «چون بلای ناگهانی میرزا تقی خان امیرکبیر که از جانب حضرت اقدس شاهنشاه مصدر امور جمهور خلایق بود، با رأی کج و طریقه لج در فکر جان و دور نمودن ما بندگان از خانمان افتاد، لابد دولت انگلیس را از آن بئس المرید که فعال ما یرید بود، مکمن انس و استیناس خود نموده، با حالت پناه به آن پناه بردیم و از لوح خاطر خود نقش عافیت ستردیم».(۲) و این بار نیز وزیر مختار انگلیس رسمی و علنی به یاری میرزا آقا خان شتافت و با ارائه سند رسمیِ تابعیت انگلستان، او را از تبعید و زندان نجات داد.

وزیر مختار طی نامه ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰م. خود به نخست وزیر انگلستان «لرد پالمرستون» حمایت علنی خویش را از آقا خان نوری چنین توجیه کرده: «به علت آن که میرزا آقا خان آدم زیرک و فتنه انگیزی است، امیر نظام از او بدش می آید و هیچ بعید نیست که به دستاویزی او را توقیف و اموالش را ضبط کند. اگر چنین موضوعی اتفاق افتد، ضربه سختی به مقام و شهرت سفارت انگلیس وارد خواهد شد. در این صورت، وظیفه خود می دانم که به حمایت میرزا آقا خان

ص: ۲۷۲

۱- ۱. «تاریخچه بست و بست نشینی» ص ۱۱۴.

۲- ۲. همان.

برخیزم و مانع شوم که نسبت به او رنج و آزاری برسد. در این باره از هیچ اقدامی کوتاهی نخواهم کرد».(۱)

فریدون آدمیت پیرامون او می نویسد: «میرزا آقا خان در واقع جاسوس انگلستان در دربار ناصرالدین شاه بود».(۲)

پس از عزل امیرکبیر از صدارت، با کمک سفارت انگلیس و مهد علیا، آقا خان نوری برای صدارت کاندیدا گردید، ولی او تابعیت انگلستان داشت و باید ابتدا مسأله تابعیت او حل گردد. از طرفی میرزا آقاخان به آینده خود بیمناک بود و نمی خواست ترک تابعیت کند، ولی ممکن نبود صدر اعظم ایران رسما انگلیسی باشد. سرانجام مجبور گردید نامه ای به وزیر مختار انگلیس بنویسد، بدین مضمون: «چون شاه می خواهد مرا صدراعظم کند، لذا استدعا دارم این بنده را از تابعیت دولت انگلیس معاف فرمایید».(۳)

و کلنل شیل وزیر مختار انگلیس در حاشیه نامه او چنین نوشت: «افتخار تابعیت دولت انگلیس بیشتر از تاج کیان است».(۴)

به هر روی، زشتی و قبح موضوع بست نشینی و تحت الحمایه شدن در ایران بالاـ گرفت و زمینه گسترش نفوذ و دخالت بیگانگان در این کشور شد.

در این مورد گزارشی از ادوارد پولاک (طبیب دربار ناصرالدین شاه) جالب توجه است:

گزارش پولاک

ص: ۲۷۳

۱- ۱. همان.

۲- ۲. همان.

۳- ۳. همان، ص ۱۱۵.

۴- ۴. همان.

پولاک می نویسد: «افراد عالی مقام دربار یا دقیق تر بگویم شاهزادگان خاندان سلطنت که یا واقعا در اثر ادعای تاج و تخت از نظر سیاسی رسوا شده بودند یا بدون هیچ گناهی بر اثر گرفتار آمدن به هوس های ستمگرانه یا طمع شاه جبار یا صدر اعظم مقتدرش جان و مالشان در معرض تهدید قرار داشت، تا همین اواخر از مقرّ سفارتخانه های اروپایی به عنوان بست استفاده می کردند.

عموها و دائی ها، عمه ها و خاله ها، برادران و سایر خویشان شاه در پناه و حمایت روس ها و انگلیس ها قرار دارند. بدین نحو برادر شاه فعلی ایران، عباس میرزا که در آن وقت چهارده سال داشت و به شرکت در غائله بابیها مظنون بود، فقط در پناه و حمایت سفارت انگلستان توانست جان خود را از خطر برهاند. به همین ترتیب، میرزا آقا خان نوری صدراعظم تبدیل قتلش را به تبعید به کاشان مدیون انگلیس ها بود».(۱)

او در قسمتی دیگر چنین گزارش می دهد: «یک نوع دیگر تحصّن هم هست و آن این که کسانی که از حکومت تقاضایی دارند، در اصطبل خانه مرد متنفذی اطراق می کنند. و قبل از آن که با وساطت او به تقاضای خود برسند، از آنجا خارج نمی شوند. بیرون کردن چنین کسی با توسل به زور بر خلاف ادب و نزاکت است ؛ صاحب خانه اصولاً وظیفه اخلاقی دارد که در مدت توقف حوائج او را هم تأمین کند. اصطبل های زن محبوب و طرف توجه شاه، صدر اعظم و سایر کسانی که به شاه نزدیکترند بیش از همه پناهگاه چنین افرادی است.

یکی از دهقانان حوالی تبریز به اصطبل من پناهنده شد. بر خلاف حق و عدالت آب را از مزرعه اش بریده بودند و بدین دلیل زراعت

۱- ۱. «سفرنامه پولاک» ترجمه کیکاووس جهانداری، بخش ۲، ص ۳۲۶.

برای او ممکن نبود، به هنگام ورود جمله معمول «پناه به خانه ات آوردم» را بر زبان آورد.

برای بر آوردن حاجت بر حق او به رئیس الوزراء رجوع کردم و توانستم همه چیز را طبق دلخواهش رو به راه کنم».(۱)

چرا امیر کبیر آیین بست را ممنوع کرد؟

به هر حـال، وجود این همه بست در عمـل، برای امنیت عمومی کشور فوق العاده زیان بخش بود. اراذل و اوباش از هر گروه و فرقه، در حول و حوش مساجد به سر می بردند تا شبها به غارت و دزدی بروند و بعد باز در پناه مساجد جای بگیرند.

از سوی دیگر، سـفارتخانه هـا، کنسولهـا، و اصـطبلهای شاهزادگان و امیران و بیگانگان در این کشور بست بود و به راستی چه وضـعیت سـخت و دردنـاکی بود. از این رو، مردی مصـلح و بزرگ چون امیر کبیر به فکر اصـلاح و درمان این درد افتاد؛ زیرا بست نشـینی که سـر در آخور، اصـطبلها و سـفارتخانه هـای بیگـانه دارد، به جز جنـایت و خیانت، نشـخوار نخواهـد کرد. او با جوهره فرهنگ اسـتقلال طلبانه خود برای درهم شکسـتن این مراکز بست که در واقع مرکز توطئه و شر بود، به پا خاست. پیش از او حاجی آقاسی، وزیر محمد شاه نیز چون عالم و دانشمند بود و به حقوق اسلام آشنا بود، به اصلاح این امر کمر بست.

براثر ترتیبی که وی مقرر داشت و بعدها نیز مورد تأیید امیر کبیر قرار گرفت و به اجرا گذاشـته شد، در سراسـر مملکت تنها سه بست به رسمیت

۱- ۱. همان، ص ۳۲۵.

شناخته شد که هیچ کس نمی توانست به حریم آن ها تجاوز کند»:

۱. بارگاه مبارک و نورانی رضوی در مشهد؛

۲. بارگاه نورانی حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در قم؛

۳. بارگاه حضرت عبدالعظیم در ری.

در سال ۱۲۶۶ ه . ق. امیر کبیر آیین بست را لغو کرد. این تصمیم مورد مخالفت سفیران روس و انگلیس واقع گردید؛ چون آنان از جریان بست و تحصن در ایران سود می بردند.

شیل در نامه مورخه ۲۵ رجب ۱۲۶۶ به دفاع از قانون بست پرداخت و اعتراض خود را به امیر اعلام نمود. او چنین نگاشت: «چون آن جناب ذکری از فقره بست در آن مراسله کرده اند، فرصت مناسبی است که دیدگاه های خود را به محضر آن جناب ارائه دهم و امیدوارم محض دوستی انگارند.

اگر چه می توان قبول کرد که قانون بست خالی از عیب نیست، بدون شک دارای فوائد مهمی نیز می باشد که آن عیوب را جبران می کند.

اگر گاهی این آیین دریچه ای برای فرار مقصران از چنگ کارگزاران دیوانی است، ولی بیشتر اوقات اشخاصی هستند که بدون جرم مورد تعرض و تعدی قرار می گیرند و به وسیله بست رهایی می یابند... در این صورت، آشکار است که آیین بست نشینی موجب منفعت کلی و آسایش رعایاست و به صلاح است که چنین مرجع و مقری بر پا و بر قرار باشد...».

مضحک آن که، شیل در گزارشی خود به پالمرستون نوشت: «لغو قانون بست ضربه دیگری است که امیر کبیر بر پیکر دستگاه روحانی وارد ساخت و روزی دامن او را خواهد سوخت... شکستن بست مایه

تـأسف است و دشواری هایی که به آن روبه رو خواهـد گشت، بیشتر از آن است که می پنـدارد. در نامه خود به امیر، او را از این تصمیم بر حذر داشتم، ولی خیال نمی کنم که از اندیشه خود، در استواری قدرت مطلق دولت دست بردارد».(۱)

ولی از سوی دیگر امام جمعه تهران و علمای ایران از اقـدام امیر کبیر حمایت کردند؛ چون این آیین را بر خلاف موازین شـرع می دانسـتند. گفته شد که اسلام بست محدود را تا جایی که موجب ضرر و زیان به دیگران نگردد و نیز حدود خداوند تعطیل نشود به طور مشـروط پذیرفته؛ آن هم در عالی ترین اماکن قدسی اسلام، چون: حرم کعبه، روضه نبوی صلی الله علیه و آله ، و مشاهد ائمه هدی علیهم السـلام، ولی آیین بست، به شکل فراگیر دوره قاجاریه را، هیچ آگاه به احکام اسلام بر نمی تافت و با آن همراهی نمی کرد. در جواهر الکلام که به منزله دائره المعارف فقه شیعی است؛ در «کتاب القصاص» چنین آمده است:

«و لو التجأ الی بعض المساجد غیر المسـجد الحرام اخرج منه و اقیم علیه القود حذرا من تلویث المسجد، فان طلب القصاص فی المسـجد تعجیلاً کان له ذلک و منع من التلویث، بان یفرش فیه الانطاع و نحوه ان لم یحرم ادخال النجاسـته مطلقا و الا لم یجب الیه(۲)؛ اگر کسـی که بر او قصاصـی لازم گردیده، به مسجدی غیر از مسجد الحرام پناه برد، او را از مسجد بیرون می آورند و قصاص می کننـد تا موجب آلودگی مسـجد نگردد؛ ولی اگر ولی دم می گویـد: در خود مسـجد قصاص کنیـد، او چنین حقی دارد؛ ولی برای آن که مسجد آلوده نگردد، پلاس چرمینیی می گسترند. البته به شرط آن که داخل

۱- ۱. «تاریخچه بست و بست نشینی» ص ۱۴۱.

۲- ۲. «جواهر الکلام» ج ۴۲، ص ۳۰۰.

آوردن هر گونه نجاست در مسجد مطلقا حرام نباشد و الا واجب نیست در مسجد حکم قصاص جاری گردد».

جای بسی مباهات است که اسلام این گونه مراعات حقوق افراد را نموده و چون قصاص حق دیگران است، دستور می دهد که ولی دم این حق را دارد که در مسجد حکم قصاص را جاری نماید.

به هر روی، آیین بست در قلمرو حقوق اسلام دایره بسیار محدودی دارد و به هیچ وجه فرصتی برای ظالم به وجود نمی آورد یا زمینه ای برای تضییع حقوق مردم نمی گردد و به هیچ وجه موجب تعطیل حدود الهی نمی شود.

باید به پناهندگان آن اماکن، یعنی حرم مکه، مسجد النبی، مشاهد مشرفه ائمه علیهم السلام سخت گرفته شود؛ به آنان آشامیدنی و خوراکی ندهند، تا ناگزیر شوند از آن مکان قدسی خارج گردند.

البته در فرهنگ اسلام، اسلام دین رأفت و رحمت و مهربانی است. بخشش و عفو آرمان آن است. به گفته فاضل مقداد: اگر مقام و مکان شریفی، آن گونه مورد توجه خداوند و مرکز فیض افشانی است که عذاب اخروی را به پاس مقام شفاعت آن مزور، از زائر گنه کار برمی دارند، پس بخشش جرایم دنیوی کاری آسان خواهد بود.

بدون شک بارگاه آسمانی حضرت فاطمه معصومه علیها السلام که چون کوکبی فروزان بر آسمان قدس و جلالت می درخشد و اعاظم و اعیان اسلام بر آستان رفیعش به ادب ایستاده و ساحت قدسی این بانوی آسمانی را تقدیس می کنند و با بوسه بر ضریح آن حضرت شهد ولی نوشیده و گلواژه معرفت بر جان خود شکوفا می سازند، و از این آبشار رحمت، زمزم حیات می نوشند، بانویی که بهشت زیارتش آرامشگاه

ص: ۲۷۸

عارفان اهل ایمان، و زیارتش رمز شفاعت است؛ بهترین پناهگاه برای پناهجویان می باشد.

از این رو مردم این دیـار، در لحظه هـای خطر، همیشه به عنایـات این بـانوی بزرگـوار دلبسـته و در پرتـو کرامت بارگـاهش از خطرها رسـته انـد. به عنوان مثال: آنگاه که سـیل ویران گر کوبنـده و توفنـده به سوی این شـهر می تاخت و مردم این شـهر در ترس و هراس بودنـد دستی از غیب بیرون آمده و بر سـینه سـیل زد و مسـیر سـیل را منحرف ساخت و این خاطره در سـروده ها چنین آمده:

روزی که سیل تیمره از رود ناربار آمد به شهر قم ز قضاهای کردگار

دانی که کرد رفع بلا را از این دیار معصومه بود دختر موسای تاجدار

ذریه رسول خدا غمگسار قم(۱)

و نیز چنین آمده: در سال ۱۲۹۵ ه. ق. در اطراف قم قحطی و خشکسالی شدیدی پدید آمد، اغنام و احشام در اثر کمبود علوفه در معرض تلف قرار گرفتنـد. اهـالی آن منطقه چهـل نفر از افراد متـدیّن و شایسـته را انتخـاب کردنـد و به قم فرسـتادند، تـا در صحن مطهر حضـرت معصومه علیهاالسـلام به بست بنشینند، تا شاید از عنایات آن کریمه اهل بیت خداوند متعال باران بفرستد و منطقه را از خطر خشکسالی نجات دهد.

سه شـبانه روز آن گروه چهـل نفری در حرم مطهر خـاتون دو سـرا به بست می نشـینند، شب سوم یکی از آن چهل نفر مرحوم حاج میرزا ابوالقاسم قمی را خواب می بیند.

میرزای قمی در عالم رؤیا به او می فرماید: «چرا در اینجا به بست

ص: ۲۷۹

۱- ۱. «انوار المشعشعین» ج ۱، ص ۵۰۲.

نشسته اید؟» او می گوید: مدتی است در محل ما باران نیامده، اغنام و احشام در معرض تلف قرار گرفته اند.

میرزا می فرماید: «برای همین؟»

می گوید: بلی.

مرحوم میرزا می فرماید: «این که چیزی نیست، این مقدار از دست ما نیز ساخته است، هنگامی که شما حوائج این طوری داشتید به ما مراجعه کنید، ولی هنگامی که شفاعت عالم را خواستید، در آن هنگام دست توسل به طرف این شفیعه روز جزا دراز کنید»(۱).

خورشید جهانتاب این بارگاه، بر آسمان این شهر نور می افشاند و این عرصه آسمانی یگانه ملجأ و پناهگاه نیازمندان بوده و هست. امروز نیز زائران از اقصی نقاط جهان اسلام به این بارگاه شریف به زیارت می آیند تا از فیوضات معنوی این قبّه الاسلام فیض ببرند. آنان نیز پناهجویان این بارگاهند که از خطرات، به این عرصه پناهنده می شوند. آنان در محضر بارگاه این بانوی گرامی به ادب ایستاده و در مکانت شریفی که ارواح عرشیان معصوم حاضر و ناظرند با زمزمه عارفانه خود چنین می گویند: «مستجیرٌ بکم، زائرٌ لکم، لائذٌ، عائذٌ بقبورکم، مُسْتَشفِعٌ الی الله عزّ و جل بکم»(۲)

پس سزاوار است با آنان با کمال مهر و شفقت رفتار گردد و امکانات زیارتی و فرهنگی مناسب برای آنان مهیّا شود تا بهتر بتوانند در این فضا از معنویت برخوردار گردند. بر خادمان این عرصه نور است که چون ملائکه الله از این بارگاه پاسداری کنند. و نسبت به زائران رفتاری

ص: ۲۸۰

۱- ۱. «کرامات معصومیه» ص ۱۸۵.

۲- ۲. فرازی از زیارت جامعه کبیر.

صمیمانه و خداپسندانه داشته باشند. با آنان به زبان ادب و اخلاق اسلامی سخن بگویند. تا زائران احساس کنند که در بهشتی از بهشتهای خداوند به زیارت مشغولند.

از سوی دیگر، زائران نیز باید مراعات این مکانت قدسی را بنمایند، آنان باید بدانند که در حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام هستند. در ساحتی به ادب ایستاده اند که ارواح قدسیان حاضر و ناظرند. و این مکانت شریف نزد ملکوتیان چون ستاره ای تابناک می درخشد. پس شئونات اسلامی را با جدّیت مراعات نمایند و هرگز چیزی که موجب خشم این بانوی بزرگوار می گردد از آنان صادر نشود.

و نیز شایسته است که سایر قبور و مراقد سبزپوشان آل محمد علیهم السلام و نیز قبور علما و شهدا زیارت شوند و این اماکن مقدس حفظ و حراست گردند و در زیبایی آنان کوشش گردد چون این مزارها جلوه هایی از فروغ علوی را نشان می دهند و این اماکن زیارتگاه و پناهگاه دوستان آل الله است. همانگونه که امام خمینی در «تحریرالوسیله» فرموده اند: «و کذا قبور اولاد الائمه و الصلحاء و الشهداء مما اتّخذ مزارا أو ملاذا»(۱)؛ آری همواره از قبور اولیای خداوند نور هدایت و فروغ کرامت بر دیدگان جاری است.

۱- ۱. «تحریرالوسیله» ج ۱، ص ۹۴.

کتابنامه

«قرآن کریم»

۱. آثار اسلامی مکه و مدینه، تألیف: رسول جعفریان، ناشر: انتشارات مشعر، چاپ پنجم: بهار ۱۳۸۱.

۲. آیت الله حائری و تحولات سیاسی اجتماعی دوران معاصر، تألیف: ذکر الله محمدی، ناشر: زائر - آستانه مقدسه قم، «مجموعه آثار کنگره بزرگداشت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم»، ش ۲۶، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۳، قم.

۳. البدایه و النهایه، الحافظ ابن کثیر الدمشقی، المتوفی ۷۷۴ ه.ق، مکتبه المعارف، بیروت، و مکتبه النصر، الریاض، الطبعه الاولی، ۱۹۶۶ م.

۴. التنقیح الرائع لمختصر الشرایع، تألیف: جمال الدین مقداد بن عبد الله السیوری الحلی، المتوفی ۸۲۶ ه . ق.، تحقیق :السید عبد اللطیف الکوهکمری، به اهتمام السید محمود المرعشی، نشر: مکتبه آیه الله المرعشی، طبع: مطبعه الخیام، الطبعه الاولی، التاریخ ۱۴۰۴ ه . ق.، قم.

۵. الحج و العمره فی الکتاب و السنه، تألیف: محمد محمدی ری شهری ، تحقیق: دارالحدیث، ناشر: دارالحدیث، چاپ: دارالحدیث، چاپ اول، قم، بی تا.

ص: ۲۸۲

۶. الزیاره، تألیف: العلامه الشیخ الامینی، اعداد: المحمد الحسّون، بی تا، من فیض الغدیر.

۷. السیره النبویه (سیره ابن هشام)، تألیف: ابن هشام، ابی محمد عبد الملک بن هشام المعافری، المتوفی بمصر، سنه ۲۱۳ ه . ق.، تحقیق: دکتر محمد فهمی السرجانی، الناشر: مکتب التراث الاسلامی، سوریا_ حلب بی تا. ۸. زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، دکتر سید جعفر شهیدی، ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۳ ه . ش.

۹. الطبقات الکبری، تألیف: ابن سعد، ناشر: دار صادر للطباعه و النشر، دار بیروت لطباعه و النشر، بیروت، ۱۳۸۰ ه . ق.، ۱۹۶۰ م.

۱۰. الغدیر، علامه امینی، ناشر: دارالکتب الاسلامیه، تهران، نوبت چاپ: دوم، چاپ خورشید، سال ۱۳۶۶ ه . ش.، تهران.

۱۱. الفتوحات المکیه، تألیف: محیی الدین بن عربی، السفر العاشر، تحقیق و تقدیم: عثمان یحیی، تصدیر و مراجعه: ابراهیم مدکور، المجلس الاعلی للثقافه،الهیئته المصریه العامه للکتاب، مرکز تحقیق التراث، القاهره، ۱۴۰۶ ه . ق.، ۱۹۸۶م.

۱۲. الفقه، المنسوب للامام الرضا علیه السلام، و المشتهر بفقه الرضا علیه السلام. تحقیق: مؤسسه آل البیت علیهم السلام، لاحیاء التراث، قم. ناشر: المؤتمر العالمی للامام الرضا علیه السلام، مشهد. الطبعه الاولی: سال ۱۴۰۶ ه . ق.

۱۳. الکافی، تألیف: ثقه الاسلام کلینی قدسره، تحقیق و تعلیق: علی اکبر غفاری، انتشارات دار صعب، دارالتعارف، بیروت، الطبعه الرابعه، ۱۴۰۱ ه . ق.، لبنان.

۱۴. الکامل فی التاریخ، تألیف: الشیخ العلامه عزّ الدین ابی الحسن، علی بن ابی

الکرم، محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبد الواحد الشیبانی(ابن اثیر)، الناشر: دار صادر للطباعه و النشر - دار بیروت للطباعه و النشر، بیروت ۱۳۸۵ ه . ق. _ ۱۹۶۵ م.

۱۵. اللمعه البیضاء فی شرح خطبه الزهراء، شارح: میرزا محمد علی انصاری، بی جا، بی تا، چاپ سنگی، قطع رحلی، حاج ابراهیم تبریزی، سال ۱۲۹۸ ه . ق.

۱۶. المحجه البیضاء فی احیاء الاحیاء. المؤلف: الفیض الکاشانی، مقدمه و فهارس: السید محمد المشکوه. ناشر: من منشورات المکتبه الاسلامیه تهران، چاپ سنگی، بی تا.

۱۷. المصنّف، ابن ابی شبیه، تصحیح سعید محمد اللحام، الناشر: دارالفکر، سال ۱۴۱۴ ه . ق.، ۱۹۹۴ م، بیروت، لبنان.

۱۸. المعجم المفهرس لالفاظ القران الکریم، محمد فؤاد عبدالباقی، انتشارات اسلامی، چاپ دوم، تابستان ۱۳۷۴، تهران.

۱۹. المیزان فی تفسیر القرآن، تألیف: علامه سید محمد حسین طباطبائی، منشورات موسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ سوم، ۱۳۹۳ ه . ق.، ۱۹۷۳ م، بیروت - لبنان.

۲۰. انوار المشعشعین، تألیف: شیخ محمد علی بن حسین نائینی اردستانی کچویی قمی، ۱۳۳۵ ه.ق، تحقیق: محمد رضا انصاری قمی. با اشراف: سید محمود مرعشی نجفی، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی قم، چاپ اول، سال ۱۳۸۱ ه . ش.

۲۱.بحار الانوار، علامه مجلسی، ناشر: دار احیاء التراث العربی، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۳ ق - ۱۹۸۳ م. بیروت - لبنان.

۲۲. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله ، تألیف: الشیخ المحدّث

ص: ۲۸۴

ابوجعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفار القمی، تصحیح و تعلیق: الحاج میرزا محسن کوچه باغی التبریزی، منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، قم، ایران، ۱۴۰۴ ق.

۲۳. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تألیف مهدی ملک زاده، انتشارات علمی، چاپ دوم، زمستان ۱۳۶۳، تهران.

۲۴. تاریخ ایران، سِرجان مالکوم، ترجمه: میرزا اسماعیل حیرت، چاپ اول: زمستان ۱۳۶۲، انتشارات: فرهنگ سرایساولی، تهران.

۲۵. تاریخ بیست ساله ایران، تألیف و نگارش: حسین مکّی، ناشر: نشر ناشر، چاپخانه: کاویان، چاپ اول، ۱۳۶۱ ه . ش.، تهران.

۲۶. تاریخچه بست و بست نشینی، دکتر عباس خالصی «شیرازی»، انتشارات: علمی، چاپ اول، زمستان ۱۳۶۶، تهران.

۲۷. تاریخ طبری، تألیف: محمد بن جریر طبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، انتشارات: دارالمعارف بمصر، قاهره، بی تا.

۲۸. تاریخ قم، حسن بن محمد بن حسن قمی، در سال ۳۷۸ ه . ق. ترجمه:حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی به فارسی، سال ۸۰۵ ه .ق. تصحیح و تحشیه: سید جلال الدین طهرانی مدرس علم معقول و متخصص در علم فلک و ریاضیات. سال چاپ: ۱۳۱۳ ه . ش.، رمضان ۱۳۵۰، تهران، مطبعه مجلس.

۲۹. تاریخ مذهبی قم، علی اصغر فقیهی، انتشارات زائر (آستانه مقدسه حضرت معصومه علیها السلام) چاپ دوم سال ۱۳۷۸ ه . ش.، قم.

۳۰. تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، موسسه چاپ و انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم، فروردین ۱۳۴۰، تهران.

۳۱. تاریخ وهابیان، تألیف: دریادار سرتیپ ایوب صبری، ترجمه: علی اکبر

ص: ۲۸۵

مهدی پور، ناشر: طوفان، چاپ اول، پائیز ۱۳۷۷.

۳۲. تاریخ یعقوبی، تألیف: احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی) ترجمه: دکتر محمد ابراهیم آیتی، ناشر: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، زیر نظر احسان یارشاطر، تهران، ۱۳۴۳.

۳۳. تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره، السید شرف الدین علی الحسینی الاستر آبادی الغروی، الناشر: مؤسسه نشر اسلامی التابعه لجماعه لمدرسین بقم المشرفه، الطبعه الاولی، ۱۴۰۹ ه . ق.

۳۴. تفسیر نمونه، زیر نظر آیه الله مکارم شیرازی، با همکاری جمعی از نویسندگان، انتشارات: دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوازدهم، سال ۱۳۶۹، تهران.

۳۵. تفسیر نور الثقلین، العلامه الخبیر الشیخ عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی، تعلیق سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ مطبعه الحکمه، قم، بی تا.

۳۶. تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه للشیخ المفید. تألیف: شیخ الطائفه جعفر بن محمد بن الحسن الطوسی، تحقیق و تعلیق: السید حسن الموسوی الخرسان، ناشر: دار الکتب الاسلامیه، الطبعه الثانیه، مطبعه النعمان، النجف، ۱۳۷۸ ه . ق.، ۱۹۵۹ م.

۳۷. جامع السعادات، تألیف: علامه محمد مهدی النراقی، المتوفی ۱۲۰۹، نشر و تعلیق و تصحیح، السید محمد کلانتر، الطبعه الرابعه، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، لبنان، بی تا.

۳۸. جمال الاسبوع، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن محمد بن الطاووس الحسینی، چاپ سنگی، ۱۳۳۰ ق، کارخانه عبدالرحیم.

۳۹. جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، تألیف شیخ الفقهاء و امام

المحققین الشیخ محمد حسن النجفی، تصحیح و تعلیق: رضا الاستادی، دار الاحیاء التراث العربی، الطبعه السابعه، بیروت، لبنان، ۱۹۸۱ م.

۴۰. خلاصه البلدان، تألیف: صفی الدین محمد بن محمد هاشم حسینی قمی، به کوشش استاد حسین مدرسی طباطبایی، چاپ حکمت قم، ۱۳۹۶ ه . ق.

۴۱. خواندنیهای مطبوعات رژیم پیشین در آیینه خواندنیها. تألیف: بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، مدیر مسئول: عبدالمجید معادیخواه، چاپ: چاپخانه یاران، قم.

۴۲. داوری های عجیب تاریخ، منوچهر حقگو، انتشارات سنایی، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۹، تهران.

۴۳. دروس اتحاد عاقل به معقول، تألیف: استاد علامه حسن زاده آملی، انتشارات قیام، چاپ اول، سال ۱۳۷۵ ه . ش.، قم.

۴۴. دنباله تاریخ طبری، تألیف: عریب بن سعد قرطبی، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، زمستان سال ۱۳۵۴.

۴۵. روزنامه اطلاعات، سال ۱۳۷۳، شماره ۲۰۲۲۱ و سال ۱۳۴۸، شماره ۱۲۹۷۳.

۴۶. روزنامه جمهوری اسلامی، سال شانزدهم، ۱۳۷۳، شماره ۴۳۵۸.

۴۷. روزنامه صبح ایران، قدس، ۱۳۸۳، سال هفدهم، شماره ۴۷۱۲.

۴۸. روزنامه کیهان، سال ۱۳۷۳، سال پنجاه و سوم، شماره ۱۵۰۸۶ و ۱۷۹۵۷.

۴۹. روزنامه وقایع اتفاقیه، تهیه و تنظیم: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ناشر: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، با همکاری مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه، چاپ اول، تاریخ انتشار: ۱۳۷۳ ه . ش.

۵۰. روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، تألیف: المولی محمد تقی المجلسی، تعلیق: السید حسین الموسوی الکرمانی و الشیخ علی پناه

الاشتهاردی. الناشر: بنیاد فرهنگ اسلامی حاج محمد حسین کوشانپور، بی تا، بی جا.

۵۱. ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین، العلامه سید علی خان الحسینی الحسنی المدنی الشیرازی، المحقق: السید محسن الحسینی الامینی، الناشر: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه، بی تا.

۵۲. زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، تألیف: دکتر سید جعفر شهیدی، ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۳ ه . ش.

۵۳. زیارت، تألیف: جواد محدثی، ناشر: بعثه مقام معظم رهبری، معاونت آموزش تحقیقات، چاپ اول، ۱۳۷۱، تهران.

۵۴. ستارگان حرم، مؤلف: گروهی از نویسندگان ماهنامه کوثر، ناشر: انتشارات زائر- آستانه مقدسه قم، چاپ اول، بهار سال ۱۳۷۸، قم.

۵۵. سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ترجمه: حسین نورصادقی، ناشر: انتشارات اشراقی، چاپ سوم، ۱۳۵۶ ه . ش.، تهران.

۵۶. سفرنامه پولاک، «ایران و ایرانیان»، نوشته: یاکوب ادوارد پولاک، ترجمه : کیکاووس جهانداری، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ دوم: آبان ماه ۱۳۶۸ ه . ش.، تهران.

۵۷. سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری «نظم الدوله»، تصحیح: دکتر حمید شیرانی، چاپ دوم، ۱۳۳۶ ه . ش.، اصفهان.

۵۸. سفرنامه کارری (جملی کارری)، ترجمه دکتر عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، ناشر: اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی، ۱۳۴۸ ه . ش.

۵۹. سید جمال الدین و اندیشه های او، تألیف: مرتضی مدرسی چهاردهی،

چاپ چهارم، ۱۳۵۳ ه . ش.، چاپخانه سپهر، تهران.

۶۰. شرح حال و آثار سید جمال الدین اسد آبادی، تألیف: میرزا لطف الله خان اسد آبادی، انتشارات سحر، تهران، ۱۳۵۶ ه . ش.

۶۱. شرح نهج البلاغه، تألیف: ابن ابی الحدید، تحقیق :محمد ابوالفضل ابراهیم، ناشر: دار احیاء الکتب العربیه عیسی البابی الحلبی و شرکاه، الطعبه الاولی ۱۳۷۸ ه . ق.، ۱۹۵۹ م.

۶۲. شفاء السقام فی زیاره خیر الانام ، تألیف: الشیخ الفقیه المحدث علی بن عبدالکافی تقی الدین السبکی الشافعی، تحت اداره السید شرف الدین احمد مدیر دائره المعارف العثمانیه، الطبعه الثالثه، بمطبعه مجلس دائره المعارف العثمانیه، بحیدر آباد الدکن الهند، سال ۱۴۰۲ ه . ق.، ۱۹۸۲ م.

۶۳. عباسنامه یا شرح زندگانی ۲۲ ساله شاه عباس ثانی، ۱۰۷۳ - ۱۰۵۲، تألیف: محمد طاهر وحید قزوینی، به تصحیح و تحشیه: ابراهیم دهگان، ناشر: کتابفروشی داودی اراک (فردوسی سابق)، اراک، اسفند ۱۳۲۹ ه . ش.

۶۴. علل الشرایع، تألیف شیخ صدوق، مقدمه: السید محمد صادق بحرالعلوم، منشورات: المکتبه الحیدریه و مطبعتها فی النجف، ۱۳۸۲ ه . ق.، ۱۹۶۳م.

۶۵. عمده عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار، مؤلف: الحافظ یحیی بن الحسن بن البطرین الاسدی الحلی (ابن بطریق)، الناشر: مؤسسه النشر الاسلامی، التابعه لجماعه المدرسین، قم، جمادی الاولی، ۱۴۰۷ ه . ق.

۶۶. فاطمه فروغ آفتاب، نویسنده: غلامعلی عباسی، ناشر: زائر آستانه مقدسه قم، چاپ اول: بهار ۱۳۸۲ ه . ش.، قم.

۶۷. فروغ ابدیت، نویسنده: آیه الله جعفر سبحانی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم، چاپ ششم، اردیبهشت ۱۳۷۰ ،قم.

۶۸. فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ترجمه موسوعه کلمات الامام

ص: ۲۸۹

حسین علیه السلام)، تهیه و تدوین: گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم، زیر نظر سازمان تبلیغات اسلامی، ناشر: نشر معروف، چاپ اسوه، چاپ دوم، شهریور ۱۳۷۸، قم

۶۹. فصلنامه میقات حج، صاحب امتیاز: حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت، مدیر مسول: سید علی قاضی عسکر، تهران، خیابان آزادی، نبش خوش، سازمان حج و زیارت معاونت آموزش و تحقیقات بعثه مقام معظم رهبری.

۷۰. قلائد النحور در وقایع ایام و شهور «محرم و صفر»، تألیف: حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ ذبیح الله محلاتی، ناشر: انتشارات صدر، تهران، بی تا.

۷۱. قم از نگاه بیگانگان، تألیف: محمد جواد صاحبی، انتشارات زائر، مجموعه آثار کنگره بزرگداشت حضرت معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم، ش ۲۰، سال ۱۳۸۳

۷۲. کاشان در جنبش مشروطه ایران، حسن نراقی، انتشارات ایران، بازار بین الحرمین، چاپ دوم، بهار ۱۳۶۴، تهران.

۷۳. کامل الزیارات، تألیف: شیخ الطائفه ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه، تصحیح و تحقیق: العلامه الاوحد الشیخ الاستاذ میرزا عبدالحسین الامینی التبریزی. الناشر: المطعبه المبارکه المرتضویه فی النجف الاشرف، سال ۱۳۵۶ ه . ق.

۷۴. کتاب المقدس یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید که از زبان های اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است. و به نفقه جماعت مشهور به بَرِیتش وفورِن بیبَل سوسائینی دار السلطنه لندن مطبوع گردیده، سال ۱۸۹۵ م.

ص: ۲۹۰

۷۵. کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب، تألیف: العلامه السید محسن الامین الحسینی العاملی، کتابخانه بزرگ اسلامی، الطبعه الثالثه.

۷۶. کشف الغمه فی معرفه الائمه، تألیف: علی بن عیسی الاربلی با مقدمه استاد معظم آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، انتشارات: کتابفروشی اسلامیه، تهران، جمادی الثانیه، ۱۳۸۱ ه . ق.

۷۷. کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، تألیف: الشیخ علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین الهندی، الناشر: طبع بمطبعه جمعیه دائره المعارف العثمانیه الکائنه بعاصمه حیدرآباد، سال ۱۳۶۴ ه . ق.

۷۸. کمال الدین و تمام النعمه، تألیف: محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق ره)، تصحیح و تعلیق: مرحوم علی اکبر غفاری، ناشر: دارالکتب الاسلامیه، سال ۱۳۹۵ ه.ق.، تهران.

۷۹. گنجینه دانشمندان، تألیف حاج شیخ محمد شریف رازی، کتابفروشی اسلامیه، تهران، بی تا.

۸۰. لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، زیر نظر دکتر محمد معین، دکتر سید جعفر شهیدی، چاپخانه دانشگاه تهران، خرداد ۱۳۴۸، تهران.

۸۱. مجالس المؤمنین، تألیف: علامه قاضی نور الله شوشتری، ناشر: کتابفروشی اسلامیه، نوبت چاپ: سوم ، تاریخ: بهار ۱۳۶۵ ه . ش.

۸۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تألیف: الشیخ ابو علی الفضل بن الحسن الطبرسی من اکابر علماء الامامیه فی القرن السادس. تحقیق و تصحیح و تعلیق: الحاج السید هاشم الرسولی المحلاتی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، ۱۳۷۹ ه.ق، ۱۳۳۹ ه . ش.

۸۳. مجموعه اسناد خطی در آرشیو بایگانی آستانه مقدسه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام.

۸۴. مستدرک الوسائل، تألیف: الحاج میرزا حسین النوری الطبرسی، تحقیق: مؤسسه آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، قم، چاپ اول: ۱۴۰۷ ه . ق.

۸۵. مصباح الزائر، رضی الدین السید علی بن موسی بن طاووس، تحقیق: مؤسسه آل البیت علیهم السلام، لاحیاء التراث. ناشر: مؤسسه آل البیت علیهم السلام. چاپ اول، چاپخانه ستاره، سال ۱۳۷۵ ش، ۱۴۱۶ ق - قم.

۸۶. مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، لشیخ الطائفه و رئیس مذهب الامامیه، ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی، تصحیح و نشر: اسماعیل الانصاری الزنجانی.

۸۷. معانی الاخبار، تألیف: شیخ صدوق ره، مترجم: عبدالعلی محمدی شاهرودی، ناشر: دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۷ ه . ش.

۸۸. معجم البلدان، للشیخ الامام شهاب الدین ابی عبد الله یاقوت بن عبد الله الحموی الرومی البغدادی، الناشر: دار صادر للطباعه و النشر - دار بیروت للطباعه و النشر، بیروت، ۱۳۸۸ ه . ق.، ۱۹۶۸ م.

۸۹. مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی.

۹۰. مقاتل الطالبین، تألیف: ابوالفرج الاصفهانی، مقدمه: کاظم المظفّر، الطبعه الثانیه، الناشر: مؤسسه دارالکتاب للطباعه و النشر قم، ایران، منشورات المکتبه الحیدریه، نجف، ۱۳۸۵ ه . ق.، ۱۹۶۵ م.

۹۱. مناقب آل ابی طالب، تألیف: محمد بن علی بن شهر آشوب، بی نا، بی تا، بی جا.

۹۲. منظومه «الدره النجفیه» علامه سید مهدی بحر العلوم، چاپ سنگی، قطع جیبی، ۱۳۲۰ ه . ق.، نجف.

۹۳. من لا یحضره الفقیه، رئیس المحدثین، ابو جعفر الصدوق، محمد بن علی

بن الحسین بن بابویه القمی، الناشر: دار الکتب الاسلامیه - نجف، چاپ چهارم، ۱۳۷۷ ه . ق.، ۱۹۵۷ م.

۹۴. وسائل الشیعه، الشیخ محمد حسن الحر العاملی، تحقیق: الشیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی، الناشر: مکتبه الاسلامیه، الطبعه الثانیه، ۱۳۸۳ ه . ق.، تهران.

۹۵. وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی، نور الدین علی بن احمد المصری السمهودی، نزیل دار الهجره، المتوفی ۹۱۱ ه . ق.، به تحقیق و تعلیق: محمد محی الدین عبد الحمید، الناشر: دار الاحیاء التراث العربی، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۱ ه . ق.، ۱۹۸۱ م، بیروت - لبنان.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹